

ضرورت و شیوه آموختن فلسفه در گفتگو با حجت الاسلام والمسلمین شهریار

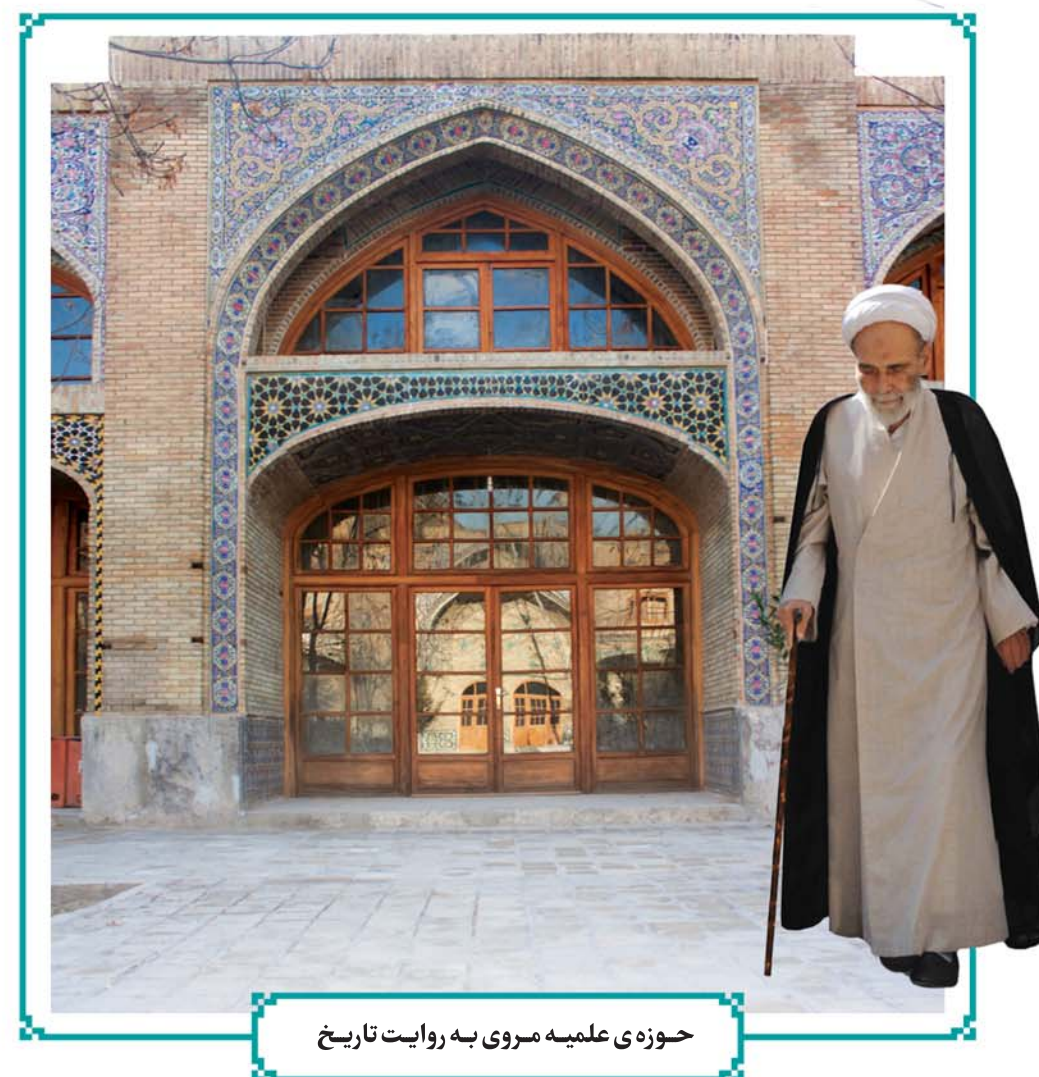
تدبر در سوره فاتحه الكتاب •

اجتهاد منهای رجال؛ از امکان تا امتناع •

نقش عناوین در فهم مسائل فقهی •

کارکردهای اخلاقی صفت تسلیم در صحیفه سجاده •

بررسی سیره اخلاقی رسول اکرم ﷺ در غزوات •



حوزه ی علمیه مروی به روایت تاریخ

مجتبی شهیدکلهری تهرانی مشهور به آقا مجتبی تهرانی رحمه الله علیه زاده ی شهر تهران در سنه ی ۱۳۱۶ می باشد ، پدر ایشان میرزا عبدالعلی از شاگردان آیت الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی بود که تلاش های پدر نتیجه داد و پسر به یکی از برجسته ترین چهره های حوزوی معاصر تبدیل شد. آیت الله مجتبی تهرانی دروس مقدماتی حوزه را در شهرهای تهران و مشهد و سپس دوره ی تکمیلی را در شهر قم گذراند. او که مانند هر عالمی دلباخته معدن علم نبوی بود مدتی را نیز در نجف اشرف در جوار امیرالمومنین علیه السلام به تحصیل پرداخت و از محضر بزرگانی چون امام خمینی ، آیات عظام بروجردی ، گلپایگانی ، خوئی ، محقق داماد ، سید محسن حکیم ، ادیب نیشابوری و علامه طباطبایی رحمهم الله تعالی بهره مند شد.

عشق او به امام مسلمین باعث شد که در سال ۱۳۵۰ ه. ش به ایران بازگردد و مجلس درس و بحث و اخلاق ایشان در حوزه علمیه مروی تهران از همان سال ها آغاز شد که تا اواخر عمر ایشان یعنی سال ۱۳۹۱ ه. ش نیز ادامه داشت ، گفتنی است که ایشان در نظریه ولایت فقیه نیز همان راه امام همام را در پیش گرفته و ولایت فقیه را همان ولایت انبیاء الهی دانسته و نسبت به ایشان بسیار وفادار بودند. به نقل از یکی از شاگردان: هنوز زنگ صدای ایشان در گوش ما می پیچد که مکرر به نقل از پدر بزرگوارشان می فرمود: آدمی وقتی در درس اخلاق شرکت می کند بسان آبکشی می ماند که آن را در آب فرو کرده ایم و تا مدتی که در آب است خیس می خورد اما همین که از مجلس وعظ قدری دور شد دوباره خشک و خالی می شود و از دریای آب تنها قطره هایی بر قامت ایشان باقی مانده است پس خوب است که شرکت در چنین مجالسی بصورت مداوم و همیشگی باشد.

(به نقل از حجت الاسلام والمسلمین جهانی)



مجله پیام مروی مجله علمی فرهنگی اطلاع رسانی حوزه علمیه مروی - شماره اول / پاییز ۱۳۹۷

آدرس: خیابان ناصرخسرو، کوچه مروی، پلاک ۳۲، حوزه علمیه مروی
تلفن: ۰۲۱-۳۳۹۱۹۱۱۵
ایمیل: info@howzehmarvi.ir
نشانی سایت: www.howzehmarvi.ir



<http://yon.ir/marvil>

صاحب امتیاز: معاونت پژوهش حوزه علمیه مروی
مدیر مسئول: محمد اسکندری
سر دبیر: مصطفی مولوی
هیئت تحریریه: محمد اسکندری، امیر حسین منصوری،
محمد حسین حیدری، محمد قلی دارابی، مهدی گلبخش،
محمد محمدی و مصطفی مولوی
مدیر و ناظر فنی: علی اسکندری
مدیر هنری: محمد حسین همدانیان
طراح لوگو و تایپ: محمد حسن همدانیان
ویراستاران: مهدی گلبخش، محمد اسکندری، حسین زارعی
روابط عمومی: سید محمد مصطفی مرتضایی نژاد



مجله پیام مروی؛ چرا و به چه انگیزه؟

علمی افراد، عرضه آن‌ها نیز با اغراض و اهداف متفاوتی می‌تواند صورت پذیرد اما به صورت کلی می‌توان دو هدف عمده را برای عرضه محصولات فکری خود به دیگران در نظر گرفت:

یکم: عرضه معلومات فردی به انگیزه تولید علم و به این منظور که پیشینه مطالعات و نظریات محققان در آینده قرار گیرد.

دوم: عرضه اطلاعات علمی به دیگران با هدف نقد و داوری مخاطبان و شناخته شدن ارزش و مرتبه علمی صاحب اثر.

همه می‌دانیم که در حال حاضر سطح علمی برخی از طلاب فعلی مدرسه در تراز تولید علم و نظریه‌پردازی قرار نگرفته است، اما این مطلب نمی‌تواند مانع انتشار آثار نوشتاری طلاب مدرسه به مخاطبان داخل یا خارج از مدرسه باشد؛ چرا که حداقل فایده انتشار آثار طلاب آن است که در معرض نقد و داوری سایر طلاب و اساتید حوزوی یا غیر حوزوی قرار می‌گیرد و این انگیزه کمی نیست و در جریان تعمیق و بالندگی علمی لازم است به آن توجه شود. چه اینکه بسیاری از طلاب حوزه مروی بنا به جهات علمی به واقع باید در جریان نظریه‌پردازی و ارائه نظر برای موضوعات مختلف قرار بگیرند تا دیگران از فضل آن‌ها بهره‌مند شوند.

با توجه به آن چه گفته شد بر آن شدیم یک مجله علمی-فرهنگی برای حوزه مروی راه بیندازیم که حاوی نوشته‌های علمی و دغدغه‌های طلاب باشد تا با یکدیگر در فضای علمی تر گفتگوی رسانه‌ای بهتری داشته باشیم و این نشر و انتقاد و مباحثه مکتوب ذهن و فکر ما را بیشتر جوال کند. اهدافی که مجله دنبال می‌کند

انسان به لحاظ فطرتی که دارد همیشه به دنبال آن بوده که دیگران را از یافته‌های علمی خویش مطلع سازد و این مهم را به هر روشی که بتواند انجام دهد؛ از این رو مطالب علمی خود را گاه با زبان بیان و در قالب مباحثه، مذاکره علمی، تدریس و یا سخنرانی منتشر می‌کند و گاه با زبان قلم. این مساله نه تنها فطری است بلکه سفارش معصومان: نیز هست از جمله اینکه امام صادق (ع) در روایتی فرموده اند: «زَكَاةُ الْعِلْمِ أَنْ يُعْلِمَهُ أَهْلُهُ». یعنی زکات علم و دانش، انتشار آن به طرق متداول و معقول، به اهل آن است.

با این وصف پرواضح است همانگونه که امتناء از پرداخت زکات مال، دارایی انسان را بی برکت نموده و او را دچار خسران دنیوی و اخروی می‌کند، انباشت اطلاعات و معلومات و عدم انتشار آن به بهانه‌های مختلف نیز برکت از معلومات و علم عالم ستانده و او را از نعمت نقد و بهره‌مندی از نظرات اصلاحی دیگران محروم می‌سازد این خود مانعی بزرگ برای رشد و بالندگی علمی انسان است. ضمن این‌که آن چه موجب فضیلت و برتری عالم بر اقشار دیگر می‌شود انتفاع و بهره‌مندی دیگران از علم و دانش اوست. امام باقر (ع) در این درباره فرمودند: «عَالِمٌ يُنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ خَيْرٌ مِنْ سَبْعِينَ آلْفَ عَابِدٍ؛ عالمی که مردم از علم او بهره بگیرند، از هفتاد هزار عابد بهتر است^۱. هرچند اهمیت و ضرورت نشر علم بر کسی پوشیده نیست ولی به طور قطع برای بسیاری از طلاب محترم این مدرسه سؤال است که چه محتوایی را و با چه غرضی و برای کدام دسته از مخاطبان می‌توانیم انتشار دهیم؟ طبیعی است با توجه به سطوح متفاوت آثار و تراوشات

از این قرار است:

- * ایجاد فضای نقد و نظر و در معرض نقد و چالش قرار گرفتن مکتوبات و محصولات فکری طلاب و اساتید؛
 - * امکان انعکاس انتقادات و پیشنهادات طلاب در یک فضای رسمی و مدیریت شده بدون هیاهو و جنجال و حاشیه رفتن فضای آموزش و یادگیری در مدرسه؛
 - * کمک به ارتقای موقعیت پژوهشی طلاب صاحب قلم و ره یافت مسیر بالندگی تا ایجاد انگیزه برای تولید علم؛
 - * فراهم شدن فضای آموزش ضمن تحقیق (یادگیری مهارت‌ها در ضمن کار)؛
 - * معرفی دستاوردهای جدید پژوهشی و ایجاد زمینه تبادل اندیشه؛
 - * ایجاد روحیه و انگیزه تحقیق در فضای مدرسه؛
 - * کمک به ایجاد ارتباط بین پژوهشگران داخل و خارج از مدرسه به منظور انتقال و تبادل آموخته‌ها و تجربیات طلاب صاحب قلم؛
 - * طرح مسائل و مشکلات علمی، اجتماعی روز و کمک به حل بهتر آن.
- محتوایی که افراد برای انتشار در مجله ارسال می‌کنند در مرحله اول به جهت نگارش مورد بررسی قرار می‌گیرد و بعد از آن هیئت تحریریه به تناسب موضوعات به اساتید خبره در همان موضوع ارجاع می‌دهد تا اگر اشکالی دارد برطرف شود و اگر بی عیب است مورد تایید اساتید محترم قرار بگیرد.

طلاب محترم به این نکته توجه داشته باشند که انتشار مجله، یکی از فرصت‌های بسیار مهم برای چالش علمی و طرح دغدغه‌های فرهنگی و اجتماعی آن‌هاست. در گوشه و کنار مدرسه، پیش هر کس که می‌نشیند، هر کس حرفی برای گفتن دارد و مایل است سخنش به گوش افراد دیگر برسد، چه دوستان خودش و چه مسئولین! برخی، مشکلات طلبگی را عنوان می‌کنند و از نظام آموزشی می‌گویند که: «چرا این گونه است» و «چرا آن گونه نیست» نقل و نبات سخن‌هایشان هست و برخی هم دغدغه‌هایی دارند که کمتر به آن توجه می‌شود و با مطرح کردن در بین دوستان خود، به دنبال همفکری و هم‌نظر می‌گردند و برای نگرانی‌های از جنس طلبگی خود به دنبال طرح و برنامه هستند. برخی محتوای آموزشی حوزه را ناقص می‌دانند و در کنار آن موضوعاتی را طرح می‌کنند و از ضرورتش در حوزه و اینکه باید طلاب از آن‌ها خبر داشته باشند و بدانند، دم می‌زنند. در مجموع می‌توان گفت حرف برای گفتن در حوزه زیاد است و از آن طرف گوش برای شنیدن کم. به لحاظ آن که بیشتر به خواندن و گفتن عادت کرده‌ایم فرصت مجله بهترین موقعیتی است که در قالبی از مطبوعات سخن‌ها را بنویسیم تا شاید بیشتر شنیده شود و مورد دقت قرار گیرد.

خلاصه اینکه این مجله جایی برای حرفای تازه یا کمتر شنیده شده در فضای حوزه است.

پیام فروغ

مجله علمی فرهنگی اطلاع رسانی حوزه علمیه مروی
شماره نخست • پاییز ۱۳۹۷

فرهنگی - اخلاقی

- ۸ در محضر استاد
۱۰ چستی رابطه میان دعا و استجاب
۱۴ کارکردهای اخلاقی صفت تسلیم در صحیفه سجاده
۱۸ پیامد غفلت از خانواده در سبک زندگی
۲۰ من طلبه عصر خمینی ام چه کنم؟
۲۴ تدبیر در سوره فاتحه الكتاب
۲۸ تأثیر تغذیه و مسائل طبی در فرایند هدایت

ویژه نامه ماه صفر

- ۳۲ عظمت زیارت اربعین (گفتگو با آیت الله محمد باقر تحریری)
۳۴ رسالت پیامبر اکرم ﷺ؛ سیاست یا اخلاق
۳۶ بررسی سیره اخلاقی رسول اکرم ﷺ در غزوات
۴۰ سلمان محمدی
۴۲ عملیات آزادسازی سوسنگرد

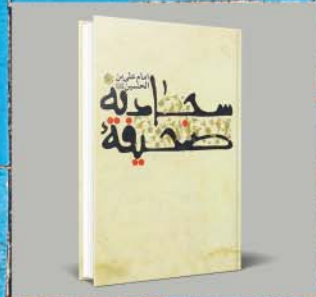
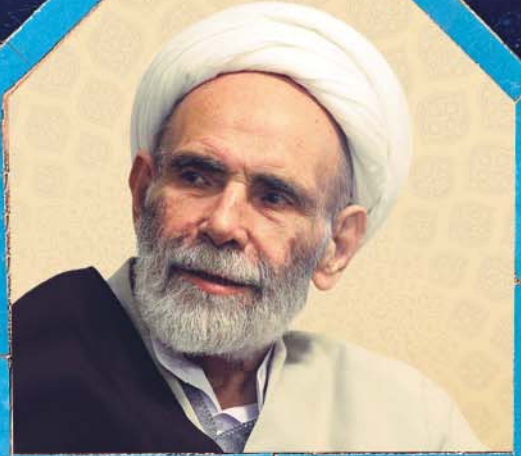
آموزشی

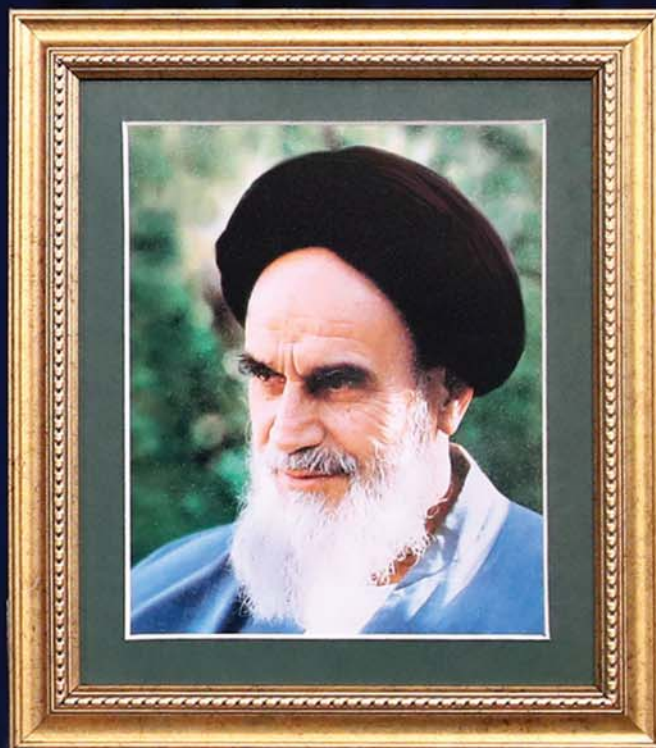
- ۴۴ نقش عناوین در فهم مسائل فقهی
۴۶ اجتهاد منهای رجال از امکان تا امتناع
..... ضرورت و شیوه آموختن فلسفه
۵۰ (گفتگو با حجت الاسلام والمسلمین استاد شهریار)
۵۵ مهارت های پژوهش و نگارش؛ مهارت طرح نویسی
..... معرفی و نقد اثر؛ معرفی و نقد کتاب شرح خطبه فدک
۵۸ (تألیف آیت الله حاج آقامجتبی طهرانی رحمته الله علیه)
..... الگوهای علمی پژوهشی
۶۲ زندگی نامه آیت الله حاج آقامجتبی طهرانی (ره)

اخبار مدرسه

- ۶۴ اخبار مدرسه
..... ضرورت روایت گری و داستان نویسی در حوزه های علمیه
۶۶ (گفتگو با استاد احمد شاکری؛ نویسنده و منتقد ادبی)
۷۰ تازه های نشر







سخنانی از امام خمینی رحمۃ اللہ علیہ

صلوات و سلام خدا و رسول خدا بر ارواح طیبه شهیدان خصوصاً شهدای عزیز حوزه‌ها و روحانیت. درود بر حاملان امانت وحی و رسالت پاسداران شهیدی که ارکان عظمت و افتخار انقلاب اسلامی را بر دوش تعهد سرخ و خونین خویش حمل نموده‌اند. سلام بر حماسه‌سازان همیشه جاوید روحانیت که رساله علمیه و عملیه خود را به دم شهادت و مرکب خون نوشته‌اند و بر منبر هدایت و وعظ و خطابه ناس از شمع حیاتشان گوهر شب چراغ ساخته‌اند.... سلام بر آنان که تا کشف حقیقت تَفَقُّه به پیش تاختند و برای قوم و ملت خود مُنذران صادقی شدند که بند بند حدیث صداقتشان را قطرات خون و قطعات پاره پاره پیکرشان گواهی کرده است و حقاً از روحانیت راستین اسلام و تشیع جز این انتظاری نمی‌رود که در دعوت به حق و راه خونین مبارزه مردم، خود اولین قربانی‌ها را بدهد و مُهر ختام دفترش شهادت باشد.

آنان که حلقه ذکر عارفان و دعای سحرمنجاتیان حوزه‌ها و روحانیت را درک کرده‌اند در خلسه حضورشان آرزویی جز شهادت ندیده‌اند و آنان از عطایای حضرت حق در میهمانی خلوص و تقرب جز عطیه شهادت نخواستند. البته همه مشتاقان و طالبان هم به مراد شهادت نرسیده‌اند. یکی چون من عمری در ظلمات حصارها و حجاب‌ها مانده است و در خانه عمل و زندگی جز ورق و کتاب منبِت نمی‌یابد و دیگری در اول شب یلدای زندگی سینه سیاه هوسها را دریده است و با سپیده سحر عشق عقد وصال و شهادت بسته است. و حال من غافل که هنوز از گتم عدم‌ها به وجود نیامده‌ام، چگونه از وصف قافله سالاران وجود وصفی کنم؟ من و امثال من از این قافله فقط بانگ جرسی می‌شنویم.

منشور روحانیت حضرت امام خمینی (قدس سره)؛ ۶۷/۱۲/۳، صحیفه امام؛ ج ۲۱؛ ص ۲۷۳



سخنانی از مقام معظم رهبری

عزیزان من!

امروز شبهه‌های نو و خطرناکی وجود دارد. آن شبهه‌های قدیمی تمام شد؛ امروز، شبهه‌ی «ابن کمونه» را کسی مطرح نمی‌کند. امروز شبهات عظیم در تمام زمینه‌های کلامی وجود دارد. از اصل توحید و لزوم دین بگیرید تا به وجود صانع و نبوت عامه و نبوت خاصه و بعد مسأله‌ی ولایت و مسائل گوناگونی که در زمینه‌های دینی و اسلامی وجود دارد، برسید. همه‌ی این‌ها مورد بحث است و امروز نسبت به همه‌ی این‌ها شبهه وجود دارد.

چه کسی باید به این شبهات پاسخ دهد؟ مگر علما، مرزداران عقیده نیستند؟ آیا مرزهای عقیده مدافع ندارد و رهاست؟ چه کسی در مقابل ایتم آل محمد؛ که بی دفاع در معرض این امواج قرار گرفته‌اند، جواب خدا را خواهد داد؟ نتیجه این می‌شود که وقتی کسی بر جامعه‌ی ما گستاخی کرد و يك شبهه را به صدای بلند گفت، به جای این‌که ناگهان از ده نفر صدایی بلند شود و بدون عصبانیت و خشم، جواب شبهه را بدهند، عصبانی می‌شویم و دعوا و جنجال می‌کنیم؛ در حالی که اگر دست ما پُر بود، چرا دعوا کنیم؟ برای کسی که عصبانی شود، جایی باقی نمی‌ماند. چرا عصبانی شویم؟ حیف نیست که حوزه‌ی اسلام و این دین منطقی و مستدل را متهم کنند که استدلالی نیست و شما اهل دعوا هستید؟! يك دروغ هم رویش بگذارند و بگویند شما اهل تکفیرید!



در محضر استاد

است. باید مجلس او را با مجلس های دیگر یکی نداند و واقعاً برای تعلیم نزد او برود و به سخنان او خوب گوش بدهد؛ زیرا فهمیدن، فرع بر خوب گوش دادن است و انسان باید مدت زمانی گوش بدهد تا تربیت بشود. استمرار ارتباط با مسائل علمی برای انسان پختگی می آورد.

هم چنین خوب پرسیدن، درجه ای از علم است. آن چه به ذهن می آید را نباید به زبان جاری ساخت، باید مطالب، سبک و سنگین شود و مناسبت آن با مطالب استاد سنجیده گردد و این نیاز دارد به این که انسان در گوش دادن، دقیق باشد. امام صادق (علیه السلام) به عنوان بصری فرمود: اگر می خواهی بپرسی؛ پرسشت به خاطر عاجز کردن نباشد. طالب علم در حقیقت به دنبال نورانیت و حق است و این دو باید محور طلب علم باشد. اگر این دیدگاه رعایت شود، آن گاه سؤال هر مقدار باشد اشکال ندارد.

از دیگر وظایف اخلاقی شاگرد نسبت به استاد آن است که فرموده اند: صداقت را براو بالا نبر و اگر کسی در محفل درس سؤال پرسید، شما گوش باش که استاد چه می گوید، حتی اگر جواب را بلد بودی باید گوش دهی و احترام استاد را نگه داری. بر فرض که استاد هم نمی دانست، در آن مجلس نباید جواب دهی؛ چون این کار، جهل استاد را نشان می دهد. نیز در آن مجلس با کسی سخن نگو و نزد استاد از کسی غیبت نکن. البته غیبت همه جا مذموم است به خصوص در محفل علم که نورانی است و معصیت، نورانیت محفل را تبدیل به ظلمت می کند.

همچنین لازم است که در محضر استاد بر شنیدن حریص تر باشد تا بر سخن گفتن و سخن او را قطع نکند^۱ و نیز در مجلسی که استاد وارد می شود جلوی پای او برخیزد.^۲

فضیلت به اندازه خودشان برخوردارند. به همین جهت قرآن، علم به موجودات را علم به آیات الهی بیان می کند و هر مقدار ما از طریق علوم و قوانین مادی به این دیدگاه راه یابیم، به حقایق این عالم پی می بریم.

وظایف شاگرد در برابر استاد

ائمه: آداب و وظایفی را در ارتباط با معلم بیان می فرمایند تا با ادای آن ها انسان بتواند بهره خوبی از کسب دانش ببرد.

۱. تعظیم و احترام به استاد

حضرت امام سجاد (علیه السلام) می فرماید: اگر کسی بخواهد حق معلم خویش را ادا کند باید او را عظیم و بزرگ بداند چون منشأ پرورش علمی انسان است و این امر نسبت به وجود مادی انسان، دارای مرتبه بالاتری

جایگاه علم

علم و تحصیل آن و رساندن به انسان ها، از جایگاه والایی برخوردار است تا جایی که خداوند، خود را معلم اول معرفی می کند: «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»^۱. علم از دیدگاه قرآن و سنت، حقیقت والایی است که جنبه مادی ندارد و اگر متعلق علم هم از امور مادی نباشد، مرتبه این علم برجسته تر خواهد شد؛ مثل علم به حق تعالی، واسطه های فیض الهی و علم به بازگشت انسان ها و نیز علم به اموری که انسان را با عالم غیب و درک آن عالم مرتبط می کند و هم چنین علم به وظایف بندگی و راه های وصول به خداوند. پس اگر علوم دیگر در این راستا قرار بگیرند، از این

۲. مواجه شدن با استاد

معلم و شاگرد در حال تعلیم و تعلم باید رودرروی همدیگر قرار بگیرند، با هم ارتباط برقرار کنند؛ چون هدف، تنها انتقال مفاهیم نیست. محفل درس، محل برخورد دو روح زنده است و آدمی از رفتار استاد استفاده می‌برد. هم چنین شاگرد باید رو به استاد باشد؛ یعنی به گونه‌ای رفتار نکند که انگار سر کلاس درس نیست! یا سرگرم مطالعه کتاب دیگری یا کارهای بیهوده باشد.

۳. دفاع از استاد

یکی از حقوق برادران مؤمن نسبت به یکدیگر این است که اگر بدی برادر مؤمنی نزد او گفته شد، انسان از او دفاع و آن بدی را دفع و از او حمایت کند. گرچه همه انسان‌ها در این جهت مشترک‌اند، اما معلم، حق حیات نسبت به انسان دارد و به همین دلیل انسان مؤمن باید در برابر سخن فردی که عیوب و بدی‌های معلم را آشکار می‌کند، دفاع و او را از بدی‌ها مبرا کند. همچنین شاگرد وظیفه دارد اگر عیبی را از معلم مشاهده کرد آن عیب را بیوشاند و اگر لازم بود مخفیانه به او تذکر دهد تا خود را از آن بری کند.

۴. گفتن خوبی‌های او

نه تنها انسان باید عیب‌های استاد را بیوشاند؛ بلکه لازم است مناقب و فضایل او را اظهار و بازگو کند. انسان باید سعی کند در روابط اجتماعی به نکات مثبت افراد توجه داشته باشد و اجازه ندهد نفس او به جنبه‌های منفی دیگران فکر کند و به دنبال آن‌ها باشد. به همین جهت، سوءظن، یکی از مسائل بسیار مهم و خانمان‌سوز برشمرده شده که موجب کدر شدن روابط انسان‌ها می‌شود. اگر آدمی همواره جنبه منفی دیگران را در نفس خود جلوه‌گر کند، شیطان هم آن جنبه را پرو بال می‌دهد و

زندگی انسان را مکدر و روابط انسان‌ها را با یکدیگر مغشوش می‌کند.

بعضی انسان‌ها به راستی قدر ناشناس‌اند. از کسی استفاده علمی می‌کنند ولی آن را از خود جلوه می‌دهند. به عنوان مثال شخصی کتابی می‌نویسد یا مطلبی را می‌گوید که از جای دیگر گرفته، ولی به گونه‌ای اظهار می‌کند که گویا تمامی مطالب از خود او است! این کار نوعی خیانت و تدلیس^۴ است. در مقابل، یکی از اموری که موجب توفیق‌های بیشتر انسان می‌شود آن است که آدمی از کسی که استفاده‌ای کرده، جنبه‌های بهره‌مندی از مطالب آن فرد را بیان کند و این کار به گونه‌ای ذکر خیر او محسوب می‌شود. اگر چنین کند، حق او را ادا و شکرگزاری کرده است و اگر برخلاف این آموزه‌ها رفتار کند در روایت است که خدا به چنین شخصی می‌گوید: ای بنده من! توا من تشکر نکردی چون از آن شخص که این نعمت را به تو رسانده بود تشکر نکردی.^۵ به همین جهت حضرت امام رضا (ع) می‌فرماید: «اگر کسی از شخصی که نعمت را به انسان می‌دهد تشکر نکند، خداوند با عزت و جلال را تشکر نکرده است». البته اظهار خوبی‌ها و کمالات استاد به گونه‌های مختلفی است؛ همچون بیان نظریه‌های علمی او، بیان کمالات روحی و اوصاف نفسانی او، یا نشان دادن کمالات او در سیره عملی خود.

۵. همراهی نکردن با دشمنان او

وقتی انسان با شخصی رابطه دوستی و برادری برقرار می‌کند، باید دوستان او را هم دوست داشته باشد و با دشمنان او هم دشمنی کند. البته ممکن است استاد نظریه‌هایی داشته باشد و دیگری هم آن‌ها را رد کند. در بحث علمی این مسائل عادی است و باید هم این‌گونه باشد. بنابراین ردّ

کردن سخنان استاد با دلیل و رعایت جنبه اخلاقی عیبی ندارد و اگر کسی در مواجهه علمی با استاد نظریات او را رد نماید این از مصادیق دشمنی نیست و هم‌نشین شدن با او نیز ایرادی ندارد.

حضرت سجاد (ع) می‌فرماید: وقتی با استادان این‌گونه ارتباط داشتی، فرشتگان الهی برای تو شهادت می‌دهند که تو خدا را قصد کردی و علم استاد را فرا گرفتی؛ یعنی چنین برخوردهایی نشانه اخلاص در تعلم است. امام صادق (ع) فرموده‌اند: «کسی که برای خدا یاد گیرد و برای خدا عمل کند و برای خدا یاد دهد، در ملکوت آسمان‌ها عظیم خوانده می‌شود و مرتبه عالی خواهد داشت».^۶

۶. انتقال صحیح معلومات استاد

فراگیری صحیح معلومات از استاد و انتقال صحیح آن معلومات به دیگران به اندازه فهم آن‌ها به تدبیر و تأمل دقیق در مطالبی که فرا می‌گیرد، نیاز دارد تا با صرف گوش دادن و حفظ کردن آن‌ها، به هر جایی آنها را منتقل نکند و در اثر نقل مطالب علمی استاد برای کسانی که نتوانند از آن استفاده کنند تأثیر منفی بر روی ایشان نگذارد. در این صورت است که توانسته شأن معلم را در انتقال علوم و آدایش نزد دیگران حفظ کرده و به آثار مطلوب علمی و روحی آن نایل شود، و در غیر این صورت به او خیانت کرده و به توابع سوء خیانت دچار خواهد شد.

پی‌نوشت‌ها

۱. علق: ۴ و ۵.
۲. همان، روایت ۱۱.
۳. همان، روایت ۱۰.
۴. فریب
۵. اصول کافی، ج ۲، ص ۹۹، روایت ۳۰.
۶. امالی طوسی، ص ۱۶۷، روایت ۲۸۰.

انسان باید سعی کند در روابط اجتماعی به نکات مثبت افراد توجه داشته باشد و اجازه ندهد نفس او جنبه منفی دیگران را در خود جلوه‌گر کند. در غیر این صورت، شیطان هم آن جنبه را پرو بال می‌دهد تا جایی که استمرار این رویه تبدیل به سوءظن می‌شود و زندگی انسان را مکدر و روابط انسان‌ها را با یکدیگر مغشوش می‌کند.

چیستی رابطه میان دعا و استجاب

یکی از بحث‌هایی که از مدت‌ها قبل ذهن مرا به خود مشغول کرده بود، دعا و سؤالات مربوط به آن بود؛ سؤالاتی از این قبیل که چرا باید همه چیز را از خدا طلب کنیم؟ اگر از خدا طلب کنیم، به ما خواهد داد؟ اگر آنچه را که طلب کرده ایم به ما ندهد، چه؟ آیا طلب کردن مساوی با اجابت است و به صرف این که انسان از خداوند درخواست کند، خداوند هم اجابت می‌کند؟ و بالاخره این که خداوند چگونه دعای بندگان را اجابت می‌کند؟

در صحبت‌هایی که با دوستانم داشتم، متوجه شدم که برای آن‌ها هم کمابیش این سؤال‌ها پیش آمده که چرا خداوند متعال با وجود این که در قرآن فرموده: «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ...»، ولی با این وجود، بعضی از دعاها مستجاب نمی‌شود؟ این جا بود که عزم جدی در من ایجاد شد که به دنبال پاسخی برای این سؤالات بگردم، و حداقل این را بدانم که آیا میان دعا و استجاب، رابطه علی و معلولی برقرار است؟ و اینکه با چه شرایطی باید امید به استجاب داشته باشیم؟



مقدمه



نویسنده: حسن امیریان

طلبه پایه نهم
مدرسه علمیه مروی



معنای لغوی و اصطلاحی دعا

دعا در لغت از ریشه دَعَوَ و به معنای خواندن و حاجت خواستن و استمرار است و گاهی مطلق خواندن از آن منظور است (۱). و در اصطلاح شرع، به معنای گفت و گو کردن با حق تعالی به نحو طلب حاجت و درخواست حل مشکلات از درگاه او و یا به نحو مناجات و یاد صفات جلال و جمال ذات اقدس اوست (۲).

علامه طباطبایی (ره) در المیزان حقیقت دعا را به طور دقیق تر مورد بررسی قرار داده، و این گونه تعریف کرد اند: «فَأَنَّ حَقِيقَةَ الدَّعَاءِ وَالسُّؤَالَ، هُوَ الَّذِي يَحْمِلُهُ الْقَلْبُ وَيَدْعُو بِهِ لِسَانَ الْفَطْرَةِ، دُونَ مَا يَأْتِي بِهِ اللِّسَانُ الَّذِي يَدُورُ كَيْفَمَا أُدِيرُ» (۳) (حقیقت دعا آن است که از قلب برخیزد و زبان فطرت آن را طلب کند، نه اینکه زبان هرطور خواست حرکت کند).

با این وجود، باید دعا را حقیقتی بدانیم که از سطح لفظ بی جان خارج شده و روح خاصی دارد که همان ارتباط بین داعی و مدعو است؛ بنابراین، اطلاق واژه دعا بر درخواست زبانی، فقط به لحاظ تطابق مفهومی خواهد بود؛ از این رو به لحاظ این که در مصداق خارجی، ماهیت دعا بر لقلقه زبانی صادق نیست، درخواست زبانی به تنهایی برای ترتب آثار کافی نیست، و افرادی که فقط در حدّ زبان به دعا مبادرت ورزیده اند، نباید به اجابت دعای خود دل ببندند.

چرا از خدا طلب کنیم؟

حال سوال اینجاست که چرا به درگاه خداوند دعا کنیم؟ برای پاسخ به این سؤال باید توجه کنیم که انسان آنگونه که در بیان فلاسفه آمده است، وجود او گرچه وجودی فی نفسه و لنفسه است اما منشأ و

قوام وجودی او بغیره است همچون سایر ممکنات در عالم هستی که وجودشان از وجود واجب الوجود بالذات نشأت و قوام یافته است و تنها مثال برای وجود فی نفسه لنفسه بالذات، حضرت باری تعالی است، یعنی کسی که وجودش و همه کمالات وجودی اش هیچ یک از غیر نیست. پس با این وجود فقط خداوند است که وجود مستقل دارد و بقیه وجودات همه معلول اند و چون وجودی مستقل از خود ندارند در واقع وجودشان وجود ربطی است؛ به این معنا که حیثیت وجودی آن ها و تمام شؤونات مربوط به آن در سایه ارتباط با حق تعالی معنا و قوام پیدا میکند و بدون لحاظ ارتباط وجودی با آن حقیقت مطلق، همه چیز در این عالم معدوم است و هیچ موجودی به ویژه انسان از خود هیچ ندارد و فقیر مطلق است.

سَيِّدِي لِمَ أَزِدُّكَ إِلَيْكَ إِلَّا فَقْرًا وَ لِمَ تَزِدُّكَ عَنِّي إِلَّا غِنًى... انسانی که وجود ربطی دارد و فقیر مطلق است و منبع تمام نیازها و منافع و لذات و تکیه گاه خود در مقام دفع مضرات و شرور را یگانه هستی بخش خود یعنی خداوندی که غنی مطلق است، می داند؛ آیا شایسته نیست که این انسان درخواست های خود را به درگاه خداوند عرضه کند؟

بحث بعدی این است که واجب الوجود چون هیچ ماهیت و حدی ندارد؛ از این رو محتاج به هیچ کمالی نیست و واجد همه کمالات است بلکه وجودش کمال صرف و غنی مطلق است و از هیچ جنبه ای فقر و نقص و نداری در او راه ندارد.

حال با توجه به این مطالب، انسانی که وجود ربطی دارد و فقیر مطلق است و

منبع تمام نیازها و منافع و لذات و تکیه گاه خود در مقام دفع مضرات و شرور را یگانه هستی بخش خود یعنی خداوندی که غنی مطلق است، می داند؛ آیا شایسته نیست که این انسان درخواست های خود را به درگاه خداوند عرضه کند؟ همچنان که امام سجاد (علیه السلام) به این مطلب اشاره فرموده است: کَیْفَ یَسْتَغْنِی الْعَبْدُ عَنْ رَبِّهِ؟!... سَيِّدِي لِمَ أَزِدُّكَ إِلَيْكَ إِلَّا فَقْرًا وَ لِمَ تَزِدُّكَ عَنِّي إِلَّا غِنًى (۴). این انسان اگر خواسته خود را به غیر خدا عرضه کند جزو زیانکاران خواهد شد چنان که به این حقیقت در دعای ماه رجب اشاره شده است: «خَابَ الْوَاغِدُونَ عَلٰی غَیْرِکَ وَ خَسِرَ الْمُتَعَرِّضُونَ إِلَّا لَکَ» (۵)

رابطه طلب و اجابت

سوال دیگر که هدف عمده نوشتن این مقاله پاسخ به آن است، این است که آیا به صرف این که انسان مؤمن از خداوند درخواست کند، خداوند هم دعای او را اجابت می کند یا نه؟ در پاسخ باید گفت: از آن جا که حیثیت وجود انسان همچون سایر موجودات عالم در مقایسه با خدای متعال، حیثیت ربط محض به آن حقیقت یگانه است، به همین خاطر رحمت رحمانی خداوند شامل حال همه موجودات و از جمله انسان می شود و اقتضا می کند که به هر موجودی تمام لوازم و شرایط زیستن او را عطا کند و هر آنچه برای زنده ماندن و رفع نیازهای اساسی حیاتش لازم دارد را به او ارزانی بخشد.

در یک مرتبه بالاتر، می تواند رابطه ای خاص میان خلق و خالق برقرار باشد که همان رحمت رحیمی خداوند است که طبق آیه قرآن فقط با دعا و مسألت به درگاه خداوند، انسان مشمول این رحمت خاص الهی می شود «قُلْ مَا یَعْبُؤُا بِکُمْ رَبِّي

دعا کردن، نوعی عبادت است و اگر با قصد قربت و با رعایت سایر شرایط از جمله ترک گناهان و انجام واجبات، انجام شود، قطعاً آثار ویژه ای در روح و جان انسان خواهد گذارد، پس همین که دعا با خلوص نیت انجام شود، مرتبه ای از استجابت شامل حال فرد دعاگو می شود و در آن حال، قرب معنوی برای وی حاصل می شود.

**وجودات ممکن،
همه معلول اند؛
وجودی مستقل از
خود ندارند و حیثیت
وجودی آن‌ها و تمام
شؤونات مربوط به
آن در سایه ارتباط با
حق تعالی معنا و قوام
پیدا میکند و بدون
لحاظ ارتباط وجودی
با آن حقیقت مطلق،
همه چیز در این عالم
معدوم است.**

لولا دعاءکم» (۶)؛ و اگر این ارتباط و توجه خاص به مبدأ نباشد، خدای مَنان عنایت خاص خود را قطع خواهد کرد. به تعبیر دیگر از آن جا که انسان برای پیمودن مسیر بندگی خداوند و رسیدن به کمالات وجودیش نیازمند راهنمایی و کمک خداوند است، به ویژه که دارای دشمنان بسیاری از جن و انس است و با توجه به تفاوت استعداد آدمیان و میزان بهره‌مندی ایشان از مواهب الهی، موانع بسیار و دشواری در مسیر هدایت‌یابی ایشان قرار گرفته، از این رو پس از نماز و رعایت تقوا و پارسایی، قوی‌ترین سلاح انسان مؤمن و راه رستگاری او را دعا قرار داده است. در این مرحله البته دعا آثار عمومی خود را بر روح انسان می‌گذارد که همان معنویت، پذیرش توبه و ی و قرب الهی و نورانیت روح است؛ چون دعا کردن، نوعی عبادت است و اگر با قصد قربت و با رعایت سایر شرایط از جمله ترک گناهان و انجام واجبات، انجام شود، قطعاً آثار ویژه‌ای در روح و جان انسان خواهد گذارد، پس همین که دعا با خلوص نیت انجام شود، مرتبه‌ای از استجابت شامل حال فرد دعاگو می‌شود و در آن حال، قرب معنوی برای وی حاصل می‌شود. گاهی آن قدر این ارتباط با خالق در سایه دعا کردن نزد خداوند متعال محبوب است که خداوند دعای فرد را اجابت نمی‌کند تا او هرچه بیشتر به درگاه خداوند تضرع و زاری کند و البته در این بین شیطان هم دست به کار می‌شود و بخاطر عدم اجابت ظاهری درخواست بنده مؤمن، یأس از رحمت الهی را در ذهن و جان او می‌افکند. مولانا این ارتباط معنوی میان بنده و خالق را چه زیبا به تصویر می‌کشد:

«آن یکی الله می‌گفتی شبی
تا که شیرین می‌شد از ذکرش لبی
گفت شیطان آخرای بسیارگو!
این همه الله را لبیک کو؟
می‌نیاید یک جواب از پیش تخت
چند الله می‌زنی با روی سخت؟
او شکسته دل شد و بنهاد سر
دید در خواب او، خضر را اندر خُضر
گفت هین از ذکر چون وامانده‌ای؟
چون پشیمانی از آن کش خوانده‌ای؟
گفت لبیکم نمی‌آید جواب
زان همی ترسم که باشد ردّ باب
گفت آن الله تو لبیک ماست
و آن نیاز و درد و سوزت پیک ماست
حیله‌ها و چاره جویی‌های تو
جذب ما بود و گشاد این پای تو
ترس و عشق تو کمند لطف ماست
زیر هر یا ربّ تو لبیک ماست.» (۹)

اگر انسان مؤمن از این سلاح بهره‌مند نباشد و در دشواری‌ها و بلایا و گرفتاری‌های مادی و روحی از این موهبت الهی بهره‌مند نشود سخت زیانکار خواهد بود چرا که دعا خود وسیله‌ای برای خروج انسان از حالت غفلت است و به همین دلیل، بسیاری از انسانها به خاطر مشغول بودن بیش از حد به لذائذ دنیوی و فراموشی خدا و آخرت، استعداد پذیرش این عنایت را از دست داده‌اند، و خداوند از این حالت به استکبار یاد می‌کند (۸).

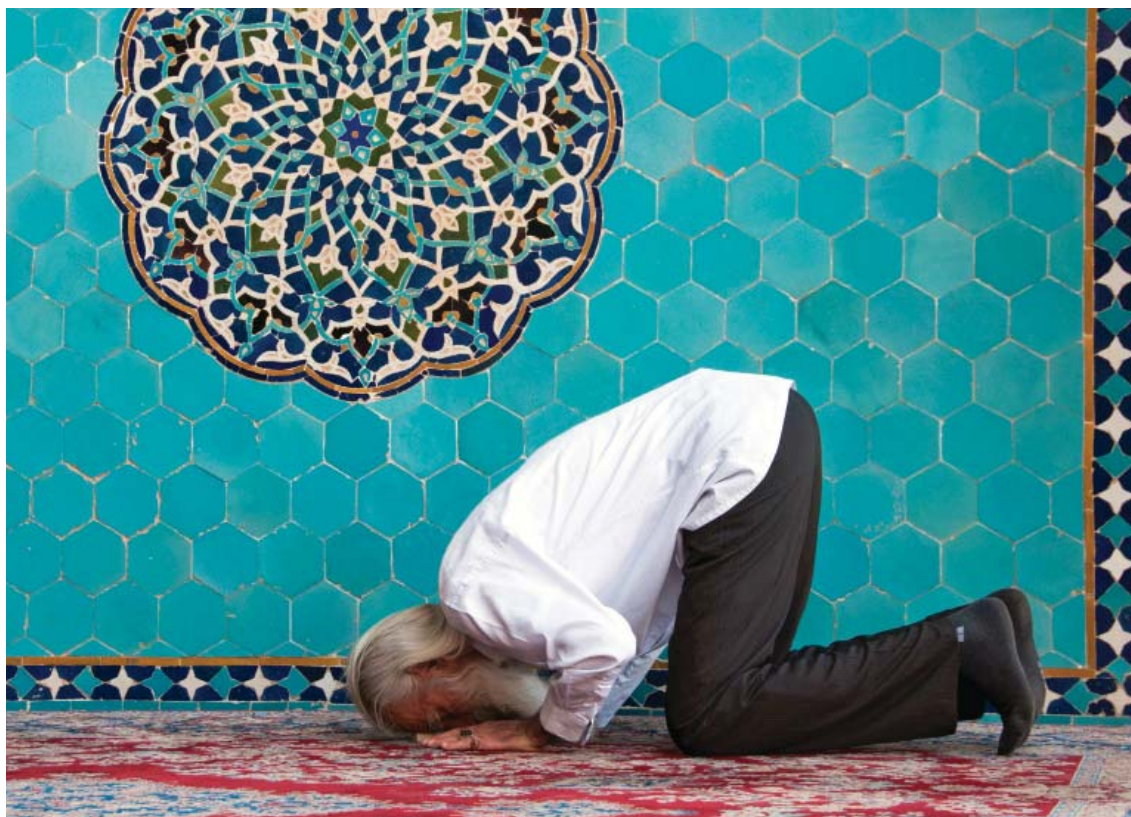
بنابراین خداوند یک نوع اجابت عام نسبت به دعای انسان دارد که همان حالت معنوی قرب به خدا در موقع دعا کردن است. و در حقیقت توفیق دعا کردن خود نوعی اجابت است اما اثر خاص دعا که همان اجابت خواسته‌بندگان باشد؛ مانند

رفع مرض و فقر و خروج از گرفتاری و یا رسیدن به مرتبه معنوی و ایمانی خاص، این‌گونه نیست که به صرف دعا کردن حاصل شود.

در توضیح این مطلب باید اینگونه بگوییم که خداوند، استجابت را هم از طریق فراهم شدن اسباب و علل محقق می‌کند، که علامه طباطبایی دلیل این سخن را آیه «قد جعل الله لكلّ شیء قدراً» می‌داند (۱۰)؛ و هم بدون اسباب و علل و با اراده خودش، یعنی خود خداوند که علت تامه است، گاهی بدون دخالت علت‌های مادی، آن فیض را به طالب فیض می‌رساند.

ولی غالباً انسان وظیفه دارد که از طریق اسباب و علل طبیعی خواسته‌های خود را دنبال کند، چون افعال و حوادث عالم به‌طور طبیعی اقتضا می‌کند که متوقف بر شرایط و اسباب طبیعی باشد؛ دعا کردن هم، یک علت طبیعی و ناقصه است، و گاهی مسأله تخلف مسببات از علل طبیعی‌شان و بی‌خاصیت شدن علل ناقصه، امری است گریزناپذیر؛ چرا که ممکن است موانعی همچون گناهان و ظلم به بندگان یا غفلت‌های انسان مانع اجابت دعای او شوند. پس این‌گونه نیست که هر وقت انسان دعا کند دعای او اجابت شود و از طرفی هم این‌گونه نیست که دعای انسان همواره آن‌گونه که خود خواسته است اجابت شود. در نهایت باید گفت که سبب استجابت دعا، موافق بودن و کامل بودن اسباب حکمت الهیه است، اگر سبب دعای انسان و سبب وجود آن شیء از طرف خدا، با هم موافق باشند، آن دعا مستجاب می‌شود؛ ولی چون انسان نمی‌تواند به اسباب وجود اشیاء که علم آن نزد خداوند متعال است، علم پیدا کند، به خاطر همین نمی‌تواند

دعا کردن، نوعی
عبادت است و اگر
با قصد قربت و با
رعایت سایر شرایط
از جمله ترک گناهان
و انجام واجبات،
انجام شود، قطعاً
آثار ویژه‌ای در روح و
جان انسان خواهد
گذارد، پس همین که
دعا با خلوص نیت
انجام شود، مرتبه‌ای
از استجابات شامل
حال فرد دعاگو
می‌شود و در آن حال،
قرب معنوی برای وی
حاصل می‌شود.



بدان گونه که از خدا درخواست نموده، دلیل نمی‌شود که او تصور کند که دعایش مورد قبول واقع نشده، چون همانگونه که روایت فرموده، دعای انسان اگر در دنیا مستجاب نشد، در آخرت مستجاب می‌شود یا در همین دنیا بلایی از او رفع می‌گردد.

می‌کند اما گاهی نیز از روی حکمت صلاح بنده را در این می‌بیند که اجابت دعای او را برای عالم آخرت و سفر ابدی او ذخیره کند. و گاهی به جای آن که خواسته او را در دعا بر آورده کند بلا و مصیبت بزرگی را از سر راه او دفع می‌کند. که همه این‌ها چون از مصادیق لطف و رحمت و جود الهی است، نماد اجابت دعای بنده محسوب می‌شود.

دعای خود را حتمی الاجابة بدانند و چون خداوند اجابتش را از بندگان مخفی نگاه داشته از این جهت سفارش شده که همواره دعا کنید.

فایده دعا کردن در صورت عدم یقین به اجابت، چیست؟

حال اگر دعای انسان به خاطر عدم وجود علت تامه، در دنیا مستجاب نشد، کمترین چیزی که انسان به آن می‌رسد، آن چیزی است که روایت امام سجاد (ع) بیانگر آن است؛ از آن حضرت نقل شده که فرمودند: المؤمن من دُعائه على ثلاث: «إِذَا أَنْ يُدْخَلَ لَهُ وَإِذَا أَنْ يُعْجَلَ لَهُ وَإِذَا أَنْ يُدْفَعَ عَنْهُ بَلَاءٌ يُرِيدُ أَنْ يُصِيبَهُ» (۱۱).

گرچه خدای متعال در موارد بسیاری دعای بندگان را بدون تأخیر و فاصله زیاد و به همان صورتی که خواسته اند اجابت

پی‌نوشت‌ها

۱. المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الكريم - دار الحديث قاهره - باب دعا - محمد فواد عبد الباقي
۲. المصباح المنير. دفتر نشر الهادی. ص ۱۶ و ۱۷
۳. المیزان. علامه طباطبائی ج ۲. ص ۳۳
۴. شرح صحیفه سجاده. حسین انصاریان
۵. مفاتیح الجنان، اعمال مشترک ماه رجب
۶. سوره فرقان، آیه: ۷۷
۷. کافی، کلینی، ج ۲ ص ۴۶۸، باب ان الدعاء سلاح المؤمن.
۸. سوره غافر، آیه: ۶۰
۹. مثنوی معنوی، دفتر سوم
۱۰. المیزان فی تفسیر القرآن، ج
۱۱. تحف العقول، ۲۸۰

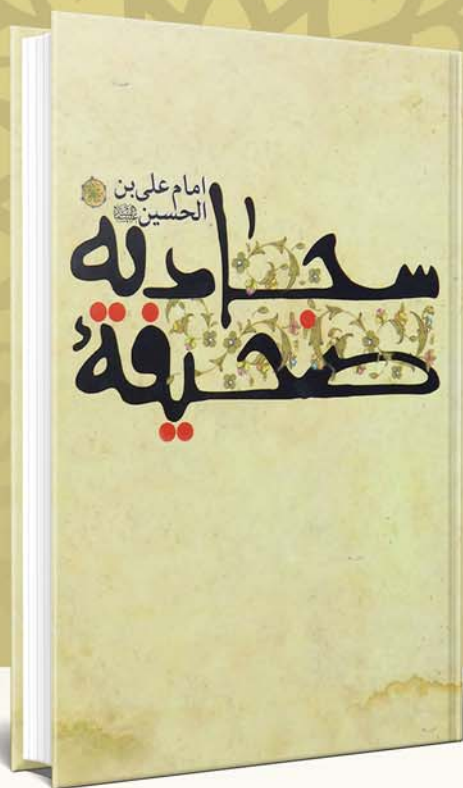
نتیجه

انسان باید آنچه که خواستنی است را فقط از خداوند متعال بخواهد، زیرا فقط اوست که غنی مطلق است؛ لکن باید این را هم بداند که خداوند هیچ‌گاه برای بنده اش اراده شر نمی‌کند، پس اگر دعایش مستجاب نشد ناراحت نشود، چون همین که توفیق پیدا کرده که با خدای خویش صحبت کند، توفیق بزرگی است که نصیب هر کس نمی‌شود. ثانیاً عدم استجاب دعای انسان



پدیدآور: امیرحسین منصوری

نویسنده و استاد
سطح یک حوزه



کارکردهای اخلاقی صفت «تسلیم» در صحیفه سجادیه

(قسمت اول)

۱. بیان مسئله

هریک از صفات و ملکات اخلاقی در مسیر تربیت انسان و رسیدن او به کمالات انسانی، الهی و اخلاقی کارکردهایی داشته و نقش خاصی را ایفا می‌کنند و انسان با نهادینه کردن این صفات و ملکات در درون خود می‌تواند خود را متخلق به اخلاق الهی نماید. از آن جا که عمل به هرامری نیازمند شناخت آن امر و کارکردها و اثرات آن می‌باشد لازم است انسانی که هدف او رسیدن به مراتب انسانیت و الهی شدن است به شناخت این صفات مبادرت نماید، بنابراین شناخت این صفات و کارکردهای آن است که می‌تواند انسان را در هدف ثابت قدم نماید، او را در مسیر تکامل انسانی یاری کند و مسیر تربیت اخلاقی و الهی او را هموار سازد. یکی از صفات پراهمیت در این زمینه صفت تسلیم است، که این پژوهش در صدد تبیین و توضیح آن از منظر امام سجاد علیه السلام در صحیفه سجادیه است.

بنابر توضیحات پیش‌گفته مسئله اصلی پژوهش حاضر این است که: «کارکردهای اخلاقی صفت تسلیم در صحیفه سجادیه چیست؟» و برای کند و کاو پیرامون مسئله اصلی پاسخ‌گویی به پرسش‌های ذیل ضروری است:

معنای لغوی «تسلیم» چیست؟ معانی اصطلاحی «تسلیم» از منظر علمای اخلاق، عرفان و صحیفه سجادیه چیست؟ آیا برای تسلیم انواع مختلفی را می‌توان برشمرد؟ اگر پاسخ مثبت است انواع آن کدام‌اند؟ گستره تأثیرگذاری این صفت تا چه حد است؟ آثار اخلاقی صفت تسلیم چیست؟ موانع شکل‌گیری صفت تسلیم چیست؟ راه‌های مقابله با این موانع چیست؟

۲. واژه‌شناسی تسلیم

۱.۲. معنای لغوی

تسلیم از ماده سلم عموماً در دو معنا به کار رفته است که عبارتند از: انقیاد و سرسپردگی محض موجودی نسبت به موجود دیگر (المنجد ص ۳۴۷، کتاب العین ج ۷، ص ۲۶۶) معنای دیگر دوری از هرگونه آفت ذکر شده است که با واژه سلام از آن یاد می شود. (المحیط فی اللغة ج ۸ ص ۳۳۲) به عبارت دیگر معنای ریشه مشترک «سلم»، در مقابل دشمنی است؛ که عبارت از همراهی بسیار در ظاهر و باطن است، به گونه‌ای که هیچ گونه مخالفتی باقی نماند. از لوازم این همراهی همه جانبه، فرمانبرداری، صلح و رضایت مندی و دور بودن از هرگونه آفتی است. (التحقیق ماده سلم)

به نظر می‌رسد که بتوان معنای لغوی را به صورت زیر جمع بندی نمود: «کسی که خودش را در کمال همراهی قرار می‌دهد به گونه‌ای که هیچ گونه مخالفتی در بین نباشد.» (همان)

۲.۲. معانی اصطلاحی واژه «تسلیم» از

نظر اخلاق، عرفان و صحیفه سجادیه

برای آشنایی با معانی اصطلاحی واژه «تسلیم» در صحیفه سجادیه شایسته است در ابتدا با معانی اصطلاحی ابن واژه در علم اخلاق و عرفان آشنا شویم.

تسلیم از منظر علم اخلاق: برخی

علمای اخلاق با الهام از معنای لغوی واژه تسلیم، معنای اصطلاحی آن را نیز بیان کرده‌اند: «کسی که خودش را در کمال همراهی با خداوند متعال قرار می‌دهد به گونه‌ای که هیچ گونه مخالفتی با خواست الهی در او نباشد.» (همان) بلکه حتی بالاتر از این معنا برخی از علمای اخلاق تسلیم هم معنا با تفویض بیان کرده و می‌گویند

شخص تسلیم حق تعالی دیگر خواستی از خود ندارد، خواست، تنها خواست حق تعالی است. (جامع السعادات، ج ۳، ص ۲۱۵)

تسلیم از نگاه عرفا: بر اساس مبانی

هستی‌شناسی عرفانی موجودی غیر از خداوند متعال در جهان هستی موجودیت ندارد لذا انسانی که بخواهد خود را به صفت تسلیم بیاراید باید به این درک عرفانی برسد که او موجودیتی ندارد و به طریق اولی خواستی نخواهد داشت پس خواست، خواست الهی است و این بالاترین مرتبه تسلیم است.

در ذیل به کلمات برخی از عرفا در بیان واژه تسلیم بر اساس جهان‌شناسی عرفانی خواهیم پرداخت:

توصیه به ترک تفکر توسط بعضی عرفا بیانی از حقیقت تسلیم حق بودن از منظر جهان بینی عرفانی است. آنجا که می‌گویند: شخص عارف کسی است که هیچ اعتنایی به غیر از خداوند متعال ندارد، نتیجه این شناخت عرفانی، تسلیم محض بودن در برابر خداوند متعال که یگانه موجود عالم است می‌باشد، انسان در تفکر نمی‌تواند خودیت خود را کنار بگذارد، بنابراین همواره تفکر او دچار نقص خودبینی و مخالف مقام تسلیم خواهد بود، لذا عالم اخلاق عرفانی، تسلیم را تا حد مسئله توحید عرفانی فرابده و این نوع تفکر را مخالف تسلیم می‌داند و توصیه می‌کند:

«ترک التفکر تسلیم الخالق»

فلاتفکر فی الفکر معلول»

ترک تفکر در واقع تسلیم خالق بودن است، پس [برای عارف حقیقی] هیچ تفکری نیست، چرا که تفکر همواره دچار [نقص خودبینی] است. (الفتوحات ۴-ج)، جلد ۲، ص: ۲۳۱)

به عبارت دیگر تسلط بر وهم و عقل،

سالک را به تسلیم جمیع امور - حتی تفکر - به حق عزّ شأنه وامی‌دارد. در این مقام، احکام کثرت زایل و جهت وحدت حاکم است (شرح فصوص (قیصری)، ص: ۱۸)، بنابراین سالک، در حالی که تمام موجودیت خود و قلبش (شرح فصوص (قیصری) شرح قیصری، ص: ۱۰۸۲) و هر آنچه که غیر از خداوند متعال است (منزل السائرین، ص: ۱۰۵) را تسلیم او نموده است، نه خود را می‌بیند و نه خواست و اراده‌ای دارد. (آداب الصلاة، متن، ص: ۳۲) بنابراین تنها وقتی انسان می‌تواند ادعای اسلام و ایمان داشته باشد که تسلیم حقایق و خاضع برای آن‌ها باشد و مقاصد خود را هر چه بزرگ است فانی در مقاصد ولی نعمت خود کند و خود و اراده خود را فدای اراده مولای حقیقی کند. (چهل حدیث ص ۱۴۷)

مفاد حقیقت تسلیم در ادعیه:

از آن جا که امام سجاد (علیه السلام) در ضمن ادعیه، هدف تعریف «تسلیم حق بودن» را دنبال نمی‌نموده‌اند، تعریف صریحی بیان نشده است بلکه باید مفاد حقیقت تسلیم حق بودن را از میان ادعیه برداشت نمود. «وَأَهْمُنَا مَعْرِفَةَ الْإِخْتِيَارِ، وَاجْعَلْ ذَلِكَ ذَرْيَةً إِلَى الرِّضَا بِمَا قَضَيْتَ لَنَا وَالتَّسْلِيمَ لِمَا حَكَمْتَ» (صحیفه سجادیه، دعای ۳۳) ترجمه: (ما را به حکمت و مصلحت آنچه در باره ما اختیار کرده‌ای آشنا ساز) و آن را وسیله خوشنودی به آنچه برای ما مقدر کرده‌ای و وسیله سرفرواد آوردن به آنچه حکم نموده‌ای قرار ده.

تحلیل: در این فراز مشاهده می‌شود که ابتدا رضا و سپس تسلیم از خداوند متعال خواسته شده است، ممکن است بتوان همان طور که قبلاً ذکر شد، این فراز را این گونه تحلیل نمود که تسلیم بالاتر از رضا است و در طلب رضا، خواسته می‌شود که خواست

من را مطابق خواست خودت قرار بده، ولی در تسلیم، تقاضا این است که خواستی از من نباشد بلکه خواست، منحصرأ خواست تو باشد.

توسعه معنایی در حق: در این جا ممکن است بتوانیم در معنای تسلیم توسعه‌ای را ایجاد نماییم به این معنا که در فقره «التسلیم لما حکمت» معنای اولیه، تسلیم خداوند متعال و حکم او بودن است اما ممکن است این طور گفته شود که آن چه حق تعالی به آن حکم می‌کند حتماً حق است و در دعا تسلیم حق بودن نیز خواسته شده است، بنابراین می‌توان این گونه برداشت نمود که اگر احیاناً شخصی بدون توجه به این که حقی از جانب خداوند متعال هست یا نه به آن پایبند باشد، در درجه‌ای از کمال خواهد بود. این معنا را فراز دیگری که تسلیم آیات محکم الهی را طلب می‌کند تأیید می‌نماید.

«وَيَذِيبُ لَكَ بِاعْتِقَادِ التَّسْلِيمِ لِحُكْمِ آيَاتِهِ» (صحیفه سجادیه، دعای ۴۲)
ترجمه: تو را اطاعت می‌نمایند با اعتقاد، تسلیم و گردن نهادن در برابر آیات محکمه آن.

تحلیل: در این فراز درخواست از خداوند، تسلیم بودن و گردن نهادن به محکمات آیات است. می‌توان این فراز را در راستای توسعه معنایی مذکور در معنای حق تحلیل نمود؛ تسلیم آیات محکم الهی بودن از آن حیث که سخن خداوند متعال است. پس با توسعه معنایی، انقیاد در برابر آیات الهی از آن جهت که سخن حق و مطابق با واقع می‌باشد مطلوب است. البته همان طور که اشاره شد این دو در طول یکدیگر قرار دارند یعنی آن چه که خواست الهی است حتماً حق و مطابق با واقع است اما آن چه که اهمیت پیدا می‌کند این است که اگر فردی

حق را بی توجه به الهی بودن آن نیز پذیرفت بی بهره از کمال تسلیم نیست.
به نظر می‌رسد می‌توان حقیقت معنایی تسلیم در صحیفه سجادیه را مطابق با معنای عرفانی آن برشمرد، خصوصاً با قرینه ذکر شدن تسلیم بعد از رضا که در واقع همان فرابرد عرفانی معنا محسوب می‌گردد.

۳. انواع تسلیم

در صحیفه سجادیه دو نوع کاربرد برای تسلیم دیده می‌شود، به نظر می‌رسد این دو کاربرد یکی بر اساس اختیار انسان در مقابل حق است و دیگری زمانی که احاطه وجودی یا به تعبیر دیگر موجود صرف، بودن خداوند متعال وجهه نظر قرار می‌گیرد. کاربرد نخست، تسلیم تشریعی و کاربرد دوم، تسلیم تکوینی نامیده شده است.

تسلیم تشریعی: در ادعیه صحیفه سجادیه در اغلب موارد این کاربرد مد نظر بوده و داعی از خداوند متعال توفیق فرمان برداری نسبت به حق را طلب می‌کند. «اجْعَلْ ذَلِكَ ذَرْيَةً إِلَى الرِّضَا مِمَّا قَضَيْتَ لَنَا وَ التَّسْلِيمِ لِمَا حَكَمْتَ» (صحیفه سجادیه، دعای ۳۳)

ترجمه: آن [آشنایی با حکم الهی] را وسیله خوشنودی به آنچه برای ما مقدر کرده‌ای و وسیله سرفرواد آوردن به آنچه حکم نموده‌ای قرار ده.

تحلیل: در این فراز از دعا، داعی طلب می‌کند که حالتی در باطن او ایجاد شود که اختیار او نسبت به حق، حُسن اختیار بوده و از خداوند متعال توفیق تسلیم در برابر حکم الهی را خواستار است، در واقع آن چه مورد درخواست است تسلیم تشریعی است. تسلیم تکوینی: در صحیفه سجادیه این نوع از تسلیم در مقام توصیف و تنزیه خداوند متعال ذکر شده است؛ از آن جا که

نظام خلقت در این فرازها مورد توصیف قرار گرفته است و این نظام با خواست مخلوقات عوض نخواهد شد، این فرازها اخباری و بیان کننده جهان بینی توحیدی است. «وَ انْقَادَ لِلتَّسْلِيمِ لَكَ كُلُّ خَلْقِكَ» (صحیفه سجادیه دعای ۴۷)

ترجمه: همه آفریدگانت برای اطاعت از تو ذلیل و خوار و فرمانبرند!

تحلیل: در این فراز به انقیاد تکوینی موجودات نسبت به خداوند متعال اشاره شده است، به این معنی که هیچ یک از مخلوقات قدرت نپذیرفتن حکم تکوینی الهی را ندارند یا به تعبیر عرفانی موجودیتی ندارند که قدرتی در پی آن باشد.

رابطه تسلیم تکوینی و اخلاق: به

نظر می‌رسد بحث تکوین مستقیماً به بحث اخلاقی مربوط نیست، چرا که بحث اخلاق در حوزه اعمال اختیاری انسان است اما مباحث تکوینی از حوزه اختیار خارج است. البته از این بحث می‌توان این نتیجه را گرفت که اراده تکوینی الهی انقیاد همه موجودات در برابر او است و از آن جا که تشریع و تکوین بر هم منطبق هستند، اخلاق الهی اقتضا می‌کند که انسان اختیاراً خود را در راستای خواست الهی قرار داده و تسلیم محض او باشد به گونه‌ای که خودیت خود را کنار گذاشته و خواستی جز خواست الهی نداشته باشد. چرا که تسلیم حق بودن، شرط سیر الی الله است و به نظر می‌رسد که می‌توان منازل این مسیر را از نقطه آغاز حرکت تا رسیدن به مقام تسلیم تماماً مقدمات لازم برای تسلیم به شمار آورد و منازل بعد از آن نیز تنها با قدم تسلیم قابل پیمودن است، چنان که چینش برخی کتب مهم در این زمینه نیز همین گونه است. (منازل السائرین ص ۱۰۳) به عبارت دیگر می‌توان گفت، هیچ

چیز برای استکمال انسانی بهتر از تسلیم در برابر حق - یعنی مطابقت تکوین و تشریع - نیست، خصوصاً در اموری که عقل راه به کشف آن‌ها ندارد، و بدون وحی و رسالت فهم آن‌ها ممکن نیست. (چهل حدیث، ص ۴۸۵)

۴. گستره تأثیر صفت تسلیم

کسی که تسلیم حق و اولیاء خدا شود و در مقابل اراده و خواست آن‌ها اراده و خواستی از خود نداشته باشد بلکه خودت خود را رها کرده و با قدم آن‌ها سیر ملکوتی کند، زود به مقصد می‌رسد. از این جهت، بعضی از عرفاء گویند که مؤمنین از حکماء نزدیک‌تر به مقصد و مقصود هستند؛ زیرا که آن‌ها قدم را جای پای پیامبران می‌گذارند و حکماء می‌خواهند با فکر و عقل خود سیر کنند. و البته آن که تسلیم راهنمایی الهی شد از راه مستقیم - که نزدیک‌ترین راه است - به مقصد می‌رسد، و هیچ خطری او را تهدید نمی‌کند (شرح حدیث جنود عقل و جهل (طبع جدید)، متن، ص: ۴۰۳). همان‌طور که ملاحظه می‌شود، ترک خودیت و تسلیم حق بودن سبب می‌شود انسان در تمامی عرصه‌های زندگی، اعم از دنیوی و اخروی، فردی و اجتماعی، ظاهری و باطنی و... مسیر الهی را پیش گیرد و از آن‌جا که این مسیر تحت حمایت الهی است سریع و بی‌خطر به هدف خواهد رسید. چه بسا کسی که در ابعاد مختلف وجودی، خواست خود را ملاک عمل قرار دهد، راه را گم کرده و مسیر هلاکت را پیماید. (شرح حدیث جنود عقل و جهل، متن، ص ۴۰۳) می‌توان برای تقریب به ذهن از مثال رابطه بین انسان و طبیب استفاده نمود؛ انسان برای درمان بیماری خود باید کوشش کند تا طبیعی حاذق پیدا کند. چون طبیب کاملی را یافت، اگر در نسخه‌های او چون و چرا کند و تسلیم او نشود و با عقل خود بخواهد خود را علاج کند، چه بسا به هلاکت رسد. و در مسیر کمال انسانی و سیر ملکوتی نیز اوضاع به همین منوال است، باید انسان کوشش کندها دی طریق پیدا کند، و چون‌ها دی پیدا کرد، باید تسلیم او شود و قدم را جای قدم او گذارد. (همان، ص ۴۰۴)

از مباحث پیش‌گفته در می‌یابیم که گستره تأثیرگذاری صفت تسلیم شامل تمامی ابعاد وجود انسان و تمامی زمینه‌های دنیوی و اخروی، فردی و اجتماعی، ظاهری و باطنی و... انسان می‌گردد.

ادامه دارد...



تسلیم بالاتر از رضا
است و در طلب
رضا، خواسته
می‌شود که خواست
من را مطابق
خواست خودت
قرا بده، ولی در
تسلیم، تقاضا این
است که خواستی
از من نباشد بلکه
خواست، منحصرأ
خواست تو باشد.



نویسنده: مصطفی مولوی

طلبه پایه نهم
مدرسه علمیه مروی



پیامد غفلت از خانواده در سبک زندگی

مسئله خانه و خانواده، بحثی بسیار اساسی و حیاتی است. در همه طرح‌هایی که اجرایی هستند، خانواده باید مینا باشد. این فرمانی است که مقام معظم رهبری در بیانات ارزشمند خود ایراد فرموده‌اند. به این معنی که هر برنامه‌ای که در کشور طرح می‌شود باید بر حول محور خانواده باشد. بزرگان انقلاب همچون مقام معظم رهبری در سخنان خود با عنوان کردن نفوذ دشمن در حوزه مسائل فرهنگی و بنیادی نظام اسلامی این هشدار را برای یکایک افراد تبیین می‌کنند که طرف مقابل ما برای حرکت به سمت تغییر در جریان زندگی شرق‌نشینان و به خصوص ملت ایران از هر موضوعی سوء استفاده می‌کند.

هدف اصلی جریان نفوذ، تغییر در نگرش‌ها و عقیده‌هاست که منجر به تغییر سبک زندگی عادی مردم می‌شود. چیزی که به هیچ وجه محسوس نیست ولی در بلندمدت تأثیر خود را بر روال عادی حیات افراد می‌گذارد. تغییر در باورها، تغییر در روش زندگی را حاصل می‌کند و نقش مسئله نفوذ در اینجا نمایان می‌شود. تغییر در روش زندگی، صرفاً به یک یا چند بعد محدود نمی‌شود، بلکه تغییر در تمام موضوعات و رویکردها و حوزه‌های زندگی اعم از اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، اعتقادی و هر چیزی که افراد در زندگی عادی با آن دسته و پنجه نرم می‌کنند را شامل می‌شود.

تکرار کلاه پهلوی و تزلزل بنیان خانواده

این جریانی است که تمام موضوعات را هدف گرفته و همان جریان فیلم کلاه پهلوی می‌شود که بسیار نامحسوس و خطرناک‌تر در حال شکل گرفتن است. تغییر در روش زندگی در جریان کلاه پهلوی هم بود، اما تغییری بود بسیار خفیف‌تر که از ظواهر شروع می‌شد و در انتها شاید افکار تغییر می‌کرد و گذر تاریخ و رخ داد انقلاب اسلامی و شکست نظام طاغوت، شکست و خاتمه پیدا کردن این دسیسه را نشان داد. ولی دشمنان و ایادی شیطان که همواره از دسیسه‌ها و نیرنگ‌ها علیه جریان حق، دست نمی‌کشند و آرزوی زوال انقلاب اسلامی را در سر می‌پروراندند، شیوه‌ای جدید در تغییر ارزش‌ها و به دست گرفتن افکار و زندگی مردم را در پیش گرفته‌اند که این شیوه، امری است نامحسوس و در حال رخ دادن است، آن هم در قالب موضوعاتی که در ظاهر به جریان عادی زندگی مرتبط نمی‌شود. تغییری که فکر را غربی می‌کند و به تبع آن، ظاهر و روال زندگی را نیز دستخوش تغییر می‌کند. جالب است که برخی از مسئولان فعلی نیز با اصرار و پشتکاری عجیب در حال تشدید این روند هستند. در این بین، بنیان خانواده بیشتر از هر چیزی متحمل این آسیب و متضرر اصلی این فاجعه بزرگ می‌شود. پس بهتر است در این باره کمی بیشتر دقت کنیم.

دقت کنیم، نفوذ در هر عرصه‌ای که باشد، پیامد خود را در خانواده نشان می‌دهد. جریان جنگ امروز بسیار به جنگ احد در صدر اسلام شبیه است. در جریان جنگ احد، مسلمانان تنگه‌ای را که به دستور رسول خدا ﷺ باید از آن مراقبت می‌کردند رها کرده و به دنبال جمع غنیمت رفتند، در نهایت هم مسلمین شکست خوردند و آسیب‌های بی‌شمار این فاجعه را متحمل شدند. امروز تنگه‌ای که در نظام اسلامی از

آن غفلت شده، خانواده است و در صورت استمرار این غفلت، شکست ما حتمی است. جامعه فردای ایران با استمرار چنین روندی دیگر استحکام نخواهد داشت؛ چرا که یکی از عواملی که استحکام، شادکامی، معنویت و دینداری جامعه هدف قرار داده و از بین می‌برد، غفلت از خانواده است. آن کسانی که می‌خواهند در یک کشور یا جامعه‌ای نفوذ پیدا کنند و فرهنگ آن جامعه را در مشت خود بگیرند و فرهنگ خود را به آنها تحمیل کنند، یکی از کارهایشان به طور معمول غافل

امروز تنگه‌ای که در نظام اسلامی از آن غفلت شده، خانواده است و در صورت استمرار این غفلت، شکست ما حتمی است. جامعه فردای ایران با استمرار چنین روندی دیگر استحکام نخواهد داشت؛ چرا که یکی از عواملی که استحکام، شادکامی، معنویت و دینداری جامعه هدف قرار داده و از بین می‌برد، غفلت از خانواده است.

کردن مسئولان نسبت به موضوع خانواده است. اگر در تصمیم‌ها و طرح‌های کلان، نظام خانواده دیده نشود، بی‌شک اثرات آن دامان این نظام کوچک اجتماعی را می‌گیرد، دامان خانواده‌ای که پایه‌های اصلی یک نظام اجتماعی است. وقتی نظام خانواده بی‌هویت شود، دیگر برای از بین بردن و نابود ساختن یک اجتماع بزرگ تلاش چندانی نیاز نیست. این مسئله به قدری حائز اهمیت است که مقام معظم رهبری هشدار می‌دهند یکی از مشکلات دنیای غرب که به تدریج پایه‌های تمدن غرب را مثل مورانه می‌خورد و به رغم پیشرفت‌های صنعتی و علمی‌اش مشرف به سقوط و هلاکت است، همین قضیه بی‌توجهی به خانواده است. بی‌توجهی‌ای که اکنون در جامعه ما نیز آرام آرام در حال

رخ دادن است، بی‌توجهی‌ای که فرهنگ دینی ما را در رویارویی با تمدن غرب ممکن است به شکست بکشاند و تبعاتش بیشتر از هر جنگ سردی است و در حقیقت نابودی نظام فرهنگی - اجتماعی و دینی کشور از درون را به دنبال دارد که در آن صورت آحاد یک ملت توان بازیابی هویت و نظام خویش را ندارند یا سخت‌تر به آن می‌رسند.

ضرورت داشتن عزمی جزم برای تحقق خانواده دینی

بدون شك توجه دین، بیشتر از هر چیزی به خانواده و استحکام آن است و یکی از ارکان مهم اخلاق اسلامی، اخلاق در عرصه خانواده است. نگاه به خانواده و اهمیت این نظام کوچک به قدری در دین ارزشمند است که هر کس گامی در جهت بی‌توجهی یا تزلزل این نهاد مقدس بردارد، شایسته خشم و لعنت و سخت‌ترین عذاب‌ها از طرف خداوند متعال است. رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر کس که کاری در جهت جدایی میان زن و شوهر انجام دهد، خشم خدا در دنیا و آخرت بر او خواهد بود و بر خداست که در روز قیامت هزار صخره آتش بر او بیفکند».

اگر هم در ایجاد فساد و اختلاف در میان آنها گام بردارد ولی آنها را از هم جدا نکند باز هم در دایره خشم الهی بوده و خداوند در دنیا و آخرت او را لعنت کرده و نگاه رحمت خویش به روی او را حرام می‌کند. این‌ها همه از توجه بسیار دین به خانواده خبر می‌دهد. بنابراین تمام عزم برنامه‌ریزان و مسئولان فرهنگی جامعه باید برای حفظ سلامت خانواده جزم شود تا خانواده کامل و متعالی دینی که شایسته امت اسلامی است، شکل بگیرد.

هدف اصلی

جریان نفوذ، تغییر

در نگرش‌ها و

عقیده‌هاست که

منجر به تغییر سبک

زندگی عادی مردم

می‌شود. چیزی که به

هیچ وجه محسوس

نیست ولی در

بلندمدت تأثیر خود را

بر روال عادی حیات

افراد می‌گذارد.



نویسنده: محمدامین ستاریان

طلبه پایه ششم
مدرسه علمیه مروی

که در خلال تصویر کردن نظریات فقهی - سیاسی امام خمینی (ره) که مبنای انقلاب اسلامی قرار گرفت و مقایسه آن با آراء سایر فقها - اعلی الله مقامهم - ، از لابلای هزاران متون فقهی قدما باید با موچین، نظراتی را که ناظر به فقه سیاسی است، بیرون کشید. از جهاد و قضا بحث می شود، حتی از امام و نواب خاص و عام او هم صحبت به میان می آید، اما هیچ کدام توان نظام سازی و تشکیل حکومت را آن گونه که نظریات فقهی امام خمینی (ره) دارد، ندارند.

مگر امام خمینی (ره) چه کرد؟ آن چه در این وجیزه می خواهم بگویم را نه از لابلای سطور کتب، بلکه از مطالعه ممشای عینی و عملی امام خمینی (ره) و امام خامنه ای - حفظه الله - دریافته ام. پاسخ من به این سؤال این است: امام خمینی (ره) رابطه میان مبانی عمیق اسلام و احکام عملی آن را از نو چید! این که سایر علما در اعصار گذشته، در مباحث «حفظ نظام»، نظام عام اجتماعی را مبنای صدور فتوا قرار می دادند و یا در قدم بعدی حفظ نظام را «حفظ کیان اسلام» معنا می کردند، ولی هیچ گاه همچون امام خمینی (ره) «حفظ حکومت اسلامی» را معنای اصلی حفظ نظام نمی دانستند، به نظر من ناشی از عدم برقراری ارتباط عمیق میان مبانی عقلانی - وحیانی اسلام و احکام ظاهری فقهی است. ارتباطی که بیشتر از آن که وابسته به متن باشد ارتباطی فرا متن است. البته منظور نگارنده، نفی کلی ارتباط میان مبانی و احکام در اندیشه فقهای عظام نیست، بلکه ارتباطی که می توان در آثار گذشتگان میان این دو مقوله دید صرفاً رابطه قبول قول معصوم به علت معصوم بودن است.

من طلبه عصر خمینی ام! چه کنم؟

شاید این سؤال بسیاری از طلاب، علی الخصوص طلابی باشد که دل در گرو آرمان های امام خمینی (ره) بسته اند و با دغدغه های انقلابی وارد حوزه علمیه شده اند و صد البته اگر قیاس به نفس بخواهم بکنم، تصویری که از حوزه علمیه قبل از ورود در ذهنم بود، با آن چه می بینم تفاوت های انکار ناشدنی دارد... و مطمئنم این تجربه مشترک بسیاری از دوستان من است.

آن سؤال این است: چرا کاری را که امام راحل عظیم الشان انجام داد و انقلابی را که او به پا کرد، تا قبل از ایشان هیچ کدام از مراجع نه تنها به انجام نرساندند، بلکه برخی اساساً در مقام بحث و تبادل نظر علمی نیز به آن نپرداختند! این مسأله آن جا رخ می نماید

هر چند می‌دانیم فقهای عظام شیعه در اعصار گذشته روزی نبوده که به نحوی در تنگنایی نباشند! آغاز عصر غیبت با حکومت بنی‌العباس، محمود غزنوی، هجوم مغول، پا گرفتن شیعه در ایران با حاکمان صفویه در عین حال که ولایتشان جائز بود، زن باره‌های قاجاری و عصر نحس و نجس پهلوی اول به حد کافی ادله تقیه را تقویت می‌کند تا فقها را از موضع نهمت خارج بدانیم. اما بحث اصلی این جاست که این سبقه و تاریخ طولانی در اذهان غالب فقهای متأخر گویا رسوبی قرار داد تا کار به جایی رسید که برخی از همین فقها، تصریح کنند که آخوند را به سیاست چه کار؟

منظور از آن ارتباط عمیق که گفتم، فهم ساز و کار کلی حاکم بر رفتار ائمه معصوم - که مبتنی بر اصول عقلانی و حیانی است - می‌باشد. همان مسأله‌ای که مقام معظم رهبری در کتاب انسان ۲۵۰ ساله به آن پرداخته‌اند و البته که جای پژوهش‌های حول آن همچون صدها مسئله دیگر در حوزه‌های علمیه خالی است. از این دیدگاه است که امام خمینی (ره) به این نتیجه می‌رسد که باید حکومت اسلامی تشکیل داد و آن را حفظ کرد تا کیان اسلام حفظ گردد و با حفظ کیان اسلام، احکام دین در جامعه جاری گردد و در نهایت اجتماع بشر بر مبنای آن چه مطلوب خداوند است (نه نظم ماشینی مبتنی بر عقل ناقص بشری) تنظیم گردد.

اما برویم سر اصل مطلب! من طلبه چه کنم؟ متون درسی من طلبه مربوط به همان دورانی است که فقهای عظام در زمینه تشکیل حکومت اسلامی یا تقیه می‌کردند، یا فهمشان از ادله متفاوت با امام خمینی (ره) بود. به هر حال من طلبه عصر خمینی ام! چه کنم؟

شاید برخی جواب حاضر و آماده‌ای بدهند که ما در عصر خمینی (ره) باید در مقابل هجمه‌ها و شبهاتی که دشمنانمان به سوی ما روانه می‌کنند، آماده باشیم و پاسخگو! اما تا کی کار پدافندی؟ (بگذریم همان هم به گستره مورد نیازش انجام نمی‌شود!) امام (ره) اگر بنا بود فقط دفاع کند که می‌نشست هزار جلد کشف الاسرار می‌نوشت! انقلاب کردنش دیگر برای چه بود؟ طلبه عصر خمینی! این راهش نیست! گیرم که رفتیم در علم کلام استاد شدیم و شبهه‌های وهابیت و فرق انحرافی را مثل آب خوردن جواب دادیم، آیا این حد از دفاع از تشیع کافی است؟ آیا مایز خمینی (ره) با سایر فقها، استادی در پاسخ به شبهات بود؟ جواب برخی تنبل‌ها به سؤال بالا هم این است که خمینی (ره) همین‌ها را خواند و خمینی شد! ما هم همین لمعه شهید و رسائل و مکاسب شیخ و کفایه آخوند را بخوانیم حل است! اعلم از خمینی نشدیم، لااقل خود خمینی می‌شویم! حاشا و کلاً! آیا کافی است بنشینیم برای صدمین بار یک فرع فقهی را دوباره استنباط کنیم؟ آیا امام زمان (ع) راضی است که در عصر نظام اسلامی، این همه مشکل حل نشده باشد، اما من طلبه فکر کنم اسلام تماماً همین رسائل و مکاسب و کفایه است؟ آن‌گونه که متأسفانه در عمل برخی درس خارج خوانان می‌بینیم!!

دقت کنید! منظورم نفی این‌ها نیست، منظورم عدم کفایت و نیاز به اصلاح این‌هاست.

- ای بابا! مگر من طلبه چقدر عمر می‌کنم که بروم فقه و اصول و کلام و فلسفه و عرفان و تاریخ و تفسیر و ... را شخم بزنم تا جامعیت پیدا کنم و مناسب عصر خمینی (ره) شوم؟! اصلاً مگر خود «آقا» اصرار ندارند

بر تخصصی شدن آموزش‌ها در حوزه؟ - نه برادر! شما آمدی و نسازی! بگذار کلام تمام شود! بعد... معلوم است که نمی‌شود با دو دست یک بار نیشان هندوانه برداشت! پس چه باید کرد؟ پیش‌تر گفتم! ارتباط میان مبانی عقلانی - و حیانی و احکام عملی اسلام را باید آن‌گونه که خمینی کبیر به یادگار گذاشت، در وجود خویش بکاریم و آبیاری کنیم تا به درد بخوریم.

برای این کار این موارد به ذهن من می‌رسد:

۱. اگر در سیر آموزشی رسمی حوزه، آموزش مبانی اسلامی و حکومت اسلامی نیست، خود طلبه باید به فکر باشد تا فرزند زمان خویشتن باشد! راه دور هم نمی‌خواهد برویم ... ، چهل روز زحمت می‌کشیم و می‌رویم مشهدالرضا (ع) در «طرح ولایت» که حاصل عمر علمی ۷۰ ساله یکی از شاگردان خمینی و پشتوانه تئوریک نظام، حضرت علامه مصباح - حفظه الله - است شرکت می‌کنیم. رفته‌ام که می‌گویم! با همین دوره کوتاه درهایی از علم به روی آدم باز می‌شود که تأثیر مستقیمی در نگاه صحیح به مبانی اسلامی و حکومت اسلامی دارد. این مبانی صرفاً عقلانی نیست، بلکه جامعی میان مبانی عقلانی و و حیانی است که از باء بسم الله معرفت شناسی و شناخت معیار واقع‌نمایی هر گزاره علمی شروع می‌شود و در ادامه با تکیه بر معرفت یقینی حاصل از نتایج معرفت شناسی، وجود فقری انسان و تمام مخلوقات در برابر خالق متعال تصویر می‌گردد. آن‌گاه این انسان مقرر به فقر برای نیل به کمال، دست در دست پیامبر (ص) و امامان معصوم ، به سوی واجب متعال حرکت می‌کند و بر اساس بندگی او به تنظیم روابط اخلاقی، حقوقی و سیاسی خود می‌پردازد.

امروز که دشمن
با شعله ور کردن
جنگ اقتصادی در
پی القای ناامیدی
به مردم است و
بدبختانه عده‌ای
در داخل، از روی
جهالت یا غفلت یا
خیانت پازل دشمن
را تکمیل می‌کنند،
کانال‌های رفقای
انقلابی مان از
کانال‌های ضدانقلاب
بیشتر پمپاژ سیاه
نمایی و ناامیدی
می‌کنند. پس عضو
شدن در هر کانالی
که عکس امام و آقا را
به عنوان لوگو انتخاب
کرده، هنر نیست!

بر اساس فهم
ساز و کار کلی
حاکم بر رفتار ائمه
معصوم: - که مبتنی
بر اصول عقلانی
و حیانی است - امام
خمینی (ره) به این
نتیجه می‌رسد که
باید حکومت اسلامی
تشکیل داد و آن را
حفظ کرد تا کیان
اسلام حفظ گردد و
با حفظ کیان اسلام،
احکام دین در
جامعه جاری گردد
و در نهایت اجتماع
بشر بر مبنای آن چه
مطلوب خداوند
است (نه نظم
ماشینی مبتنی بر
عقل ناقص بشری)
تنظیم گردد.

- چرا این طرح؟ طرح مشابهی مگر نیست؟

- جواب منفی است! مستقیماً از زبان خود آیت الله مصباح شنیدم که این چهل روز، حاصل یک عمر کار علمی است که از این کوتاه‌تر نمی‌شده که بشود، جاهایی که می‌خواهند در دو هفته آموزش مبانی اسلام و انقلاب بدهند، ناقصند. بلایی که امروز دامن غالب ما را گرفته، این است که برای کار سطحی و پر شور، آماده ایم، اما برای کار عمقی و زیربنایی و شعورساز نه! چه اشکالی دارد طلبه یک بار برای همیشه چهل روزش را از کارهای دیگر حتی کارهای روتین طلبگی، مثل تبلیغ و تدریس خالی کند و بنشیند و با فراغ بال روی مبانی اسلامی تمرکز کند و تا آن مطالب عمیق برایش حل نشد، از پا ننشیند؟

خاصیت این که مبانی اسلام در دست یک طلبه باشد، در پایین ترین سطح، واکسینه شدن در مقابل شبهات و بدعت‌های روز است، ولی طلبه قطعاً نباید به این اکتفا کند و باید به دنبال به ثمر رساندن آن مبانی باشد. یعنی بتواند از آن مبانی تولید پاسخ برای مسائل روز و انواع و اقسام شبهات بنماید.

مخلص کلام این که بدون مبنا کار کردن حتی در کاری مثل طلبگی، مثل گرفتار شدن فردی است که نه ادبیات عرب را خوب خوانده و نه اصول را که لااقل ظاهر روایات را بتواند درست بفهمد، اما در قیل و قال مکاسب ورود کرده و جز حیرت و باری به هر جهت شدن چیزی عایدش نمی‌شود.

۲. اگر بخواهیم از یکی از مهمترین ممیزات امام خمینی (ره) نسبت به سایر فقهای معاصر سخن بگوییم، اطلاعات جامع وی از جریانات و مسائل روز در ابعاد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی است. یک

زمانی می‌گفتند طلبه روزنامه بخواند تا در جریان قرار بگیرد، اما الآن هرکسی ده‌ها کیوسک روزنامه فروشی را کف دست خود دارد. فضای مجازی امروزه علی‌الظاهر نیاز به روزنامه‌ها را مرتفع کرده است، اما به نظر شما آیا آن ثمری را که باید داده است؟ روزنامه خوانی و با خبر بودن از وقایع عالم، به تنهایی برای به دست آوردن اطلاعات جامع از وقایع روز کافی نیست. پیوند برقرار کردن میان جریانات و مسائل روز، تحلیل وقایع روز در دوقطبی حق و باطل و در نهایت، شناخت صحیح مصداق این دو جبهه در فضای امروزی است که آن روزنامه خوانی و خبرخوانی را مثمر می‌کند.

اما فضای مجازی! و ما ادراک ما فضای مجازی؟ نوعاً برخورد مردم کشور ما با فضای مجازی برخوردی جاهلانه بوده است که این بلیه دامن گیر ما طلاب نیز هست. از دوستانمان هر از چندگاهی خبرهای شاخ داری می‌شنویم که با عقل جور در نمی‌آید و وقتی از منبع پرس و جو می‌کنیم به یک صفحه اینستاگرام می‌رسیم! این که طلبه ما بر اثر کید فضای مجازی مانند عوام جامعه به این بلا گرفتار می‌شود دردآور است اما این به کنار... از آن بدتر وقتی است که طلبه انقلابی ما روی دغدغه‌های ارزشمندش ناخواسته تبدیل به ماشین کپی می‌شود و به بهانه این که فلان شخص مشهور در کانالش این را گفته یا فلان خبرگزاری «این وری!!!» زده، تمام گروه‌هایی را که عضو است پر می‌کند، بدون آن که قدرت دفاع و جمله درست در این میدان جنگ داشته باشد!

بخواهم صریح صحبت کنم باید بگویم امروز انتخاب آن چه که می‌خوانیم خیلی مهم است. امروز روز که دشمن با شعله ور کردن جنگ اقتصادی در پی القای ناامیدی به مردم است و بدبختانه عده‌ای در داخل، از

روی جهالت یا غفلت یا خیانت پازل دشمن را تکمیل می‌کنند، کانال‌های رفقای انقلابی مان از کانال‌های ضدانقلاب بیشتر پمپاژ سیاه نمایی و ناامیدی می‌کنند. پس عضو شدن در هر کانالی که عکس امام و آقا را به عنوان لوگو انتخاب کرده، هنر نیست! این جاست که باز نقش مبانی جلوه می‌کند. اگر مبانی را درست شناختیم و قدرت تطبیق آن را یافتیم، چه در مقام مخاطب و چه در مقام منبردار در فضای مجازی هر چیزی را نه می‌خوانیم و نه می‌گوییم!

با این گزینش و تطبیق با مبانی است که می‌توانیم از مسائل روز در عرصه‌های مختلف به صورت آگاهانه و صحیح مطلع باشیم و این عنصر از عناصر اجتهادی امام خمینی (ره) را در وجود خویش تحقق ببخشیم. هرکسی می‌خواهد نقش عنصر زمان و مکان را در اجتهاد اسلام ناب درک کند، می‌تواند به وقایع حول فتوای معروف امام درباره شطرنج مراجعه کند.

۳. مطالعه... آن هم مطالعه هدفمند و انتخابی! نه پراکنده و غیرمنظم. سیرهای مطالعاتی خوب و منطقی را باید با مشورت با اساتید دغدغه مند انقلابی شناسایی کنیم و بخوانیم. اگر مباحثه هم کنیم که نور علی نور! برای آغاز کار هم «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» اثر مقام معظم رهبری - دام ظلّه - خوب است.

۴. این همه نوشتن تا به این جا برسم. برادر! جزئی نگرانی آفت حرکت انقلابی است. دید کلان، گوهر گمشده اغلب افراد و ارگان‌های نظام اسلامی و دل دادگان به انقلاب یعنی همان به اصطلاح حزب اللهی‌ها ست. بخشی از این کلان نگرانی با مطالعه و تعمیق مبانی و ارتباط دادن آن با ظاهر و روینای شرع مقدس حاصل می‌شود، بخشی دیگر با آگاهی از مسائل و جریانات

روز، بخشی با مطالعه هدفمند در حوزه‌های پیرامون انقلاب اسلامی و حکومت اسلامی و بخشی دیگر با یادگیری متد اجتهادی فقه حکومتی و نظام ساز.

در کنار این‌ها هرطلبه‌ای باید بتواند دین را به مثابه یک نظام برای خود تصویر کند. این‌طور نباشد که ارتباط میان اجزای دین در حوزه اعتقادات و اخلاق و احکام لاینحل بماند. ملاک این‌که بدانیم آن‌چه آموخته‌ایم آیا نظام‌مند است یا نه، این است که ببینیم اولاً؛ آیا در میان اندیشه‌هایی که به اسم اسلام آموختیم، تعارضی می‌بینیم یا نه؟ اگر تعارضی هست مطمئن باشیم که ایراد از فهم ماست و پی علاج باشیم. ثانیاً؛ ببینیم آیا قادریم ولو به صورت نظری امتدادی اجتماعی برای تکامل انسان، به عنوان هدف از «در کار بودن ابرو و باد و مه و خورشید و فلک»، از دانشی که داریم، برداشت کنیم یا نه؟ مثلاً در احکام آیا می‌توانیم نماز را از یک عبادت فردی به یک عنصر اجتماعی کامل کننده انسان تبدیل کنیم به این صورت که حتی تکامل فردی اعضای جامعه بدون آن محقق نشود؟ یا در حوزه فلسفه و عرفان آیا می‌توانیم همان‌طور که امام خمینی (ره) اسفار اربعه را به انقلاب اسلامی تبدیل کرد، هرکدام به قدر وسع به این امتداد برسیم؟ در حوزه تفسیر قرآن آیا می‌توانیم از قیل و قال مفسران درباره ظاهر قرآن بگذریم و به بطن قرآن برای تصویرسازی و نیل به جامعه مطلوب قرآنی برسیم؟

همان‌طور که قبل‌تر تلویحاً گفته شد کلان‌نگری با به عهده گرفتن تخصص در علوم دینی منافات ندارد. کلان‌نگری به انسان این امکان را می‌دهد که در نقشه راه حرکت عظیم انقلاب اسلامی به سوی تمدن اسلامی، خلأها را شناسایی کرده و در نهایت هر فرد طبق وسیعی که دارد باری را در این

کاروان به دوش بردارد. اگر کسی بدون این دید کلان بخواهد در عصر خمینی (ره) باری از این انقلاب بردارد، در نهایت اگر باری هم بردارد با تمام ظرفیت خود این کار را نکرده است. تبدیل واجب‌های کفایی برای به عهده گرفتن تخصص‌های متفاوت در علوم دینی، به واجب‌های عینی که خیال انسان را از ادای تکلیف راحت کند، راه پرزحمتی است که دید کلان داشتن به آن سرعت می‌بخشد. ۵. وقتی به توصیه‌های بالا عمل کردیم، آن‌گاه می‌شود وارد گود شد. رفت و نیازهای دستگاه‌های مختلف چه در داخل کشور و چه خارج کشور را شناسایی کرد و با تخصص خود پاسخ درخور و عالمانه داد. آنگاه است که در هر مرحله از سیر انقلاب، نظام، دولت، جامعه، تمدن اسلامی که قرار بگیریم، خواهیم توانست دستورالعمل متناسب را صادر کنیم و گاه آستین بالا زده و وسط میدان برویم.

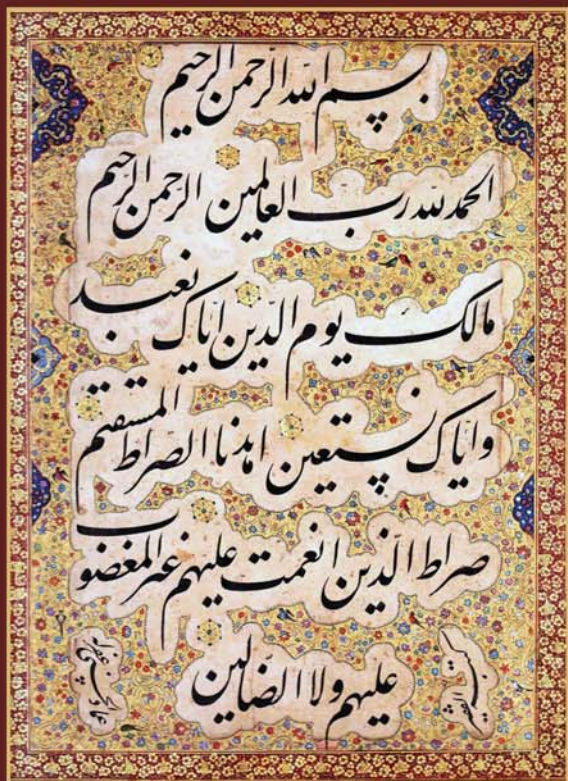
اما یادمان باشد که همه این‌ها بی‌مایه فطیر است؛ باید همین درس‌ها را خواند. اگرچه مسئولان حوزه‌های علمیه و وظیفه تحول در نظام آموزشی و کتب درسی را بر دوش دارند و متأسفانه سال‌ها در اجرای این امر غفلت صورت گرفته، اما ما نیز باید با شستن چشم و جور دیگر دیدن از همین کتب درسی، نظام‌سازی و دولت‌سازی را در حد توان استخراج کنیم، سخت است اما این کاری است که امام خمینی (ره) انجامش داد و حال ادامه مسیر با ماست.

مثلاً می‌شود با مطالعه چند ماده قانونی حول بحث‌های لمعه شهید، مبانی و معیارهای حقوقی قانون‌گذاری کشور را به نقد نشست. می‌شود با نقد نظریه‌ها و عملکردهای جریانات مختلف جامعه، طبق اصول و مبانی به قوام اندیشه دست یافت. می‌توان با مطالعه اندیشه فقهی-

سیاسی امام خمینی (ره) و امام خامنه‌ای -مد ظله العالی-، مسائل اصولی پشت پرده برخی فتاوا و حکم‌های حکومتی و حتی عملکردهای امامین انقلاب اسلامی را کشف کرد. تجربه شخصی من می‌گوید تدبیر اصولی و کاربردی در قرآن وقتی با این بررسی ممزوج می‌شود حلاوت انقلابی خاصی را به انسان می‌چشاند.

۶. نمی‌دانم اسمش را چه باید بگذارم؟ شاید بگویم ژن تاریخی بد نباشد! ژن تاریخی «تک‌پری» را باید کنار بگذاریم. مایی که در این چار دیواری با هم حجره‌ای نمی‌توانیم روی مدیریت حجره توافق کنیم، مگر خواب تمدن‌سازی و اعتلای اسلام را ببینیم! اما کلام آخر... رهبر معظم انقلاب سال‌ها با دید کلان نقشه راه را ترسیم کرده‌اند و این من و شما هستیم که با دید کلان اما در مقام رهرو و نه رهبر، باید منویات نائب امام عصر -عجل الله تعالی فرجه الشریف- را عملی کنیم. متأسفانه منویات ایشان به مدد اهمال‌های بسیار و بی‌ابتکاری بسیاری از مسئولان ذیربط کار را به جایی رساند که ایشان تصریح به آتش به اختیاری جوانان انقلابی نمودند. اگر بناست کاری صورت بگیرد باید متکی به مبانی، با دید کلان، شجاعانه و به صورت کارتشکیلاتی صورت پذیرد. اما بر همه این‌ها مقدم‌ترین است که ما خود را مخاطب رهبری معظم بدانیم و کمر همت برای اصلاح امر ببندیم. توسل کنیم باشد که دستمان را بگیرند... برادر! بسم الله...

باید همین درس‌ها را خواند. اگرچه مسئولان حوزه‌های علمیه و وظیفه تحول در نظام آموزشی و کتب درسی را بردوش دارند و متأسفانه سال‌ها در اجرای این امر غفلت صورت گرفته، اما ما نیز باید با شستن چشم و جور دیگر دیدن از همین کتب درسی، نظام‌سازی و دولت‌سازی را در حد توان استخراج کنیم؛ کاری که امام خمینی (ره) انجامش داد و حال ادامه مسیر با ماست.



مقدمه

تدبر در قرآن با محوریت سوره، رویکردی جدید در فهم ظواهر آیات قرآن و بهره‌مندی عمومی از انوار هدایت‌گر آن است. این رویکرد مبتنی بر نگاه به سوره به عنوان بخشی از کلام الهی است که در جهت یک مقصد و غرض هدایتی کامل گشته است.^۱ بر این اساس تدبر در سوره عبارت از فهم منسجم سوره با دریافت پی در پی آیات سوره برای همراه شدن با غرض هدایتی آن است. نتایج تدبر در این رویکرد در چهار بخش: دسته‌بندی آیات، فضای سخن، جهت هدایتی و سیر هدایتی سوره ارائه می‌شود.^۲ دسته‌بندی آیات سوره بررسی نحوه اتصال و ارتباط آیات سوره، مبتنی بر تحلیل نحوی و ادبیاتی آیات است. فضای سخن سوره عبارت از نیاز فکری و درد درونی است که بیان سوره در جهت پاسخ به آن و درمان آن از سوی خداوند حکیم ایراد گشته است. جهت هدایتی سوره نیز برآیند کلی سیر هدایتی سوره است. لذا فضای سخن و جهت هدایتی سوره محصول دریافت سیر هدایتی سوره است، هرچند در مقام ارائه مقدم بر آن گردیده است. نوشتار حاضر تدبر در سوره مبارکه حمد برگرفته از تفسیر شریف المیزان است. گزینش این سوره به جهت عناوین فاخری همچون فاتحه‌الکتاب، ام‌الکتاب و السبع‌المثانی بوده که در قرآن و روایات یافته است.^۳

۱. المیزان، ج ۱، ص ۱۱؛ أن لكل طائفة من هذه الطوائف من كلامه (التي فصلها قطعاً قطعاً، و سمي كل قطعة سورة) نوعاً من وحدة التأليف و التمام، لا يوجد بين أبعاض من سورة و لا بين سورة و سورة، و ... أن الأغراض و المقاصد المحصلة من السور مختلفة، و أن كل واحدة منها مسوقة لبيان معنى خاص و لغرض محصل لا تتم السورة إلا بتمامه.

۲. تدبر در قرآن، ج ۶، ص ۲۰.

۳. تسنیم، ج ۱، ص ۲۵۹.



نویسنده: یاسر عاشوری

طیبه پایه پنجم
مدرسه علمیه مروی

تدبر در سوره فاتحة الكتاب

دسته بندی آیات سوره

آیه شریفه «بسم الله الرحمن الرحيم» با در تقدیر گرفتن یک متعلق جمله‌ای کامل است. مطابق روایات این آیه شریفه چکیده و بیان اجمالی سوره مبارکه حمد است.^۱ لذا در تحلیل محتوای سوره در عرض سایر آیات سوره قرار نمی‌گیرد. بیان تفصیلی سوره با آیه شریفه «الحمد لله رب العالمین» آغاز می‌شود. این آیه شریفه یک جمله اسمیه کامل است. آیات شریفه «الرحمن الرحیم» و «مالک يوم الدين» ادامه توصیف خداوند است. آیه شریفه «ایک نعبد و ایک نستعین» دو جمله فعلیه عطف شده به یکدیگر و مکمل هم هستند. این آیه شریفه آغاز فراز جدیدی در سوره است. آیه شریفه «اهدنا الصراط المستقیم» بدل از آیه پیشین است. بدل شدن جمله مشتمل بر فعل امر از جمله مشتمل بر فعل مضارع نشان می‌دهد که هر دو جمله ماهیت انشائی دارند. آخرین آیه سوره نیز بدل مفرد توصیف شده توسط اسم موصول برای «الصراط المستقیم» است. وجه اتصال و ارتباط دو فراز سوره با یکدیگر در ذیل بیان جهت هدایتی و سیر هدایتی سوره بیان خواهد شد.

فضای سخن سوره

نخستین و مهم‌ترین پرسشی که هر انسان با آن مواجه می‌شود، پرسش از غرض و هدف آفرینش خویش است. من برای چه هدفی آفریده شده‌ام؟ مقصد من کجاست و چگونه باید به آن برسم؟

۱. تسنیم، ج ۱، ص ۳۲۲.

اهمیت پاسخ به این پرسش و تذکر دادن به آن موجب گشته تا هر بنده مکلف به ۱۰ بار خواندن سوره مبارکه حمد در هر روز گردیده است.

جهت هدایتی سوره

این سوره، کلامی است که خداوند سبحان به نیابت از بندگان ایراد نموده تا در مقام اظهار بندگی متأدب به آن باشند. این سوره ترجمان ندای فطرت پاک ما است که اظهار می‌داریم بندگی خالصانه خداوند را برگزیده ایم. در فراز نخست سوره خداوند را به عنوان پروردگار خویش شناخته و می‌ستاییم، سپس در فراز دوم سوره اظهار می‌داریم که بندگی او را سرلوحه زندگی خود قرار داده و از او درخواست یاری و هدایت داریم.^۲ آیات نخست سوره مقدمه‌ای برای بیان محتوای اصلی در غرض هدایتی سوره است که همان اظهار بندگی خداوند می‌باشد.

سیر هدایتی سوره

«بسم الله الرحمن الرحيم»

نخست معنای سه واژه از این آیه شریفه بیان می‌شود:

اسم: این واژه بر اساس روایت شریف رضوی مرادف «السمة» و به معنای

۲. المیزان، ج ۱، ص ۱۶؛ و الغرض الذي يدل عليه سرد الكلام في هذه السورة هو حمد الله بإظهار العبودية له سبحانه بالإفصاح عن العبادة والاستعانة و سؤال الهداية، فهو كلام يتكلم به الله سبحانه نيابة عن العبد، ليكون متأدبا في مقام إظهار العبودية بما أدبه الله به.

«العلامة» است.^۳ لذا برگردان فارسی آن به «نشان» و «علامت» مناسب می‌باشد. الرحمان و الرحيم: هر دو واژه از ریشه رحمت بوده و در اصل معنا مشترک هستند. رحمان صیغه مبالغه و دلالت بر کثرت رحمت و رحيم صفت مشبیه و دلالت بر ثبوت و بقاء رحمت دارد. مطابق روایت رحمان رحمت فراگیر و گسترده الهی بر تمامی آفریدگانش است و رحيم رحمت خاصه الهی بر مؤمنین می‌باشد.^۴ برگردان فارسی این دو واژه به «بسیار مهربان» و «همیشه مهربان» مناسب می‌باشد.

مجموع آیه شریفه یک جار و مجرور است: «به نشان خداوند مهربان همیشه مهربان» و برای افاده معنای خود نیاز به یک فعل و متعلق مقدر دارد. مثلا: به نشان خداوند شروع می‌کنم، یاری می‌خواهم و یا این آیات را می‌خوانم. بهترین پاسخ برای متعلق مقدر در آیه شریفه در متن روایت رضوی آمده است: به نشان خداوند بر خود نشان می‌گذارم، یعنی اعتراف و اقرار به بندگی خداوند می‌کنم. این نشان گذاری حقیقت بندگی است، روح و حقیقت عبادت تنها در هر کار شایسته‌ای که با انگیزه بندگی خداوند انجام شود قرار می‌گیرد.

۳. المیزان، ج ۱، ص ۲۲؛ في العيون، والمعاني، عن الرضا عليه السلام: في معنى قوله: بسم الله قال عليه السلام: يعني أسم نفسي بسمه من سمات الله و هي العبادة، قيل له: ما السمة؟ قال العلامة.
۴. المیزان، ج ۱، ص ۲۳؛ في الكافي، و التوحيد، والمعاني، و تفسير العياشي، عن الصادق عليه السلام في حديث: و الله إله كل شيء، الرحمن بجميع خلقه، الرحيم بالمؤمنين خاصة.

این سوره، کلامی است که خداوند سبحان به نیابت از بندگان ایراد نموده تا در مقام اظهار بندگی متأدب به آن باشند، ترجمان ندای فطرت پاک ما است که اظهار می‌داریم بندگی خالصانه خداوند را برگزیده ایم

«الحمد لله»

سیر هدایتی سوره و پاسخ به نیازی که در فضای سخن این سوره قرار دارد با این آیات آغاز می‌شود. پاسخ کامل هر پرسشی که انسان نسبت به جهان آفرینش و خودش دارد، تنها پس از شناخت خداوند به دست می‌آید.

آیه شریفه بیان می‌کند که هر حمد و ستایشی اختصاص به خداوند دارد. «حمد» به معنای مدح و ستودن در برابر زیبایی اختیاری است و لام در آن برای جنس یا استغراق است که مفهوم آن در این جای می‌باشد. این ستایش و اعتراف به این‌که هراتر زیبایی در جهان از او است، اقرار به توحید ناب می‌باشد که سرچشمه همه معارف است. همچنین ستایش خداوند مهم‌ترین پایه برای گرایش و شوق به سوی خداوند است، چون ملازم توجه دادن به نعمت‌های او و لزوم شکرگزاری از او است.

«رب العالمین»

نسبت دادن هر ستایشی به خداوند، بر پایه شناخت و معرفت صحیح نسبت به خداوند، حقیقت می‌یابد. لذا در ادامه برای خداوند سه وصف ارائه می‌شود که بیان‌کننده واقعیت این نسبت و ضرورت اعتراف به آن است.

اختصاص داشتن ستایش هر زیبایی در جهان به خداوند، مبتنی بر نسبت میان خداوند و موجودات عالم است. کامل‌ترین تعبیر از نسبت میان خداوند با موجودات عالم توصیف به ربوبیت است. رب به معنای مالک مدبر است. خداوند که

آفریدگار همه چیز است تنها مالک حقیقی تمامی موجودات عالم می‌باشد و همچنین او اداره‌کننده، رشد‌دهنده و تأمین‌کننده مصالح آن‌ها است.

«الرحمن الرحیم»

پس از شناخت رابطه میان خداوند و موجودات، با دو سؤال مواجه می‌شویم. نخست این‌که مبنای ربوبیت خداوند و اهتمام کامل او به آفرینش و پرورش موجودات عالم چیست؟

ربوبیت الهی ریشه در رحمت و مهربانی خالص الهی دارد. رحمت فراگیر و گسترده الهی مبنای آفرینش تمام موجودات عالم است و رحمت با ثبات و مستمر او مبنای هدایت و رشد دادن به انسان مؤمن در مسیر تقرب به سوی خداوند می‌باشد.

«مالک يوم الدين»

پرسش دوم در خصوص انسان و نهایت و غایت خلقت او است. آیا این ربوبیت که مبتنی بر رحمت است، در جهت هدفی حکیمانه قرار گرفته است؟ آیا نتیجه رشد و کمال انسان که مختار آفریده شده در ترازوی خاص خود سنجیده خواهد شد؟

آری، روز جزا پیش روی انسان است. روزی که انسان پاداش کامل تمامی کارهای خود را دریافت خواهد کرد. در آن روز مالک مطلق خداوند است و مالکیت او بر همگان ظاهر می‌شود.^۱

«ایاک نعبد»

این آیه آغاز فراز دوم سوره است. پس

۱. تسنیم، ج ۱، ص ۳۸۷.

از این‌که در آیات فراز نخست سوره خداوند را به عنوان رب خود شناختیم، شناختی کامل که همراه با اخلاص و ادب و ستایش خداوند است. آماده می‌شویم تا از یک تصمیم بزرگ در زندگی خود خبر دهیم. بالاترین مقصد و هدف شایسته در زندگی ما بندگی و فرمانبرداری کامل از خداوند است و آن تنها راه سعادت است. تمام فعالیت‌های ما در زندگی تنها زمانی ارزش می‌یابد که تحت عنوان بندگی خداوند باشد.

این خطاب در مقام اظهار بندگی خداوند چند ویژگی دارد:

۱. مقدم شدن مفعول بر فعل دلالت بر انحصار دارد. یعنی عبادت و بندگی و فرمانبرداری کامل ما تنها اختصاص به خداوند دارد.

۲. خداوند در سیاق آیات پیشین با صیغه غایب یاد شد. اما اینک برای اظهار بندگی خداوند او را خطاب قرار می‌دهیم. زیرا در بندگی حقیقی و خالصانه میان بنده و خداوند هیچ حجابی نیست و بنده باید خود را در محضر خداوند حاضر ببیند. پرستش خداوند غایب جهل و شرک است.^۲

۳. در این خطاب خود را در میان بندگان خداوند می‌بینیم تا از حجاب خودبینی برحذر باشیم.

«وایاک نستعین»

تصمیم بزرگمان برای بندگی خداوند یک پرسش و نگرانی به همراه دارد. بندگی

۲. المیزان، ج ۱، ص ۳۸؛ و روی بطریق عامی عن الصادق ۷: فی قوله تعالی: إِيَّاكَ نَعْبُدُ الْآيَةَ، یعنی: لا نريد منك غيرك ولا نعبدك بالعوض والبدل؛ كما يعبدك الجاهلون بك المغيبون عنك.

خداوند مقصد بزرگ و هدف والایی است، آیا می‌توانیم به آن دست یابیم؟ آیا لغزشگاه‌های فراوان مانع از رسیدن ما به این مقصد نمی‌گردد؟ چگونه می‌توان امیدوار بود؟

بلافاصله در ادامه آیه با همان آهنگی که اظهار بندگی خداوند نمودیم، اعلام می‌داریم که خداوند از تو یاری می‌خواهیم. بندگی تو تنها با یاری تو حاصل می‌شود. اظهار بندگی خداوند با یاری خواستن از او همان بندگی خالصانه خداوند است.

«اهدنا الصراط المستقیم»

پس از اظهار بندگی خالصانه خداوند با دو پرسش مواجه می‌شویم. نخست اینکه مقصود از بندگی خداوند چیست؟ آیا بندگی خداوند که عزم آن را کرده‌ایم، یک مسأله مبهم و نامشخص است؟ و دیگر این که یاری خداوند برای ما چگونه جلوه‌گر خواهد شد؟

این آیه به ما پاسخ می‌دهد که بندگی خداوند حرکت در یک راه مستقیم به سوی هدف است و مهمترین یاری خداوند نسبت به ما در این مسیر هدایت و دستگیری او از ما در این راه است. این آیه در حقیقت تبیین و تفسیری برای هر دو بخش آیه پیشین است.

«صراط الذین أنعمت علیهم»

هنگامی که مسافری را به مقصدی راهنمایی می‌کنیم، گاهی او را فقط نسبت به مسیر و شرایط سفر آگاه می‌سازیم و گاهی علاوه بر آن یک هادی و راهنما به

این تعلیمات ضمیمه می‌کنیم، کسی که با پیروی از او می‌توان به سلامت به مقصد رسید. این نوع هدایت کامل ترین نوع هدایت است. لذا اینک که ما در جستجوی راه مستقیم هستیم، جهت تأکید بر لزوم پیروی از هدایت یافتگان، این راه با توصیف ملازمان اصلی آن معرفی می‌شود.

ملازمان اصلی راه هدایت که ما درخواست ملحق شدن به ایشان را داریم، کسانی هستند که خداوند به آن‌ها نعمت داده است. با توجه به این که همه موجودات عالم و حتی کافران و فاسقان بهره‌مند از نعمات الهی هستند، این گروه ویژه باید از نعمت‌های خاص و ویژه الهی همانند نعمت توفیق در دینداری و اطاعت خداوند برخوردار باشند. خداوند این گروه را در آیات دیگری از قرآن معرفی می‌نماید که آن‌ها پیامبران و اولیاء صدیق خداوند و شهیدان و صالحان هستند.^۱

«غیر المغضوب علیهم ولا الضالین»

معرفی راه حق با معرفی راه باطل کامل می‌شود. تنها هنگامی که انسان راه حق و باطل را بشناسد و متوجه به هر دو باشد، در گزینش راه حق موفق خواهد بود. لذا در این آیه پس از معرفی سران و رهبران راه حق، ویژگی سران و رهبران

۱. المیزان، ج ۱، ص ۳۹: وفي المعاني، أيضا عن علي ع: في معنى صراط الذين الآية: أي: قولوا: اهدنا صراط الذين أنعمت عليهم بالتوفيق لدينك و طاعتك، لا بالمال و الصحة، فإنهم قد يكونون كفارا أو فاسقا، قال: و هم الذين قال الله: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ - فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ - مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ، وَ حَسَنَ أَوْلَئِكَ رَفِيقًا.

۲. تسنیم، ج ۱، ص ۵۴۹.

راه باطل را معرفی نموده و از آن‌ها برحذر می‌دارد.

مردم به اعتبار رهبران و سرانشان سه دسته هستند: دسته‌ای که سیر آسمانی به سوی خداوند را برگزیده‌اند. در مقابل دسته‌ای که به راه حق و معنویت پشت کرده و به دنیا چسبیده و در آن فرو رفته‌اند. دسته‌ای دیگر نیز حیران و سرگردان مانده و راه خود را مشخص نکرده‌اند، نه تمایل به رها کردن معنویت داشته و نه عزم پیمودن راه حق را دارند. روایات مصادیق دسته دوم و سوم را یهود و نصارا و نیز دشمنان ناصبی امامان و شک‌کنندگانی که امام را نمی‌شناسند معرفی نموده‌اند.^۲

معرفی دو دسته اخیر با تعبیری است که تصریح در اسناد غضب و ضلالت به خداوند ندارد. درحالی که در معرفی دسته نخست (که به هدایت رسیده‌اند) به اعطای نعمت از جانب خداوند تصریح شده است. این تفاوت در تعبیر بیانگر آن است که: نعمت اصالتا به خداوند نسبت دارد، اما انتساب غضب به خداوند تبعی است.

الحمد لله رب العالمین

ستایش خداوند
مهم‌ترین پایه برای
گرایش و شوق به
سوی خداوند است،
چون ملازم توجه
دادن به نعمت‌های
او و لزوم شکرگزاری از
او است.

تأثیر تغذیه و مسائل طبی در فرایند هدایت



نویسنده: علی خلیلی

طلبه پایه ششم
مدرسه علمیه مروی

مقدمه:

زمانی که انسان به فلسفه آفرینش می‌نگرد چیزی را جز رسیدن به مقام عبودیت پروردگار و کسب رضایت او نمی‌یابد. حال سؤالی که مطرح می‌شود این است که راه رسیدن به این مقام چیست؟ خداوند متعال روش رسیدن به این مقصود را توسط افراد صالح خودش که پیامبران و اهل بیت : هستند در فرایند پیچیده‌ای به نام هدایت به افراد بشر منتقل کرده است. دلیل پیچیده بودن فرایند هدایت را می‌توان

در پیچیده بودن انسان یافت. برای هدایت باید درک دقیقی از مفهوم انسان داشت، تا بتوان تمام ابعاد انسان را شناخت و پاسخ گوی تمام نیازهای انسان بود. تنها کسی که چنین درکی را از انسان دارد خداوند متعال و منتخبین ایشان هستند. حال سؤالی مطرح می‌شود: آیا ارتباطی بین جسم و روح انسان وجود دارد یا خیر؟ آیا با شناخت جسم می‌توان به شناخت خصوصیات روحی فرد و درمان روحی او پرداخت؟ و چگونه؟ مهم‌تر اینکه آیا روایات ما به بیان چگونگی

ارتباط بین جسم و روح پرداخته است؟ برای مثال ما روایاتی داریم که با توجه به آن‌ها می‌توان با درمان قسمتی از بدن، بهره‌وری عقل را در کسی تقویت کرده و یا کبر و نخوت را در وجود کسی کمرنگ کرد یا می‌توان حیا را در کسی تقویت کرده و یا عصبانیت او را کنترل کرد. جالب‌تر این‌که ما با توجه به این گونه روایات می‌توانیم خصوصیات اخلاقی افراد مختلف را با توجه با خصوصیات جسمانی آن‌ها تا حدودی بشناسیم. برای مثال می‌توان دریافت که آیا این فرد برونگرا

است یا درونگرا؟ اهل رفق است یا نه؟ انسان متکبری است یا نه؟

این باب علمی، مسئله‌ای است که مورد غفلت اطباء نوین و همچنین شاخه‌های علوم روانشناسی قرار گرفته است. برای مثال زمانی که انسان برای درمان افسردگی به روانشناس غربی مراجعه می‌کند با سلسله برنامه‌هایی مواجه می‌شود که هیچ کدام ارتباطی با جسم فرد ندارد. در حالی که عامل اصلی افسردگی این فرد غلبه یکی از مزاج‌های او به نام سودا می‌باشد که با درمان آن می‌توان به درمان افسردگی این فرد پرداخت.

فرق‌های بسیاری بین طب اسلامی و طب نوین وجود دارد که با شناخت آن‌ها انسان می‌تواند هر چه بیشتر به گستردگی و عظمت مکتب اسلام در برابر مکاتب دیگر دست پیدا کند. نگاه طب نوین صرفاً به جسم انسان بوده و ارتباط شرایط و غذا و غیره را با جسم انسان مورد ارزیابی قرار می‌دهد. شیوه درمانی آن نیز تنها از طریق درمان جسمی صورت می‌پذیرد. حال آن که نگاه اسلام به طب، جامع‌تر بوده و درمان جسم و متعادل کردن آن را در جهت هدایت انسان و تعادل روحی او می‌داند. ما در این مقاله سعی خواهیم کرد با بررسی آیات و روایات چگونگی درمان بیماری‌های روحی را به وسیله درمان جسمی افراد مورد ارزیابی قرار داده و بدین وسیله باب جدیدی در زمینه نگاه اسلام به طب برای ما گشوده شود. انشاءالله

دعوت قرآن کریم به ضرورت توجه انسان به طعام خود

خداوند متعال در قرآن کریم به انسان

امر می‌کند که باید به طعام خویش نظر افکند. ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ﴾ (عبس ۲۴).

در این آیه خداوند متعال دستور داده که انسان باید به طعامش دقت کند که چه می‌خورد؟ آن طعام از کجا تهیه شده و آیا حلال است و یا حرام؟ برخی موضوع له طعام را عام گرفته و گفته‌اند که انسان باید به هر چیزی که او از آن تأمین می‌شود اعم از غذا، علم، ذکر و... نگاه کند و حواسش باشد که از کجا به دست آمده و محتوای آن چیست؟ از ظاهر آیه می‌توان همه آن‌ها را برداشت کرد. لکن ما به این جنبه نظر داریم که قرآن دستور دقت در نوع طعام را داده است. پس قطعاً نوع طعام می‌تواند تأثیر بسزایی در روند هدایت داشته باشد.

در یکی دیگر از آیات قرآن کریم که بیانگر داستان اصحاب کهف است می‌توان اهمیت مسئله پاکیزگی طعام را دریافت. ﴿فَايَعُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرُوا أَيُّهَا أَزْكَى طَعَاماً فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ﴾ (الکهف ۱۹)

اصحاب کهف در آن دشواری و گرسنگی در یک غار که حتی نمی‌دانند چه مدتی در آن بودند. اما دقت دارند که پاکیزه‌ترین غذاها را بخورند. و دلیل این مسئله هم تأثیر غذای پاکیزه در هدایت افراد است. که ایشان به این امر واقف بوده و به دنبال غذای پاکیزه‌تر هستند.

بیان روایات در باب مسائل طبی و غذایی:

با توجه به آنچه گفته شد، در این مجال به ذکر این نکته بسنده می‌کنیم که توجه فراوان پروردگار به این مسئله در آیات

گوناگون نشانگر تأثیر فراوان موضوع غذا و طب در فرایند هدایت می‌باشد. روایات کثیری از رسول اکرم ﷺ در باب مسائل طبی و غذایی و در باب اهمیت آن‌ها نقل شده است که بسیاری از آن‌ها مورد کم‌توجهی دانش‌پژوهان و دغدغه‌مندان هدایت بشر واقع شده است. از باب نمونه به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

قال رسول الله ﷺ: «العلم علمان: علم الابدان و علم الاديان»

یکی از مسائلی که از اهمیت زیادی برخوردار است این که علم به چه معنا بوده و از نظر شارع چه چیزهایی شأنیت بیشتری را برای اطلاق علم دارا می‌باشند. و این اهمیت، زمانی بالاتر می‌رود که ما از طرف شارع، امر به کسب علم می‌شویم. در حالی که آن امر وجوبی بوده و لازم الإمتثال است. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ أَلَا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ بُعَاةَ الْعِلْمِ»

ما باجمع این دو روایت می‌توانیم به نتیجه‌ای مهم دست پیدا کنیم. به این صورت که اولاً: درمی‌یابیم که یکی از بخش‌های علم، طب است. ثانیاً: طلب کردن علم بر هر مسلمانی واجب است. پس می‌توان نتیجه گرفت که طلب کردن علم طب هم در کنار علم ادیان، به نوعی واجب است.

روایات دیگری نیز وجود دارد که به تقسیم بندی علوم پرداخته‌اند.

امیر مؤمنان علی ع فرمودند: «الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ: الْفَقْهُ لِلْأَدْيَانِ وَالطَّبُّ لِلْأَدْبَانِ وَالنَّحْوُ لِلِإِنْسَانِ». امام باقر ع نیز در وصیت به جابر جعفی می‌فرماید: «وَأَعْلَمُ أَنَّهُ لَا عِلْمَ كَطَلَبِ السَّلَامَةِ، وَلَا سَلَامَةٍ كَسَلَامَةِ الْقَلْبِ».

نگاه طب نوین صرفاً به جسم انسان بوده و ارتباط شرایط و غذا و غیره را با جسم انسان مورد ارزیابی قرار می‌دهد. شیوه درمانی آن نیز تنها از طریق درمان جسمی صورت می‌پذیرد. حال آن که نگاه اسلام به طب، جامع‌تر بوده و درمان جسم و متعادل کردن آن را در جهت هدایت انسان و تعادل روحی او می‌داند.

همان‌طور که مشاهده می‌کنید در تقسیم بندی علوم و همچنین در کلام اهل بیت : ، علم طب از جایگاه بسیار ویژه‌ای برخوردار بوده و تنها دلیل این مسئله به خاطر تأثیر ویژه علم طب و مسائل غذایی بر روی روح و جان می‌باشد، که باید مورد توجه کسانی که دغدغه هدایت خویش و جامعه را دارند، قرار بگیرد.

میزان تأثیر جسم بر روح:

از این جا به بعد ما می‌خواهیم بدانیم که آیا دین به صورت مشخص و جزئی هم به ارتباط بین تن و روح پرداخته است یا نه؟ آیا انسان با مراجعه به روایات می‌تواند ریشه برخی از مشکلات روحی را در جسم خود یافته و با درمان آن قسمت، مشکل روحی خود را جبران کند یا خیر؟ آیا روایات ما به صورت تخصصی به رابطه بین جسم و روح پرداخته‌اند یا نه؟ اگر ما بتوانیم به پاسخ مثبتی دست پیدا کنیم قطعاً به اهمیت هرچه بیشتر دین به مسائل طبی و غذایی به خاطر تأثیر آن در هدایت افراد بشر و میزان قدرت و تأثیر علم طب در جریان زندگی، پی خواهیم برد. و به کشف بزرگی در زمینه شناخت روح رسیده ایم. در این صورت می‌دانیم که یکی از اصلی‌ترین علل کار نکردن قوه عقل، به هم ریختن قلب است؛ زیرا در روایت پی می‌بریم که مسکن عقل، قلب است. و یا در می‌یابیم که حب طعام و شراب و همچنین رفق و محبت از ناحیه بلغم سرچشمه گرفته و هرکسی که غلبه بلغم دارد زمینه برای این خصوصیات در او بیشتر است. و یا مثلاً این که سفاقت و شیطنیت از صفرا بوده و تبعیت از شهوات ریشه اش در غلبه دم می‌باشد. پس در این

صورت ما توانایی داریم به صورت اجمالی از خصوصیات افراد باخبر شده و به هر فردی به نسبت آن خصوصیات، نسخه مربوط به خودش را داده و از طریق جسم وی، روح را درمان و تسکین دهیم. معصومین و انبیاء : از این راه به عنوان یکی از راه‌های هدایت افراد بشر استفاده می‌کردند.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: «إِنَّ الْغَلْظَةَ فِي الْكَبِدِ وَالْحَيَاةَ فِي الرِّئَةِ وَالْعَقْلَ مَسْكَنُهُ الْقَلْبُ:

همانا غلظت از ناحیه کبد بوده و حیات در ریه و مسکن عقل نیز قلب است».

و یا روایت دیگری که در باب چگونگی خلق حضرت آدم عليه السلام آمده است و در آن به زیبایی، ریشه بسیاری از خصوصیات اخلاقی را ذکر می‌کند که همه از خصوصیات بدن است. ما به اقتضاء قسمتی از آن را ذکر می‌کنیم. «.... سپس خداوند متعال به فرشتگان چهارگانه یعنی: (شمال و صبا و جنوب و دبور) امر فرمود که بر این عصاره گلین تاخته و آن را گوارا و بعد پرورشش داده و سپس سخت و محکم‌ش نموده و به دنبالش تکه تکه و قطعه قطعه اش کرده و در آن قطعات و تکه‌ها طبایع چهارگانه یعنی: باد، تلخی (که ظاهراً همان صفرا و سودا است)، خون و بلغم را جاری کنند. امام عليه السلام فرمود فرشتگان بر آن طین جولان نموده و تاخت آورده و طبایع چهارگانه مزبور را در آن‌ها جاری ساختند. ... و به این ترتیب، روح مستقل، و بدن کامل گردید. از ناحیه باد، حب حیات و طول آرزو و حرص و از جانب بلغم حب طعام و شراب و لمس اشیاء نرم و دوست داشتن رفاقت و از طرف تلخی (صفرا، سودا) غضب و سفاقت و شیطنیت و ستمگری و طغیان و شتاب‌زدگی و از ناحیه خون، حب زنان و لذات و مرتکب شدن

محارم و تبعیت از شهوات برای این بدن لازم گردید».

به این ترتیب بسیاری از خصوصیات اخلاقی افراد، ریشه در جسم آن‌ها داشته و برای هر کسی بنابر خصوصیات بدنی او زمینه برای گناهی خاص فراهم‌تر است و هر چقدر فرد بتواند از طبایع بیشتری استفاده کرده و بدن خود را به سمت اعتدال ببرد، زمینه برای انجام گناه و وجود ردائل اخلاقی در او کمتر می‌شود.

این روایت و امثال این روایات زمانی زیباتر می‌شود که در کنار روایت مشهور نبوی قرار گیرد که می‌فرمایند: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»

حال سوال اینجاست که چطور فردی می‌تواند خود را بشناسد تا به شناخت پروردگار خود برسد؟ پاسخ این پرسش در روایت آمده است. در آن جا که می‌فرماید: شناختن انسان نفسش را به این صورت است که: الف) بداند نفسش چهار طبع دارد ب) بداند نفسش چهار ستون دارد ج) بداند که نفسش دارای چهار پایه می‌باشد. از همین جا می‌توان دریافت که شناخت مسائل طبی و بدنی رابطه مستقیم با خداشناسی هم دارد. هر کسی هم که بتواند خداوند را بشناسد قطعاً در محکم‌ترین مسیر هدایت گام برداشته است. به همین دلیل است که در روایات کثیری از اهل بیت : به بعد معنوی و روحانی مسائل طبی و غذایی پرداخته و هدف از این مسائل را فربه کردن بعد روحانی و قدم برداشتن در راه هدایت می‌دانند؛ نه این‌که فقط بعد جسمانی فربه شود. برای تحقیق بیشتر می‌توان به قسمت‌های طبی کتاب‌های روایی و همچنین کتاب

بر اساس روایات،
یکی از اصلی ترین
علل کار نکردن
قوه عقل، به هم
ریختن قلب است؛
زیرا در روایت پی
می بریم که مسکن
عقل، قلب است.
و یا در می یابیم که
حب طعام و شراب
و همچنین رفق و
محبت از ناحیه بلغم
سرچشمه گرفته و
هرکسی که غلبه
بلغم دارد زمینه برای
این خصوصیات در
او بیشتر است. و یا
مثلا این که سفاقت و
شیطنت از صفرا بوده
و تبعیت از شهوات
ریشه اش در غلبه
دم می باشد



علل الشرايع باب علت الطبائع و الشهوات
مراجعة کرد.

جمع بندی و نتیجه گیری:

در این مقاله به اهمیت مسائل طبی
و غذایی به خاطر تأثیر آن در فرایند هدایت
پی بردیم. برای این مسئله برخی از آیات و
روایات ذکر شد که همه بیانگر اهمیت این
مسئله در نزد شارع مقدس است. همچنین
دانستیم که علم طب و علم دارو سازی و
حتی آشپزی و غذاشناسی فقط برای فربه
کردن بعد جسمانی و سالم سازی آن نبوده
بلکه در نزد شارع، روح و جسم با هم ارتباط
داشته و به هر اندازه ما به سالم سازی بدن
و استفاده از طبیبات بپردازیم، تأثیر آن را
در روح خود خواهیم یافت. تا آن جا که
چگونگی تأثیر حالات مختلف بدن بر روح
به صورت تفصیلی در روایات تبیین شده
است. یکی از نتایج گران سنگ این مسأله
می تواند این باشد که به طور نمونه اگر ما
بدانیم غذاهایی که در اکثر حوزه های علمیه

طبخ می شود شاخصه های یک غذای طیب
را ندارند و تأثیرات نامطلوبی بر روی بدن و
جسم افراد و به تبع بر روح آنها وارد خواهد
آورد، قطعا در نوع غذا و چگونگی طبخ آن
تجدید نظر کرده و آن ها را با شاخصه های
روایی تطبیق خواهیم داد.

مشکلی که در حال حاضر در اکثر جهان
قابل رؤیت بوده و ضرر مهلکی را به هدایت
افراد وارد می آورد، استفاده از غذاهای مانده
و بیات که در روایات اکیدا از آن نهی شده.
و همچنین استفاده از غذاهای یخ زده و
غذاهای فست فودی است. همچنین زمانی
که بدانیم برای افراد با جسم های مختلف
زمینه برای چه گناہانی بیشتر فراهم بوده و از
آن طرف بدانیم فرد دارای چه استعداد های
منحصر به فردی بوده و چه روحیاتی دارد،
قطعا نسخه ای که ما به عنوان یک راهنما
برای هدایت او می نویسیم متفاوت بوده
و طریقه رفتار ما هم با وی، به مناسبت،
برای هدایت وی متفاوت خواهد بود.

البته لازم است به این نکته توجه شود
که همه آنچه در خصوص تأثیر مسائل طبی
بر روی روح انسان بیان شد صرفا جنبه
زمینه سازی و استعداد برای هدایت را
فراهم می سازد نه آنکه تأثیر به نحو علت تامه
داشته باشد چرا که در روایات دینی بر روی
عنصر اختیار و اراده در تعیین مسیر هدایت
و شقاوت انسان تأکید بسیاری شده است.
در انتها به تمام محققین ارجمند که در
حوزه های علمیه و دانشگاه ها مشغول کسب
علم بوده و دغدغه هدایت افراد بشر را دارند
پیشنهاد می کنم که بر روی این مسئله،
عمیق تر شده و تحقیق و تفحص بیشتری
انجام دهند.

پی نوشت ها:

۱. قرآن کریم

۲. تفسیر المیزان؛ طباطبایی سید محمد حسین؛

۳. تفسیر نمونه؛ مکارم شیرازی ناصر؛

۴. تفسیر نور؛ قرائتی محسن؛

۵. بحار الأنوار؛ مجلسی، محمد باقر

۶. علل الشرائع؛ ابن بابویه، محمد بن علی / ترجمه

ذهنی تهرانی

۷. مکارم الأخلاق؛ طبرسی، حسن بن فضل



ویژه نامه



تهیه کننده:
سید محمد مصطفی
مرتضایی نژاد

عظمت زیارت اربعین

در گفت و گو با آیت الله

محمد باقر تحریری (دامت برکاته)



حماسه اجتماع بزرگ اربعین حسینی هر سال باشکوه‌تر از پیش برگزار می‌شود و سیل مشتاقان و جان برکفان اباعبدالله (ع) تمام توطئه‌های دشمنان را خنثی می‌کند. در آستانه این حماسه عظیم گفت و گویی با آیت الله محمد باقر تحریری استاد اخلاق و تولیت حوزه علمیه مروی داشته‌ایم که در ادامه بخش‌هایی از این گفتگو را از نظر می‌گذرانیم:

زیارت اهل بیت : ، مخصوصا امام حسین (ع) فضائل بی‌شماری دارد. که در روایات از نبی اکرم (ص) و تقریبا همه اهل بیت : درباره فضائل زیارت مطالب گوناگونی آمده است و کسانی هم در این باره کتاب‌هایی نوشته‌اند، که کامل الزیارة مرحوم این قولویه یکی از آن‌ها است.

در بیانات ائمه : به مناسبات مختلف سفارشات برای زیارت امام حسین (ع) آمده است. حتی نسبت به مکان‌ها هم فرمودند: زیارت امام حسین (ع) قید خاصی ندارد. راوی می‌گوید به امام صادق (ع) عرض کردم من هر وقتی نمی‌توانم به زیارت مشرف شوم. حضرت بعد از اینکه فضائل زیارت امام حسین (ع) را بیان می‌کنند، راوی احساس اشتیاق و ناراحتی می‌کند که من از فیض زیارت محروم هستم. امام به ایشان می‌فرمایند: «بالای بلندی برو و سه مرتبه بگو "صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ" و در بعضی روایات هم آمده است؛ به مشرق و مغرب توجه کند و بعد رو به قبله این سلام را بدهد. اینها به خاطر آن جایگاه امام

حسین (ع) در عالم اسلام، در جهت حرکت دادن امت به سوی خداوند متعال است که جایگاه ویژه‌ای نسبت به سایر ائمه : است و این از خصوصیات حضرت به حساب می‌آید؛ خصوصیات دیگری هم دارند که از امتیازات ایشان به شمار می‌آید. البته به غیر از کلمات معنوی و حقیقی که در بین ائمه : مشترک است هر یک از ائمه خصوصیتی دارند که دیگری ندارد و این به جهت آن ظهور و بروز است که در مقام ابراز هدف و انجام وظیفه داشتند. امام حسین (ع) با حرکتشان در واقع همه اهداف انبیاء مخصوصا نبی اکرم (ص) را تحقق بخشیده و زنده کردند و نگذاشتند اهدافی که دشمنان مخصوصا بنی امیه داشتند که اساس دین را براندازند، محقق شود و اصل دین را تثبیت کردند. از این جهت در مناسبات مختلف زیارت حضرت سفارش شده و یکی از آن زمان‌ها اربعین است که از اختصاصات امام حسین (ع) محسوب می‌شود که هیچ یک از ائمه : برای شهادتشان اربعین ندارند. اما برای ایشان

اربعین قرار داده شده که دلیل آن زنده نگه داشتن یاد کربلا است. قطعاً جابر که از اصحاب پیامبر (ص) بود اربعین اول به زیارت آمده. گرچه ما از زبان پیامبر (ص) روایتی برای زیارت اربعین امام حسین (ع) نداریم، اما از عمل جابر این را استفاده می‌کنیم که امر مطلوبی است و زیارت‌نامه‌ای که جابر خوانده است بسیار با محتوی است. از امام صادق (ع) زیارت اربعین وارد شده است. ... خود اهل بیت : هم اربعین به زیارت امام حسین (ع) آمده‌اند که این نشان دهنده ویژگی اربعین است. ... بنابراین مسئله زیارت اربعین در بین محبین اهل بیت : رایج بوده، البته سفارش به پیاده رفتن زیارت مختص به اربعین نیست. در کل زیارات امام حسین (ع) سفارش بر پیاده رفتن شده، که هر قدم چه فضائی دارد. اساسا پیاده رفتن برای زیارت ائمه : فضائی دارد که در روایات آمده است... در حال حاضر اربعین مخصوصا بعد از انقلاب، یک موضوعیتی پیدا کرده است، لذا از این عمل خوب، باید خوب



استفاده کرد. شرایط استفاده خوب را هم برای افراد و هم برای جمع باید در نظر گرفت. تک تک افراد برای اینکه به موهبت‌های معنوی زیارت نائل بشوند، مطلوب است آداب زیارت را مراعات کنند. که اولین ادب معرفت به امام است. دوم محتوی معرفت است؛ یعنی اینکه نحوه رابطه ما با امام چیست را درک کنیم و سوم اینکه، این زیارت برای چه چیزی است؟ برای ابراز عنایت به امام و تحکیم رابطه بین مأموم و امام است که لازمه آن التزام به لوازم اعتقاد به امامت است که مأموم ابراز می‌کند من تحت فرمان شما هستم. رابطه بین حق امامت یعنی این که ما او را از جانب خداوند متعال، مطاع محض بدانیم، اطاعتش را اطاعت رسول و خدا بدانیم و اعتراضی نسبت به فرامین او نداشته باشیم. در هر شان از شئون زندگی که فرمانی به ما داد، آن را قطعی‌ترین فرمان برای رسیدن به سعادت حقیقی بدانیم و درصدد پیاده کردن آن باشیم.

ماهیت زیارت هم همین است که ما اولاً امام را واجب الطاعه و زنده بدانیم. زیارت

امام در آن جایگاهی که دفن شده است، آثار خاصی دارد که آن‌ها را باید بدانیم. زحمت‌هایی که ما می‌کشیم برای ابراز محبت است، هرچه این امور تحقق پیدا کند، از بین نمی‌رود اما باید توجه داشت که از روی اخلاص باشد. اخلاص اساس همه تاثیرات خوب اعمال از جمله زیارت است. از این جهت امام حسن عسکری علیه السلام فرمودند: زیارت اربعین، یکی از علائم مؤمن و تشیع است. چون مسلک شیعه این است که منطق حق که از طریق امام حسین علیه السلام اعلام شده و با ریختن خون کسانی که مثلی در عالم ندارند از آن طرفداری شده، تحقق پیدا کند. اربعین هم بر این دلالت دارد.

اربعین بعد از شهادت امام حسین علیه السلام با زیارت جابر و اهل بیت : و با زیارتنامه امام صادق علیه السلام و ترغیب امام حسن عسکری علیه السلام شکل گرفت. اربعین برای اهداف عاشورا موضوعیت دارد، لذا ما باید حال و هوای عاشورایی داشته باشیم، که خصلت‌هایی که اصحاب امام حسین علیه السلام نشان دادند همچون وفا، صفا، اخلاص، و مواسات را در

این سفر تمرین کنیم.

پذیرایی از زائرین، یک مسئله جزئی است که این حالات را نشان می‌دهد. اما نشانه مؤمن این است که در بقیه مواقع هم این حالات را دارا باشد. زندگی ما باید پیروی باشد و رنگ امامت بگیرد. اگر آداب زیارت را رعایت کنیم، تحولاتی در ما ایجاد خواهد شد که قطعاً تحولات اجتماعی را هم شامل می‌شود. الان تحول سیاسی هم پشتوانه این تحول اجتماعی است، به دنیا اعلام می‌کنیم حکومتی حق است که ریشه در عقل، قلب و جان‌ها و عالم غیب داشته باشد. این حرکت بی‌سابقه است. مسلک‌های دیگر گوشه‌ای از این اجتماعات را دارند اما این نوع حرکت و گذشت هیچ کجا با این صبغه معنوی وجود ندارد. این حرکت ان شاء الله مقدمه ظهور امام زمان (عج) باشد. هر کس این حرکت را با توجه انجام دهد امام حسین علیه السلام دستگیر او خواهد بود.



نویسنده: شهریار ربانی

طلبه پایه پنجم
مدرسه علمیه مروی



رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله؛ سیاست یا اخلاق؟

از اینکه با رهبانیت و انزوا در پیش گرفتن نمی شود با حاکمان جور زمان و طواغیت مبارزه کرد.

با اندکی دقت در سیره عملی رسول اکرم صلی الله علیه و آله در زمان قبل از بعثت و مقایسه آن با پس از بعثت ایشان به رسالت پیامبری می توان به سهولت این نکته را دریافت که هیچ یک از سران طاعوت و اشراف قریش و سران عرب جاهلی جزیره العرب در عصر پیامبر به دلیل برخورداری پیامبر از فضائل و سجایای اخلاقی و اعتقاد فردی به یگانگی الله و پرستش فردی با وی دشمنی نورزیدند، بلکه همه برخورد های خشن و منفی آنان با پیامبر از زمانی شروع شد که ایشان دعوت به یکتاپرستی را علنی ساختند و یگانه عامل رویارویی احزاب و قبائل عرب با مظهر یکتاپرستی، ترس آنان از به قدرت رسیدن

طاغوت می داند: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ». (مبارکه نحل: ۳۶) پر واضح است که خداپرستی با پذیرش سلطه طاغوتیان و ستمگران نمی سازد؛ چرا که آن ها همواره حیات خود را در به استضعاف کشاندن و بردگی ملت ها و در یک کلمه بندگی شیطان می بینند. طبیعی است که نپذیرفتن حاکمیت مستکبران و زیر بار سلطه ستمگران و طواغیت زمان نرفتن در سطح عموم اجتماع و نه به عنوان یک حرکت فردی، نیازمند کسب قدرت و قوت و نیرو داشتن و حاکمیت و نفوذ سیاسی و در یک کلام درگیر شدن با طاغوت است. حتی اگر حرکت برضد حاکمیت طاغوت به صورت فردی انجام شود اما مردم یک جامعه از آن حرکت و قیام فردی حمایتی به عمل نیاورند، آن حرکت محکوم به شکست است. بگذریم

متأسفانه در طول تاریخ ۱۴۰۰ ساله پس از بعثت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نگاه برخی از نویسندگان و دانشمندان به شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله به صورتی بوده که نوعاً به سجایای اخلاقی آن حضرت توجه نموده اند و آن ابعاد را بیش از سایر ابعاد شخصیتی آن بزرگوار برجسته ساخته اند، چندان که وقتی نام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را می شنویم ممکن است برخی از ما فقط یاد اخلاق عظیم آن حضرت بیفتیم و شخصی در ذهن ما تداعی شود که بیشتر در جنبه های اخلاق فردی و اجتماعی خود در بین انبای بشر ممتاز بوده است در صورتی که قرآن کریم، آن حضرت را و مؤمنان همراه با ایشان را اشداء علی الکفار نیز معرفی کرده است (مبارکه فتح: آیه ۲۹) و اساساً فلسفه بعثت انبیا را استقرار بندگی خداوند و پرهیز از پذیرش دعوت و سلطه

پیامبر اکرم ﷺ و شکست هیمنه زراندوزان و آیین بت پرستی و پیاده ساختن حقیقت لاله الا الله در تمام شؤون اجتماعی بود و گرنه قبل از بعثت، حتی دشمنان پیامبر ﷺ را امین می خواندند ولی همین که بحث بعثت و دعوت علنی به یکتاپرستی مطرح شد و دشمنان آن حضرت استقامت پیامبر ﷺ و یاران ایشان را در دعوت خود مشاهده کردند تهدیدها و شکنجه ها و تحریم مسلمین شروع شد و تا سر حد هجرت مسلمانان از مکه و تا تصمیم به قتل آن حضرت ادامه یافت و با تشکیل حکومت اسلامی در مدینه النبی ﷺ بر شدت دشمنی ها تا سر حد بسیج تمامی کفر برای نابودی اسلام ادامه یافت. برخی از فعالیت های سیاسی و اجتماعی پیامبر اکرم ﷺ

۱. وقتی حضرت وارد مدینه شدند، زمینه شکل گیری نظام سیاسی مستقلی را فراهم کردند. آن چه که برای پیامبر ﷺ از همه مهم تر بود، تشکیل حکومت واحد و امتی واحد بود که خود شخصاً به اداره آن همت گماشتند و نظام توحیدی را در قالب یک حکومت دینی پیاده کردند و مردم عرب را - که بیشتر بر محور نظام قبیلگی به عنوان تنها گروه منسجم اجتماعی بر پایه خون و نسبیت اداره می شدند - چنان متحول کردند که بعدها زمینه ساز تشکیل متمدن ترین جامعه بشری در عصر خود شدند. (تاریخ یعقوبی به این مضمون)

۲. بررسی منابع تاریخی و تجزیه و تحلیل رویدادهایی که پس از ورود حضرت به مدینه رخ داد، به وضوح نشان می دهد که پیامبر ﷺ به محض ورود به مدینه تشکیل حکومت داد و مانند یک حاکم و شخصیت سیاسی تشکیلات دولتی را پی ریزی کرد و برای حفظ موجودیت جامعه اسلامی ارتش تشکیل دادند و فرمان های جنگ و صلح را

صادر کردند. (تاریخ یعقوبی ج ۱، ترجمه آیتی) ۳. پیامبر ﷺ مسجدی ساختند که امور قضایی و حل و فصل خصومات و اداره کشور در آنجا انجام می گرفت و خود شخصاً به قضاوت می نشستند و یا قاضی نصب می کردند. (ابن ها شم سیره ج ۲ ص ۱۳۸-۱۴۲) و البته از این قبیل فعالیت های سیاسی و اجتماعی آن حضرت بسیار می توان بر شمرد ولی ذکر همه آن ها در این مقال نمی گنجد. آن چه مهم است این است که پیامبر ﷺ وقتی وارد مدینه شدند اولین کاری که انجام دادند کار اخلاقی و اعتقادی نبود بلکه در ابتدا تشکیل حکومت دادند و از پس آن به تبیین و تشریح مسائل اخلاقی و اعتقادی با کلام و سیره عملی خود پرداختند. و در یک کلام همان گونه که بنیانگذار نظام مقدس جمهوری اسلامی حضرت امام خمینی فرمودند: «اسلام دین سیاست است قبل از این که دین معنویات باشد» (صحیفه امام ج ۶ ص ۴۶۷) ایشان در بیان دیگری هدف حاکمیت اسلام را چنین تبیین می کنند: «اسلام عبارت از احکام عبادی و اخلاقی صرف نیست، کما این که بعضی بلکه کثیری از جوانان و کهنسالان مسلمین گمان برده اند... اسلام برای تأسیس حکومت عادلانه پیا گردیده است که در آن قوانین مربوط به امور مالی، بیت المال... جزائیات، قضاء، حقوق، جهاد، دفاع و پیمان های بین دولت اسلامی و دولت های دیگر وجود دارد.» [کتاب البیع، قم، اسماعیلیان، ۲/۴۶۰]

بنابراین مشخص می شود در بین کفار و مشرکان کسی با اخلاق فردی پیغمبر ﷺ مشکلی نداشت و آن چیزی که برای طاغوت مشکل ایجاد می کرد، به قدرت رسیدن اسلام و مسلمین بود. به همین دلیل است که پیامبر ﷺ در تشکیل حکومت و رساندن مسلمین به قدرت بازدارنده در برابر کفار

همت زیادی به خرج دادند؛ آن حضرت از همان ابتدای تشکیل حکومت دینی با تشویق مسلمانان به جهاد و مبارزه با کفار و ترویج فرهنگ شهادت طلبی به مسلمانان فهماندند که اگر جامعه ای در ضعف و زبونی به سر ببرد نه تنها همواره از ناحیه کفار و طواغیت زمان تهدید به نابودی می شود بلکه رهبران معنوی آن جامعه نیز نخواهند توانست اخلاق و اعتقادات اسلامی را در سطح جامعه پیاده کنند چون صاحبان قدرت در اثر نفوذ نظامی و مالی و فرهنگی خود با هر حرکتی که منافع ایشان را تهدید کند به مبارزه برخوانند خواست. بنابراین اولین اولویت پیامبران برای اقامه قسط و عدل در جوامع، تشکیل حاکمیت دینی و تقویت نظام حاکمیتی دین بوده است و این تفکر غلطی است که پیامبران دنبال قدرت نبوده اند؛ چرا که مقدمه پیاده کردن اخلاق و اعتقادات اسلامی، تشکیل حکومت اسلامی است.

در طول تاریخ افرادی خواسته یا ناخواسته دنبال این بودند که اسلام را دینی سکولار و در انزوا معرفی کنند در صورتی که با کمی تحقیق، انسان حقیقت جو متوجه می شود که اسلام تماماً دینی سیاسی و فعال در عرصه های اجتماعی است و اگر کسی می خواهد ببیند معنویت او در چه حد است و چقدر به پیامبر اکرم ﷺ نزدیک شده است باید بنگرد چقدر در عرصه های سیاسی و اجتماعی فعال است و این فعالیت هر چقدر بیشتر باشد نشان از بالا بودن معنویت اوست و این معنویت حقیقی است و اگر کسی با انزوا و کناره گیری از جامعه و سیاست بخواهد به معنویت برسد به معنویت کاذبی بیش نرسیده است.

پیامبر ﷺ وقتی وارد مدینه شدند اولین کاری که انجام دادند کار اخلاقی و اعتقادی نبود بلکه در ابتدا تشکیل حکومت دادند و از پس آن به تبیین و تشریح مسائل اخلاقی و اعتقادی با کلام و سیره عملی خود پرداختند



نویسنده: محسن عطاران

طلبه پایه نهم
مدرسه علمیه مروی

بررسی سیره اخلاقی رسول اکرم در غزوات

صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ



تاریخ پرفراز و نشیب اسلام همواره مورد بررسی و تدقیق تاریخ شناسان و مسلمانان بوده است.

نکته‌ای که همواره مستشرقان و تاریخ پژوهان غرب و شرق به بررسی آن اهمیت بسیاری می‌دهند، تاریخ و چگونگی نبردهای مسلمانان در ادوار مختلف حیات جامعه اسلامی است و در این میان دوران رهبری پیامبر اسلام ﷺ به طور ویژه مورد نظر و بررسی قرار گرفته است.

اما در این بُرهه از سیره پیامبر ﷺ نیز چگونگی جنگ‌ها و رفتارشناسی پیامبر اکرم ﷺ در میان بحبوحه نبردهای حیاتی جامعه اسلامی مورد توجه بسیاری از تاریخ شناسان است و این بُعد از شخصیت ایشان به طور ویژه مورد تحقیق پژوهشگران تاریخی است.

گزارش‌های تاریخی در این باره تا حد قابل قبولی ما را به شمای کلی رفتار پیامبر ﷺ در جنگ‌ها می‌رساند که در این کالبد شکافی لایه‌های تاریخی زندگانی پیامبر نکات بسیار عمیقی به دست می‌آید که راهنمای حاکمان عادل در تمام اعصار و روشنگر سیره خردورزانه اسلام و توجه پیامبر ﷺ به ارزش‌های انسانی است. بنابراین به طور کوتاه به برخی از ویژگی‌های حکومتی در شخصیت پیامبر ﷺ می‌پردازیم و در این نوشتار درصدد رفتارشناسی پیامبر ﷺ در نبردها خواهیم بود.

اخلاق نیک آن حضرت همیشه زبانزد بسیاری از دوستان و حتی دشمنان پیامبر بوده است، تا جایی که سرسخت‌ترین دشمنان به برخی از ویژگی‌های بارز اخلاقی ایشان نظیر

راستگویی و امین بودن اعتراف نمودند. به عنوان مثال زمانی که اخنس بن شریق (یکی از صاحب نفوذان مکه) در جنگ بدر با ابوجهل روبرو شد اینگونه سخن گفت: ای ابوجهل، اکنون غیر از من و تو کسی اینجا نیست، به من بگو آیا محمد راستگو یا دروغگو است؟ ابوجهل در پاسخ گفت: قسم می‌خورم که محمد راستگوست و دروغی از او نشنیده شده است.

بنابراین برخی از ویژگی‌های اخلاقی ایشان بر دشمنان و جنگجویان نیز روشن بود و نکته‌ای که در میان سیره نظامی پیامبر ﷺ به چشم می‌خورد، دعوت دشمن به راه مبین اسلام است و این نکته به قدری تکرار پذیر و متواتر بوده است که در کتب

فقهی شیعه و سنی، دعوت به اسلام پیش از نبرد واجب است.

پیامبر اسلام همواره بر اساس آیه «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» مردم را به اسلام دعوت می نمودند اما این نوع دعوت قبل از شروع نبرد، مصداق بارز حکمت و موعظه حسنه است که از طرفی باعث رقیق شدن و آگاهی قلوب و اذهان دشمنان می گردد و از طرف دیگر، در نوع خود یکی از بهترین روش های جنگ نرم پیش از آغاز نبرد است.

در گزارش های تاریخی آمده است که پیامبر ﷺ همواره فرماندهان و سربازان را به تقوا امر می کردند و به آنان توصیه می فرمودند که با هیچ گروهی نبرد نکنید مگر آنکه برای آنان دلایل روشن اقامه کرده و آنان را به اسلام دعوت نمایید. حتی برخی از معارف ناب را پیش از جنگ ابلاغ می فرمودند که باعث راهگشایی و تعلیم همگان می گردید، به عنوان مثال می توان به توصیه های پیامبر ﷺ به امیرالمؤمنین ﷺ پیش از اعزام به یمن یا پیش از جنگ خیبر اشاره نمود که فرمودند:

«يَا عَلِيُّ لَا تُقَاتِلَنَّ أَحَدًا حَتَّى تَدْعُوهُ إِلَى الْإِسْلَامِ وَإِنَّمَا اللَّهُ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلِيَّ يَذِّبَكَ رَجُلًا خَيْرَ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَغَرِبَتْ.»

ای علی! با هیچ کس جنگ را آغاز نکن مگر آنکه او را به اسلام دعوت کنی؛ به خدا سوگند، اگر يك نفر به دست تو هدایت شود، برای تو بهتر از آن چیزی است که خورشید بر آن طلوع و غروب می کند».

موارد مشابه این توصیه ها در سیره نظامی پیامبر بسیار است حتی در جنگ با بنی مصطلق پیامبر دستور دادند تا افرادی با صدای بلند آنان را به اسلام دعوت نمایند و به آنان این پیام را برسانند که اگر «لا اله

الا الله» بگویند جان و مالشان در امان است اما برخی از آنان در مقابل این دعوت شروع به تیراندازی نمودند.

پیامبر ﷺ و امیرمؤمنان ﷺ که مانند پدرانی برای امت بودند بسیار کوشیدند تا در جامعه اسلامی فرهنگ نبرد جا بیفتد و به ثمر بنشیند.

زمانی که برخی یاران امیرالمؤمنین ﷺ از تاخیر حضرت در جنگ صفین شکوه نمودند آن حضرت جملات گرانبهایی فرمودند: «به خدا سوگند، يك روز جنگ را به تأخیر نینداختم، مگر به دلیل آنکه امید داشتم گروهی به من (راه حق) بپیوندند و به سبب من هدایت شوند و در پرتو من آرامش پیدا کنند؛ این را بیشتر می پسندم از آنکه آنان را در حالی که گمراهند به مرگ فراخوانم». بنابراین پیامبر گرامی اسلام برای جنگ نیز قانون های مشخص اسلامی را وضع نموده بودند که مسلمانان حتی برای پیش از جنگ نیز برنامه ای مدون و منظم داشته باشند و در راه راست مسیر سعادت را ببیمایند.

از میان لایه های حدیثی و گزارش های تاریخی چندین مرحله قابل برداشت و ارائه است که سیمای کلی فرهنگ نبرد و دفاع را در سیره پیامبر و در میان مسلمانان نشان می دهد:

۱. دعوت و تبیین اسلام برای دشمنان و طرف مقابل نبرد
۲. در صورت پذیرش اسلام از تمام حقوق اسلامی برخوردار بودند
۳. اگر شهر آنان از مدینه دور بود به آنان گفته می شد برای دریافت برخی حقوق از بیت المال به مدینه مراجعه کنند.
۴. اگر سفر برای آنان دشوار بود، در احکام و حقوق عدالتی با دیگران یکسان هستند اما از غنایم جنگی و فئ محروم بودند.

۵. اگر اسلام را نپذیرفتند ولی دست از جنگ و هدف خصمانه برداشتند و پشیمان شدند آنگاه صرف دادن مالیات کافی است تا در پناه حکومت اسلامی قرار بگیرند و زندگی کنند.

۶. اگر اسلام را نپذیرفتند و از هدف خصمانه نیز منصرف نشدند آنگاه مقابله با آنان با قاطعیت انجام می گرفت.

با بررسی سیره نظامی پیامبر ﷺ در می یابیم که ایشان هیچگاه آغازگر جنگی نبودند و ایشان از راه انقلاب فرهنگی و فرستادن نامه و مبلغان اسلامی به سراسر دنیا خواستار هدایت و اصلاح مردم گشتند و در نبردهای دیگر در زمان حیات و رهبری ایشان هیچگاه شاهد تعرض و کشورگشایی و جنگ طلبی نبودیم بلکه ایشان همواره جانب عدالت را رعایت نمودند و در صورتی که کسی مفاد قراردادی را نقض می کرد و یا به پیمان شکنان پناه می داد و یا مظلومی را به زیر ظلم کشیده بود ایشان در دفاع از حق با شرایطی که ذکر گردید، ابتدا دعوت به اسلام می نمودند و اگر کسی دست از مخاصمه بر نمی داشت با او وارد نبرد می شدند تا جان و مال و حق انسان ها و مسلمانان در امان بماند.

قرآن کریم نیز بارها به این امر اشاره نموده است که پیامبر ﷺ بشارت دهنده و هشداردهنده است و هیچگاه از خودش چیزی نخواهد گفت.

گرچه اشاره کردیم که قبل از نبردها نیز پیامبر به فرماندهان و سربازان توصیه های اخلاقی را گوشزد می نمودند و علاوه بر مثال هایی که اشاره شد مثال های قابل تامل دیگری نیز در تاریخ یافت می گردد؛ مانند توصیه پیامبر ﷺ در جنگ بدر که فرمودند: «کسی جنگ را آغاز نکند تا من اجازه دهم و اگر دشمنان حمله کردند، شما تیربارانشان

ادب در جنگ به قدری نزد پیامبر ﷺ اهمیت دارد که ایشان از ناسزاگویی حتی در جنگ نیز بیزار بودند و به طور ویژه به نسبت دادن حرام زادگی به دشمن، بسیار حساس و مراقب بودند تا مبادا سربازان اسلام دچار سب و ناسزاگویی شوند. ایشان بارها به این امر توصیه فرمودند: «به مشرکان دشنام (و نسبت حرام زادگی) ندهید، زیرا هر گروهی برای خود آداب ازدواجی دارد».

کنید، ولی شمشیر نکشید، مگر آنکه محاصره شوید»، که در این جنگ نیز حمله آغازین از سوی کفار انجام گردید.

پیامبر گرامی اسلام در نبردها تمامی اصول انسانی را رعایت می کردند که در نوع خود نمادی کامل از عدالت محوری و اخلاق در جنگ است که به اختصار به چند نمونه از آن اشاره می نمایم.

با آنکه در جاهلیت مُثله کردن و شکنجه دادن اسیران و مهاجمان مرسوم بود، اما پیامبر هیچگاه دستور به چنین عملی ندادند. در جنگ احد کشته شدگان مسلمانان به وسیله کفار مُثله شدند که از آنان می توان به حمزه عموی پیامبر اشاره نمود و ابوسفیان نیز با آنکه دستور به چنین کاری نداده بود اما از آن ابراز ناراضی نیز نکرد بلکه گفت از این کار ناراضی هم نیستم! پس از پایان جنگ احد پیامبر به امیرالمؤمنین دستور دادند تا پیکر عمویشان حمزه را بیابند، و آن حضرت نیز پس از آنکه با پیکر مُثله شده حمزه مواجه گشتند در خبر دادن به پیامبر کراهِت داشتند تا آنکه پیامبر بر پیکر حمزه حاضر شدند و وقتی آن وضع فجیع را مشاهده کردند به شدت گریستند و فرمودند: «به خدا سوگند در این مکان طوری خشمناک گشته ام که در هیچ مکانی این چنین نبوده است و اگر خداوند به من اجازه می داد هفتاد تن از مشرکان را مُثله می نمودم» و سپس این آیه نازل گشت: «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ وَاصْبِرْ» و اگر عقوبت کردید، همان گونه که مورد عقوبت قرار گرفته اید، [متجاوز را] به عقوبت رسانید و اگر صبر کنید، صبر برای صبر کنندگان بهتر است و صبر کن... پیامبر هم بنا بر این آیه، صبر را انتخاب نمودند.

رسول اکرم ﷺ علاوه بر این مسلمانان

را از نبردهای ناجوانمردانه و غافلگیرانه و زیاده روی در کشتار برحذر می داشتند و همواره توصیه می فرمودند:

«عُزُّوا وَلَا تَغْدِرُوا وَلَا تَغْلُوا وَلَا تُمَثِّلُوا»

ناجوانمردانه با دشمن نجنگید و زیاده روی نکنید و کسی را نیز مثله ننمایید.

حتی در برخی گزارش های تاریخی بیان شده است که پیامبر ﷺ از جنگ های شبانه مسلمانان را برحذر داشتند. در منابع تاریخی شیعه و اهل سنت آمده است که پیامبر هیچگاه مانند عصر جاهلیت جنگ شبانه انجام ندادند، حتی هنگامی که شب به محل جنگ خیبر رسیدند دستور حمله ندادند تا جایی که انس می گوید: «پیامبر هنگامی که به خیبر رسید شب هنگام بود و سیره حضرت بر این بود که اگر شب به منطقه نبرد می رسید تا صبح صبر می کردند» امام صادق (ع) نیز این چنین فرمودند: «پیامبر ﷺ هیچگاه شبانه به دشمن حمله نکردند.» در فتح مکه نیز پیامبر شبانه به آستانه مکه رسیدند اما فرمان حمله ندادند. البته این بدان معنا نیست که از عنصر فریب در نبرد استفاده نکرد، بلکه به این معناست که دشمن از خصومت و جنگ مطلع باشد و اگر از این امر اطلاع نداشت حمله به او جایز نیست ولی فریب در جنگ و نبردها جایز شمرده شده و حتی پیامبر ﷺ فرمودند:

«الحرب خدعة، جنگ نیرنگ و فریب است.» و نیز هنگام نبرد حضرت علی (ع) با عمر بن عبدود در جنگ احزاب نیز این حدیث توسط امیرالمؤمنین تکرار شد.

پیامبر گرامی اسلام همیشه به حقوق زنان و کودکان حتی در جنگ نیز اهتمام داشتند.

در گزارش های تاریخی شیعه و سنی به این امر اشاره شده که به آن می پردازیم:

اسود بن سریع از یاران پیامبر می گوید: «با پیامبر در جنگی همراه بودم و دیدم که در میان جنازه های مشرکان، پیکر برخی از فرزندان آنان وجود دارد و در کشتار زیاده روی شده است؛ این خبر به پیامبر رسید و پیامبر به شدت مسبب را توبیخ نمودند و فرمودند: چرا در کشتار زیاده روی می کنید؟ چرا فرزندان آنان را کشتید؟ آگاه باشید و نسل کشی نکنید! سپس یکی از مسلمانان برخاست و پرسید: مگر اینها فرزندان مشرکان و برآیین مشرکان نیستند؟ پیامبر فرمودند: بهترین شما مگر فرزند همین مشرکان نیستند؟ هر کودکی که به دنیا می آید بر فطرت توحیدی است تا زبانش گشوده شود و این پدر و مادر هستند که او را یکتاپرست یا یهودی و مسیحی و مشرک و مسلمان تربیت می کنند».

و نیز امام صادق (ع) فرمودند: «پیامبر هرگاه سپاهی را به نبرد می فرستاد به آنان گوشزد می نمود تا در غنایم خیانت نکنند و مُثله کردن را ترک کنند و پیرمرد فرتوت، کودک و زن را نکشند و درختی را قطع نکنند، مگر آنکه ناچار شوند»

پیامبر بارها درباره کشتن افراد نابالغ و زن ها هشدار داده بودند تا مبادا خون کسی به ناحق پایمال گردد.

در میان بحبوحه های نبرد شاید میزان تلفات بسیار مهم باشد اما پیامبر ﷺ هیچگاه چیزی را بر اخلاق برتر ندانستند حتی تا جایی که امیرالمؤمنین علی (ع) نقل می فرمایند: «إِنَّ النَّبِيَّ نَهَى أَنْ يُلْقَى السَّمُّ فِي بِلَادِ الْمُشْرِكِينَ؛ پیامبر خدا از ریختن سم در شهرهای مشرکان نهی می فرمود».

ادب در جنگ به قدری نزد پیامبر ﷺ اهمیت دارد که ایشان از ناسزاگویی حتی در جنگ نیز بیزار بودند و به طور ویژه به نسبت دادن حرام زادگی به دشمن، بسیار حساس

و مراقب بودند تا مبدا سربازان اسلام دچار سب و ناسزاگویی شوند. ایشان بارها به این امر توصیه فرمودند: «به مشرکان دشنام (و نسبت حرام زادگی) ندهید، زیرا هر گروهی برای خود آداب ازدواجی دارد».

و در قرآن نیز از این عمل نهی شده است زیرا اثرات متقابل آن دارای فساد و تباهی است به عنوان مثال خداوند تبارک در قرآن می‌فرماید:

﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ...﴾ و معبودانی را که کافران به جای خدا می‌پرستند، دشنام ندهید، که آنان هم از روی دشمنی و نادانی خدا را دشنام خواهند داد...

بنابراین حتی اگر بنابر فرضی، سب در ذات خود بدون اشکال باشد؛ باز هم به جهت تبعاتی که دارد از آن نهی شده است.

مورد دیگری که اخلاق وارسته پیامبر ﷺ را در جنگ برای ما نمایان می‌کند آن است که ایشان به سربازان دستور می‌دادند تا کسانی را که از روی زور و یا با کراهت بسیار وارد صحنه نبرد شده‌اند و یا حتی آنان که از روی اکراه اجبر شده‌اند را مورد کشتار قرار ندهند.

در دوران جاهلیت افرادی که ثروتمند بودند و تمایلی به شرکت در جنگ نداشتند، مردانی را اجیر می‌کردند تا به جای آنان در جنگ شرکت کنند اما اسلام این مزد را حرام دانست و این سنت را از بین برد.

رباح بن ربیع می‌گوید: «در جنگی همراه پیامبر بودم، در گوشه‌ای از میدان نبرد، مسلمانان بر سر جنازه‌ای تجمع کرده بودند و بحث می‌کردند، پیامبر فرمودند جریان از چه قرار است؟ اصحاب پاسخ دادند که این جنازه زنی از مشرکین است، پیامبر پرسیدند چه کسی او را کشته است؟ گفتند: خالد بن ولید؛ پیامبر بی‌درنگ شخصی را مامور کردند تا

به نزد خالد بن ولید برود و این پیغام را به او که تازه مسلمان بود برسانند: نباید زنان و اجیران در جنگ کشته شوند».

در جنگ بدر نیز پیامبر این چنین فرمودند:

«من خبر یافته‌ام که تعدادی از بنی‌هاشم را به اجبار به جنگ آورده‌اند و آنان خود حاضر به جنگ نبودند بنابراین اگر فردی از بنی‌هاشم را دیدید آنان را به قتل نرسانید و به خصوص درباره ابوالبختری بن‌هاشم و عباس بن عبدالمطلب سفارش فرمودند؛ زیرا آنان نیز به این جنگ رضایت نداشتند اما به زور آورده شدند».

بنابراین اخلاق و رعایت کرامت انسانی، حتی در جنگ نیز مورد عنایت و مراعات پیامبر ﷺ بوده است.

از جمله افرادی که مصونیت داشتند تا در جنگ به قتل نرسند، پیک‌ها و سفیران جنگی بودند. در گزارشات تاریخی موارد بسیاری به ثبت رسیده است که سفیران جنگی در میان نبردها کشته می‌شدند و مصونیت از خطر نداشتند و این در حالی است که کشتن سفیران جنگی در اعراب متداول و رایج بوده است.

در ماجرای صلح حدیبیه خراش بن امیه و عثمان بن عفان که سفیران پیامبر بودند به وسیله کفار بازداشت شدند تا جایی که شابعه قتل عثمان در بین مسلمانان رواج پیدا کرد و تا جایی پیشرفت کرد که برای مقابله با خطرات احتمالی بیعت رضوان شکل گرفت. در ماجرای بئر معونه و رجیع نیز پنجاه نفر از قاریان قرآن و یاران پیامبر را که سفیر تبلیغی در نجد و ... بودند به شهادت رساندند، درحالی که وقتی سفیران تبلیغی مُسیلمه کذاب را - که ادعای پیامبری دروغین داشت- به نزد پیامبر آوردند، پیامبر آنان را از خطر ایمن دانست و دلیل این امان دادن

را سفیر بودن آنان عنوان کردند. این محبت و اخلاق پیامبر همگان را تحت تاثیر قرار می‌داد تا جایی که عروه بن مسعود وقتی احترام و محبوبیت پیامبر نزد یارانش را مشاهده کرد به آن اعتراف نمود و بعد از مدت کوتاهی مسلمان گردید و در راه تبلیغ اسلام و دعوت خویشاوندانش به اسلام در طائف به شهادت رسید.

پیامبر ﷺ علاوه بر مهرورزی به اسیران و سفیران و محترم شمردن حقوق و کرامات انسانی، لشکر اسلام را از کشتار فراریان از جنگ نهی می‌فرمود و این شیوه را نمی‌پسندیدند و این شیوه را در فتح مکه و ... می‌توان به وضوح دید.

امیرالمؤمنین علی ﷺ نیز بر اساس همین سیره نظامی نبوی در برخورد با افرادی که از طرفداران طلحه و زبیر بودند و در بصره با حضرت جنگیدن، همین شیوه را اخذ کردند و از کشتار فراریان امتناع نمودند و امام سجاد ﷺ این روش ایشان را به سیره پیامبر در فتح مکه تشبیه نمودند.

و این شیوه در میان لشکر اسلام رواج داشت تا حدی که در جنگ سخت موته که فرماندهان یکی پس از دیگری به شهادت می‌رسیدند، عقبه بن عامر فریاد می‌زد: «ای مردم! دشمن از مقابل و رو در رو کشته شود پسندیده‌تر از آنست که از پشت سر مورد هدف قرار بگیرند».

بنابراین رفتار و سیره نظامی پیامبر ﷺ که از شوون حکومتی ایشان است برای الگو قرار گرفتن و تبیین اخلاق نظامی در جنگ، بی‌نظیر و قابل استناد است تا آنجا که نه تنها برخی از شبهات وارده به ایشان و اسلام، قابل پاسخ و رد کردن است، بلکه می‌توان از این اخلاق در جنگ، نوعی نظام‌سازی سیاسی - نظامی ایشان را استنباط و به جهانیان معرفی و ارائه نمود.

پیامبر ﷺ به
امیرالمؤمنین ﷺ
پیش از اعزام به یمن
یا پیش از جنگ خیبر
فرمودند:
«يَا عَلِيُّ لَا تُقَاتِلَنَّ
أَحَدًا حَتَّى تَدْعُوهُ
إِلَى الْإِسْلَامِ وَ إِيْمُ
اللَّهِ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ
رَجُلًا خَيْرَ لَكَ مِمَّا
طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ
و غَرَبَتْ».



نویسنده: علیرضا اعلی آبدار

طلبه پایه هفتم
مدرسه علمیه مروی

سلمان محمدی

صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ

بسیار شنیده‌ایم که جناب سلمان فارسی رضوان الله تعالی علیه به مقامی رسید که امام صادق علیه السلام فرمود: او را سلمان فارسی نخوانید، بگویید "سلمان محمدی"؛ چرا که او یکی از ما اهل بیت: است و نیز شنیده‌ایم پیشنهاد سلمان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خصوص حفر خندق در غزه احزاب که در سال پنجم هجری رخ داد، یکی از دلائلی بود که باعث پیروزی سپاه اسلام بر سپاه کفر در آن معرکه شد، تا جایی که آن پیکار به غزه خندق مشهور شد. پس از پیروزی سپاه اسلام در این جنگ، هر گروهی می‌خواست سلمان با آن‌ها باشد؛ مهاجران می‌گفتند: سلمان از ما است. انصار می‌گفتند: او از ما است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «سلمان منا اهل البیت، سلمان از اهل بیت ما است»^۱

تصویر زمینه:

شبستان بزرگ مدرسه علمیه مروی

۴۰

پیام مروی
شماره نخست - پاییز ۱۴۰۱

وجود نازنین امام صادق (علیه السلام) در تبیین شخصیت سلمان، سه ویژگی بارز وی را ذکر می‌فرمایند، که نقل روایت نیز خالی از لطف نیست.

شخصی به نام منصور بُزْج خدمت امام صادق (علیه السلام) عرضه می‌دارد که آقا جان چرا شما بسیار از سلمان فارسی یاد می‌کنید؟ حضرت به او می‌فرمایند: اولاً نگو سلمان فارسی بگو سلمان محمدی! و در ادامه می‌فرمایند: اگر از او زیاد یاد می‌کنم به خاطر سه خصلتی است که در او بود:

۱. خواسته‌های امیرالمومنین (علیه السلام) را بر خواسته‌های خودش مقدم می‌داشت (ترجیح دادن آنچه خواسته امام زمان است بر خواسته‌های خود).

۲. فقراء را دوست میداشت و آنان را بر ثروتمندان ترجیح می‌داد (دوست داشتن فقرا به نحوی که مثلاً اگر امداد مدار بین سلام دادن به ثروتمند و فقری می‌شد، فقرا را مقدم می‌داشت).

۳. علم و اهل علم را نیز دوست می‌داشت (مجالست با علما طبق گفته بسیاری از روایات باعث رشد معنوی انسان‌ها می‌شود).

جالب است بدانید پس از آن‌که خلیفه دوم، استانداری مدائن را به ایشان پیشنهاد کرد، آن بزرگوار با کسب اجازه از امیرمؤمنان (علیه السلام) مسئولیت استانداری مدائن را پذیرفت. شایان توجه است که ایشان پس از رسیدن به مسئولیت استانداری همچنان در کنار فقرا و یار و یاور ایشان بود، تا جایی که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود، درباره ایشان و شیوه حکومت‌داری جناب سلمان می‌نویسد:

«سهم سلمان از بیت‌المال در

سَمَت استانداری مدائن، پنج هزار درهم بود که آن را صدقه می‌داد و با زنبیل بافی از دست‌رنج خود ارتزاق می‌کرد، و این حکایتی از زهد شاگرد مکتب امیرالمومنین (علیه السلام) حتی در سمت استانداری است که باید سرلوحه کار تمامی مسئولین در تمام ممالک اسلامی قرار بگیرد».

در سخنی دیگر از امام صادق (علیه السلام) در بیان درجات ایمان، سلمان به عنوان دارنده بالاترین درجات ایمان در بین امت پیامبر (صلی الله علیه و آله) معرفی شده است؛ آن حضرت فرمودند: «ایمان ده درجه دارد، مانند نردبانی که ده پله دارد و پله پله از آن بالا می‌روند، کسی که در پله اول است به کسی که در پله دوم است نگوید که تو چیزی نیستی و کسی که در درجه دوم پله است به کسی که در پله سوم است چنین نگوید، تا رسید به درجه هشتم؛ فرمود: مقدار در درجه هشتم و ابوذر در درجه نهم و سلمان در درجه دهم قرار دارند».

در برخی از روایات آمده است که بهشت مشتاق سلمان است و اشتیاق بهشت به سلمان بیشتر از شوق سلمان به بهشت است؛ آیت الله جوادی در این رابطه بیان داشته‌اند که: «شرش آن است که بهشت محصول عقیده صحیح و اخلاق صحیح و عمل صالح است و عقیده و اخلاق و اعمال جزء شئون ادراکی و عملی انسان است، اگر بهشت در اثر عقیده و خُلق و عمل است و اگر عقیده و خلق و عمل جزء شئون ادراکی و عملی روح آدم است؛ پس روح انسان والا است که در اثر تحصیل عقیده و اخلاق و اعمال بهشت را می‌سازد. بهشت مملوک انسانی است که «ولئ الله» است».

امام محمد باقر (علیه السلام) می‌فرماید: در

حالی که سلمان مشغول پختن غذا بود، ابوذر وارد شد و مشغول صحبت با هم شدند، دیگ غذا روی زمین افتاد، اما بر خلاف انتظار، نه از آتش چیزی ریخت و نه از موادش.

ابوذر به شدت تعجب کرد! سلمان دیگر را برداشت و مانند اول روی اجاق گذاشت و به صحبتشان ادامه دادند، باز هم دیگ به زمین افتاد و واژگون شد، ولی این مرتبه نیز چیزی از آن نریخت. شگفتی ابوذر بیشتر شد و در حالی که در فکر فرو رفته بود از خانه سلمان بیرون آمد که با امیرالمؤمنین (علیه السلام) مواجه شد، حضرت علت در فکر بودنش را جویا شد، ابوذر نیز ماجرا را تعریف کرد... آن‌گاه حضرت درباره جناب سلمان فرمود:

سلمان باب الله بر روی زمین است، هر که نسبت به او معرفت و شناخت داشته باشد با ایمان است و هر که چنین نباشد و مقامش را انکار نماید بی ایمان خواهد بود^۱ ایشان تا پایان عمر در مدائن باقی ماند، و پس از وفاتش، امیرالمومنین (علیه السلام) از مدینه به مدائن آمد، او را غسل داد و کفن نمود و بر پیکر مطهرش نماز خواند و وی را دفن کرد. مزار شریف آن صحابی بزرگوار در مدائن (شش فرسخی بغداد)، نزدیک نهر دجله و طاق کسری می‌باشد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۰۱؛ مجمع البیان، طبرسی، ج ۲ ص ۴۲۷
۲. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۱؛ نفس الرحمان، ص ۷۸۱.
۳. رجال کشی: ج ۱، ص ۶۰ - ۵۹. تنقیح المقال: ج ۲، ص ۴۷ - ۴۶. اعیان الشیعه: ج ۷، ص ۲۸۵. به نقل از کتاب سیمای سلمان، تألیف علامه محمدرضا حاج شریفی خوانساری.



عملیات آزادسازی سوسنگرد

بیست و ششم آبان، سالروز آزادسازی شهر سوسنگرد در سال ۱۳۵۹ از محاصره ارتش متجاوز عراق است. هر چند، حمله به این شهر از ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ (آغاز رسمی جنگ تحمیلی) شروع شد، اما متجاوزان که راهی برای رخنه به آبادان نیافته بودند، از ۱۵ آبان ۱۳۵۹ سوسنگرد را با هدف در اختیار گرفتن جبهه میانی خوزستان مورد حمله قرار دادند. ۲۵ آبان ماه، در سوسنگرد فقط گروهی از نیروی هوایی ارتش، بسیجیان تبریزی و اصفهانی و نیروهای سپاه سوسنگرد و ستاد جنگ‌های نامنظم به عنوان مدافعان شهر باقی مانده بودند. حلقه محاصره عراقی‌ها به اندازه‌ای تنگ شده بود که مدافعان تنها خیابان اصلی شهر و مسجد جامع شهر را به عنوان مقر اصلی در اختیار داشتند.

صبح ۲۶ آبان ۱۳۵۹، در حالی که رسانه‌های خارجی سوسنگرد را از دست‌رفته می‌دانستند، راس ساعت ۶ و ۳۰ دقیقه، لشکر ۹۲ زرهی ارتش، نیروهای سپاه و ستاد جنگ‌های نامنظم عملیات، عملیاتی را به صورت نیمه‌گسترده آغاز کردند که به آزادسازی شهر سوسنگرد منتهی شد. این عملیات قرار بود با مشارکت پاسداران و تیپ ۲ لشکر ۹۲ زرهی خوزستان و نیروهای ستاد جنگ‌های نامنظم انجام شود. کلیه هماهنگی‌ها برای انجام عملیات و نجات مدافعان توسط حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و شهید چمران انجام گرفته بود و قرار بود فردا صبح نیروی اصلی عملیات که همان تیپ ۲ زرهی ۹۲ بود حمله خود را به سوسنگرد آغاز کنند که شب ساعت حدود ۱۲ شب فرمانده لشکر ۹۲ زرهی امیر سرتیپ غلامرضا قاسمی نو در تماس تلفنی با حضرت

تاریخ عملیات: ۲۶ آبان ۱۳۵۹

مکان عملیات: جبهه جنوبی، سوسنگرد

فرماندهی: مشترک

نوع تک: نیمه‌گسترده

ارگان‌های عمل‌کننده: مشترک (ارتش، سپاه، ستاد نیروهای نامنظم)

استعداد نیروهای درگیر: ایران؛ ۶ گردان پیاده و زرهی،

عراق؛ ۸ گردان پیاده و زرهی

تلفات انسانی عراق: ۷۹۵ نفر

هدف عملیات: نجات سوسنگرد از خطر سقوط حتمی



آیت الله خامنه‌ای اظهار داشت که فرمانده نیروی زمینی ارتش تیمسار ظهیرنژاد اظهار داشته که تیپ ۲ نباید در عملیات شرکت کند و چون احتمال انهدام تیپ وجود دارد به دستور بنی صدر از شرکت در این عملیات خودداری کند. با این دستور عملاً عملیات لغو می‌شد و سوسنگرد نیز سقوط می‌کرد و تمام مدافعان به شهادت می‌رسیدند. بلافاصله حضرت آقا در تماس تلفنی این مسأله را با حضرت امام در میان می‌گذارند و امام هم می‌فرمایند تیپ باید شرکت کند و نیازی به اجازه بنی صدر نیست. حضرت آقا هم فوراً نامه‌ای به فرماندهی لشکر ۲ زرهی می‌نویسند که تیپ باید در عملیات شرکت کند و هرکس از این دستور سرپیچی کند مسئول است، شهید چمران نیز در زیر نامه

متنی را اضافه می‌کند با این مضمون که اگر تیپ فردا عمل نکند ۵۰۰ نفر از مدافعان فردا به شهادت می‌رسند و اگر من زنده باشم با مسئول متخلف برخورد خواهم کرد (منظور ایشان بنی صدر می‌باشد). از آن طرف فرماندهی متعهد لشکر ۲ هم که علاقه خاصی به رهبر معظم انقلاب داشتند تیپ را در حالت آماده باش قرار می‌دهند و فردا صبح عملیات به فرماندهی شهید چمران و امیر قاسمی نو در مورخه ۵۹/۸/۲۶ آغاز می‌شود و با حمایت چند فروند بالگرد توپدار کبری محاصره سوسنگرد شکسته می‌شود.

در این عملیات که شهید چمران در خط مقدم شرکت داشتند از ناحیه پا به شدت مجروح می‌شوند و یکی از محافظانش هم به شهادت می‌رسد ولی شهید چمران با کشتن راننده يك کامیون عراقی و به همراه دیگر محافظش با کامیون به عقب برمی‌گردند و شهید چمران را برای مداوا به تهران منتقل می‌نمایند. این عملیات با فرماندهی مستقیم حضرت آقا و شهید چمران با موفقیت به پایان می‌رسد و سوسنگرد برای همیشه آزاد می‌گردد. مناطق مرزی بستان و چزابه در اشغال دشمن باقی می‌ماند تا این که عملیات طریق القدس در نیمه شب دی ماه سال ۶۰ به فرماندهی شهید سپهبد علی صیاد شیرازی به اجرا درآمد و ۶۵۰ کیلومتر مربع از سرزمین‌های جمهوری اسلامی ایران و مناطق بستان و چزابه آزاد گردید و برای اولین بار نیروهای جمهوری اسلامی ایران به مرزهای بین‌المللی رسیدند.

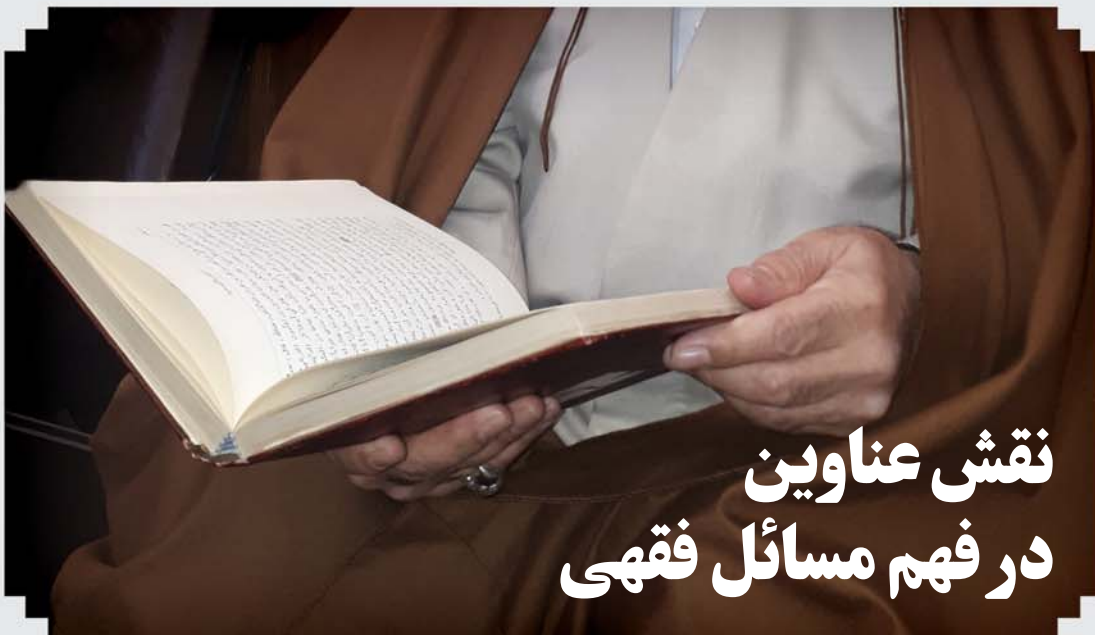




آموزشی



نویسنده: اسماعیل نعمتی

طلبه پایه دهم
مدرسه علمیه مروی

نقش عناوین در فهم مسائل فقهی

شناخت دقیق مفهوم عناوین و دقت لازم در درک آنها در فهم و کاربرد مسائل فقهی اهمیت بسزایی دارد، در مقابل بی‌اطلاعی در این مورد و یا سهل‌انگاری در احراز معنای دقیق عناوین فقهی، شخص را از فهم صحیح این مسائل باز می‌دارد. شناخت عنوان و احراز آن از چنان اهمیتی در استنباط و فهم احکام شرعی برخوردار است که می‌توان ادعا کرد تا شناخت صحیحی از مفهوم عنوان حاصل نشود نمی‌توان به حکم مورد نظر شارع در مسائل فقهی پی برد.

در توضیح این مطلب می‌توان به عنوان مثال پیرامون مسئله «التصرف فی مال الغیر بدون اذن حرام» که یکی از فروع فقهی است بحث نمود. اگر چه در ظاهر معنای این مسئله روشن است و آن عبارت است از اینکه: «استفاده از اموال دیگران بدون اجازه آنها حرام است»، اما در این مسئله با سه عنوان کلیدی «تصرف»، «اذن» و «مال»، مواجه هستیم که برای روشن‌تر شدن مفهوم این فرع فقهی باید به تعریف و تبیین آنها بپردازیم.

۱. عنوان «تصرف»

اولین عنوان، «تصرف» است که به معنای استفاده و بهره‌برداری است. حال با توجه به اینکه استفاده از هر چیزی به حسب خودش است و فرموده‌اند: «تصرف کل شیء بحسبه»، دور از شأن شارع خواهد بود که پس از حکم به حرمت تصرف مال غیر، به تبیین و توضیح معنای تصرف در هر شیئی نیز پرداخته و مثلاً بگوید تصرف در خودکار به نوشتن با آن است یا تصرف در قاشق به خوردن با آن است یا حتی در برخی اشیاء صرف قبض کردن، تصرف است و یا بگوید تصرف برخی از اشیاء مثل خوراکی‌ها به خوردن و اتلاف آن است. بنابراین معنای تصرف در هر چیزی به حسب خودش معین و مشخص است.

البته برخلاف مواردی مانند پوشیدن کفش و لباس و... که صدق عنوان تصرف مقطوع و مسلم است در برخی از موارد نیز صدق عنوان تصرف، مورد شک و تردید قرار می‌گیرد؛ به عنوان مثال، اینکه آیا خواندن روزنامه و یا نگاه کردن به ساعت دیگری در اتوبوس و تاکسی تصرف محسوب می‌شود یا خیر؟ و یا استفاده از نور چراغ دیگری برای مطالعه یا نوشتن تصرف است یا خیر؟ از جمله مواردی است که نیاز به تأمل دارد. فقها معتقدند برای تعیین معیار و ملاک در صدق عنوان، باید به عرف مراجعه کرد. یعنی باید بدانیم عرف چه مقدار از بهره‌برداری و استفاده از اشیاء و اموال را معیار و ملاک در صدق عنوان تصرف در مال غیر قرار

می‌دهد، آیا از نظر عرف ملاک در صدق این عنوان استفاده معتنا به و قابل توجه است؟ یا کوچکترین بهره و استفاده‌ای از مال غیر در صدق این عنوان کفایت می‌کند؟ و اما اینکه آیا تعریف و تبیین محدوده عناوین به عرف عقلاً واکذار شده است یا به عرف متشرعه، مجالی دیگر می‌طلبد.

نکته دیگر اینکه هر چند وظیفه فقیه بما هو فقیه بحث از مواردی که به عرف واکذار شده نیست، ولی این بدان معنا هم نیست که او حق ندارد از این موارد بحث کند، بلکه می‌تواند به عنوان یکی از اهل عرف وارد این مباحث شده و به بحث پیرامون آن بپردازد. بنابراین باید بدانیم که اگر فقهی در کتب فقهی و رسائل و تحقیقات فقهی خود از این

موارد بحث می‌کند از باب فقهات و به عنوان فقیه بحث نمی‌کند بلکه به عنوان یکی از اهل عرف وارد این بحث شده است.

۲. عنوان «مال»

عنوان دیگر در این مسئله، عنوان «مال» است؛ در تبیین این عنوان به دو نکته باید توجه داشت، نکته اول اینکه عنوان مال در این قاعده به غیر اضافه شده است (اضافه معنویه لامیه) و دلالت قاعده را در عنوان مال الغیر بیان می‌کند لذا دلالتی بر حرمت تصرف حق غیر و امثال آن ندارد. اگر چه ممکن است دلیل خاص دیگری پیدا کنیم که دلالت بر حرمت تصرف حق غیر داشته باشد. و اما نکته دوم اینکه در عرف عقلا، مال به چیزی گفته می‌شود که ارزش مبادله‌ای نداشته باشد پس اگر چیزی ارزش مبادله‌ای نداشته باشد از شمول دلالت این مسئله خارج است.

۳. عنوان «اذن»

سومین عنوان مهم در این مسئله عنوان «اذن» است. اذن یعنی کسب رضایت صاحب مال برای استفاده از آن قبل از تصرف و استفاده از مال، با توجه به این تعریف از عنوان «اذن»، دو نکته را می‌توان نتیجه گرفت، نکته اول: اینکه قاعده فوق دلالت بر حرمت تصرف در مال غیر پیش از کسب رضایت صاحب مال دارد؛ نه تصرف بعد از کسب رضایت، نکته دوم هم اینکه رضایت گرفتن بعد از تصرف (که در فقه به آن اجازه گفته می‌شود؛ نه اذن) تأثیری در رفع حرمت ندارد.

بررسی استمرار شک در صدق عنوان

همان‌گونه که پیش از این مطرح شد برای رفع شک در صدق عنوان بر موردی خاص، باید به عرف مراجعه کرد. حال اگر برای رفع شک در موردی خاص برای تعیین صدق عنوانی مانند تصرف به عرف مراجعه

کردیم و این شک بر طرف نشد، تکلیف چیست؟ آیا همه ابواب به روی ما بسته شده و مسأله مبهم باقی می‌ماند؟

به عنوان مقدمه باید بگوییم: از نظر (مشهور) اصولیون در جایی که عنوان مامور به، مبیّن و مشخص بوده ولی محصل عنوان (عمل مکلف یا اجزاء و شرایط خارجی)، مشکوک باشد باید احتیاط را لازم دانست. و در جایی که عنوان مامور به مشکوک بود و اجزاء و شرایط داخلی آن محل تردید قرار گرفت، برائت جاری می‌شود. و اما در ما نحن فیه دو فرض مطرح است: فرض اول این است که عنوان کلی تصرف که همان عنوان مامور به باشد را مبیّن و معلوم بدانیم و در انحاء استعمال اشیاء و صدق تصرف در آنها شک کنیم. این شک که همان شک در محصل عنوان است بنا بر نظر مشهور مجرای احتیاط است و ثمره آن در شک در شروط و قیود تصرف در اشیاء مختلف است. بنابراین باید قید و شرط مشکوک را برداشت تا امکان احتیاط فراهم شود.

و اما فرض دوم این است که عنوان مامور به (تصرف) را مجمل و مرکب از اجزاء و شرائط - که همان کلی استفاده از هر شیء باشد - بدانیم. این فرض بنا بر مسلک مشهور مجرای برائت است و بر خلاف فرض پیشین باید قید و شرط مشکوک را برای صدق تصرف لحاظ کرد تا برائت حاصل شود.

فرض دوم قطعا در ما نحن فیه جاری نیست زیرا عنوان مامور به (که همان کلی تصرف در اشیاء باشد) از طرف شارع مبیّن و روشن شده و آنچه مشکوک است افراد و مصادیق عنوان است و پیش از این بیان شد که تعریف و تبیین هر کدام از افراد یا مصادیق کلی به عرف واگذار شده است. بنابراین در اینجا باید بگوییم اگر با مراجعه به عرف شک ما برطرف نشد، از آنجا که این شک، شک در محصل عنوان است بنا بر نظر مشهور باید

احتیاط کرد و این همان فرض اول است. نتیجه آنکه برای تعیین مصادیق تصرف حرام باید عناوین و قیود موجود در این قاعده را در نظر بگیریم و از هیچ کدام غافل نشویم زیرا اگر با بی‌توجهی به این مطالب اقدام به تصرف در مال غیر بدون اذن صاحب آن نماییم به احتمال زیاد مرتکب فعل حرام خواهیم شد.

نتیجه

غرض نهایی و هدف اصلی ما از طرح مباحث فوق این بود که:

اولاً؛ بدانیم از این مسئله و کلمات و عناوین موجود در آن به تنهایی و بدون در نظر گرفتن قواعد و دلایل دیگر چه می‌فهمیم. ثانیاً؛ بدانیم نقش کلمات موجود در هر قاعده و مسئله و روایت برای فهم محدوده دلالت آن چقدر مهم است. یعنی دلالت قاعده یا مسئله آن چیزی است که با این قیود و عناوین فهمیده می‌شود و برای کنکاش و بررسی بیشتر باید به دلایل دیگر رجوع کرد.

ثالثاً؛ بدانیم برای دانستن و تبیین افعال خارجی مکلف علاوه بر دانستن فتاوا، بررسی نظر عرف عقلاء نیز اهمیت بسیاری دارد و این مسأله نه از باب شبهه موضوعیه است و نه از باب شبهه حکمی، بلکه تنها آشنایی و تبیین نظر عرف است.

نکته پایانی اینکه با توجه به نقش کلیدی عناوین در فهم دلالت قواعد و روایات فقهی باید با توجه و دقت بیشتری به بررسی و شناخت مفهوم واقعی آنها بپردازیم.

پی‌نوشت‌ها:

۱. مطارح الانظار؛ میرزا ابوالقاسم کلانتر (تقریرات درس اصول فقه شیخ مرتضی انصاری) (ره)
۲. کفایة الاصول؛ آخوند خراسانی
۳. فوائد الاصول؛ میرزای نائینی؛ ج ۳
۴. جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام؛ محمدحسن نجفی؛ ج ۲۲



نویسنده: سجاد رجب زاده

طلبه پایه ششم
مدرسه علمیه مروی

اجتهاد منهای رجال؛ از امکان تا امتناع

(نقش علم رجال در فرآیند اجتهاد)

مقدمه (لزوم اجتهاد)

امروز جوامع بشری در حال پیشرفتی غیر قابل تصور در زمینه‌های مختلف می‌باشند؛ در این میان شخص مسلمان پس از آن‌که به خداوند متعال ایمان آورد و معتقد به شریعت اسلام شد و دریافت به عنوان عبد در مقابل خالق خویش مسئول است و باید در زمینه‌های مختلف، از فرامین الهی پیروی نماید، بر وی لازم می‌گردد درصدد تحصیل احکام و قوانین الهی و موقوف عملی که پروردگار در هر یک از این زمینه‌ها مشخص نموده‌اند، برآید.^۲

پُر واضح است هر فرد مسلمان توانایی آن را ندارد که شخصاً به منابع دینی مراجعه نموده و نظر شارع را در هر یک از این زمینه‌ها به دست آورد. بنابراین بر پیشروان اسلامی لازم می‌گردد چنانچه داعیه‌دار آن هستند که اسلام دین خاتم و پاسنگوی انسان در زمینه‌های گوناگون است، نظریه اسلام را در هر یک از این زمینه‌ها، با مراجعه به منابع دینی به دست آورده و ارائه نمایند.

به دست آوردن و ارائه نظریه اسلام، بدون شک متوقف بر دارا بودن قوه الهی اجتهاد است که دستیابی به آن بدون تسلط بر علوم چند به عنوان مقدمه اجتهاد، غیر ممکن می‌باشد.

در این مختصر به دنبال آن هستیم که دریابیم: علم رجال نیز جزء این علوم مقدمی هست یا نه؟

تصویر زمینه:
مدرسه علمیه مروی

علم رجال؛ متفرع بر علم اصول

در علم اصول فقه در بحث اجتهاد و تقلید مسئله‌ای میان اصولیون مطرح است که:

آیا برای یک مجتهد، تقلید در علم رجال و سایر علوم جایز است یا خیر؟

در پاسخ این پرسش می‌فرمایند: چنانچه یک علم مثلاً علم رجال را جزء مقدمات اجتهاد بدانیم، تقلید در آن جایز نیست؛ ولی چنانچه آن علم را جزء مقدمات اجتهاد ندانیم، تقلید در آن جایز می‌باشد؛ از این رو مرحوم آقای خویی رحمته‌الله چون علم رجال را جزء مقدمات اجتهاد دانسته‌اند، تقلید را در آن جایز نمی‌دانند؛ به خلاف مرحوم آخوند که تقلید را در رجال برای شخص مجتهد جایز می‌دانند؛ چرا که می‌پندارند مقدمات اجتهاد منحصر در سه علم ادبیات عرب، تفسیر و اصول فقه می‌باشد.^۱ حال از کجا دریابیم علم رجال جزء مقدمات اجتهاد هست یا نه؟

در بحث حجیت خبر واحد در علم اصول حدود شش مبنا و نظریه وجود دارد؛ یک مجتهد بر اساس مبنایی که آن جا پیدا می‌کند درمی‌یابد علم رجال جزء مقدمات اجتهاد بوده و در نتیجه تقلید در آن جایز نیست؛ یا نه! جزء مقدمات اجتهاد نبوده و در نتیجه می‌توان نه تنها در قواعد رجالیه بلکه در معتبر بودن و نبودن یک خبر نیز به غیر مراجعه نمود.

با توجه به همین مطلب است که درمی‌یابیم علم رجال متفرع بر علم اصول فقه بوده و فقیه ابتدا باید مبنای اصولی خویش را مشخص نماید و سپس بر اساس آن مبنا به علم رجال بنگرد که آیا نیاز به تحصیل آن دارد یا نه؟

ما برای پرهیز از اطاله کلام تنها به بیان نظریه مختار می‌پردازیم:

از جمله شش مبنایی که در بحث حجیت خبر واحد مطرح می‌باشد آن است که: خبر ثقه هر چند عادل نباشد همان‌گونه که مرحوم آقای خوئی می‌فرمایند^۲، حجت بوده و می‌توان به آن عمل نمود. چرا که سیره عقلا آن است که به خبر ثقه عمل می‌نمایند، و این سیره قطعی چون مورد ردع و انکار شارع مقدس قرار نگرفته حجت می‌باشد. بنابراین خبر ثقه و لو لم یکن عادلاً^۳ او امامیاً حجت است.

حال که ما حجیت خبر ثقه و لو لم یکن عادلاً^۴ او امامیاً را پذیرفتیم، نیاز به علمی پیدا می‌کنیم که قواعدی را به ما بیاموزد که به وسیله آنها بتوانیم بفهمیم کدام راوی ثقه است و کدام راوی نه. علمی که این چنین قواعدی را به ما می‌آموزد علم رجال می‌باشد؛ بنابراین ما برای تحصیل اجتهاد به علم رجال نیاز خواهیم داشت و این علم جزء علوم مقدماتی اجتهاد است که تقلید در آن‌ها برای مجتهد جایز نمی‌باشد.

توجه به این نکته نیز شایسته است که ما حتی اگر همچون صاحب مدارک^۱ فقط قائل به حجیت خبر عادل باشیم، باز هم نیاز به دانش رجال خواهیم داشت؛ چرا که یقین یا اطمینان نسبت به عدالت راوی حاصل نمی‌گردد مگر به وسیله مراجعه به علم رجال و یاری جُستن از آن.

عدم اعتناء فقهاء به علم رجال علی‌رغم مقدمیت آن نسبت به اجتهاد

ما وقتی به کتب فقهی بزرگان مراجعه می‌نماییم، اکثر فقها در مباحث فقهی خود خیلی متعرض علم رجال و رجال حدیث نمی‌شوند. در مکاسب، ملاحظه می‌نمایید: شیخ اعظم رحمته‌الله خیلی توجهی ندارند به اینکه سند یک حدیث درست است یا نه؟ ایشان در کتاب الصلاة هنگامی که می‌خواهند به روایت داود بن فرقد تمسک نمایند، به روایت

مشهور (خُذُوا ما رَوَا و ذَرُوا ما رَأُوا) که درباره روایات بنی‌فضال و صحت روایاتی است که آنان در سندش واقع شده‌اند، استمساک می‌نمایند درحالی که سه نفر از رَوَات آن روایت، مجهول الحال هستند.

اصلاً معروف است که از شیخ اعظم رحمته‌الله یک مسئله رجالی پرسیده شد و ایشان جواب ندادند. از ایشان پرسیدند: شما که پاسخ را می‌دانستید چرا جواب ندادید؟ فرمودند: می‌خواستم به این آقایان بفهمانم که اجتهاد، متوقف بر رجال به این اندازه که شما دارید به آن توجه می‌کنید نیست. عدم اعتناء ایشان هنگامی سبب حساسیت بیشتر می‌شود که آدمی می‌فهمد ایشان در دانش رجال کتابی نیز تألیف نموده‌اند. به‌طور طبیعی شاگرد شیخ، مرحوم آخوند هم برای علم رجال چندان اعتباری قائل نیستند و اصلاً در کفایة الأصول همان‌گونه که اشاره شد، اجتهاد را متوقف بر آن نمی‌دانند.

سایر فقهاء نیز همین نگرش را به علم رجال دارند. در کتب متعدد فقهی که مرحوم علامه دارند چقدر بحث رجالی به چشم می‌خورد؟ با آنکه ایشان صاحب خلاصة الأقوال اند و برخی ابدائات در رجال شیعی به ایشان نسبت داده شده است. از آثار فقهی دیگران هم ندای آن چنانی درباره رجال به گوش نمی‌رسد. جالب آنکه در بین متأخرین، مرحوم امام خمینی رحمته‌الله و شاگردانشان نیز با آنکه ملازم درس مرحوم آیت الله العظمی بروجردی (أعلى الله مقامه الشریف) بودند - که ایشان بر طبقات رجال و اعتناء به مباحث رجالی در فقه اصرار تام داشتند - همین مبنای مشهور را دارند، و می‌گویند: همین که روایتی مورد عمل و فتوای فقهاء واقع شده، دیگر لازم نیست درباره سند آن بحث کنیم.

کار به جایی رسیده که مرحوم آغارضا همدانی؛ در مصباح الفقیه می‌نویسند: «لیس المدار عندنا فی جواز العمل بالروایة علی اتّصافها بالصّحّة المصطلة...». بنابراین واضح شد که فقهاء عظام در مباحث فقهی چندان به دانش رجال توجهی نداشته‌اند. مرحوم آقای خوئی؛ در دیباجة کتاب رجال خود [معجم الرجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة] به این بی‌توجهی اشاره می‌فرمایند و می‌نویسند: «إنّ علم الرجال... قد أهمل أمره فی الأعصار المتأخّرة، حتی کأنّه لا یتوقّف علیه الاجتهاد و استنباط الأحکام الشرعیّة».^۵

فلسفه عدم اعتناء فقهاء به علم رجال در فرآیند اجتهاد

اینجا با دو پرسش اساسی روبه‌رو هستیم:

۱) چرا با وجود اینکه دانش رجال جزء علوم مقدماتی اجتهاد است، فقهاء بدان توجه چندان نکرده‌اند؟

۲) با توجه به اینکه در فرآیند استنباط حکم شرعی از کلام شارع باید ابتدا ثابت شود کلام مزبور، کلام شارع است، این گروه از فقهاء که در فرآیند استنباط حکم شرعی به علم رجال توجه چندان نمی‌نمایند، با متونی از این حیث^۶، چگونه برخورد می‌نمودند؟

پاسخ هر دو پرسش را باید در بحث حجیت خبر واحد جستجو نمود.

همانگونه که گذشت: نگرش هر یک از فقهاء به میزان کارایی دانش رجال در عملیات استنباط حکم شرعی، براساس مبنای خاصی است که در بحث حجیت خبر واحد اتخاذ کرده‌اند. برخی همچون مرحوم آیت الله العظمی بروجردی و مرحوم

آقای خویی بر اساس مبنای متخذ در عملیات استنباط، به علم رجال اهمیّت وافری داده‌اند؛ در مقابل، مشهور فقهاء بر اساس مبنایی که آنجا انتخاب کرده‌اند، به دانش رجال توجه چندان ننموده‌اند. بنابراین سرّ عدم اعتناء فقهاء به علم رجال در استنباط حکم شرعی، به مبنای اصولی آن‌ها باز می‌گردد.

این دسته از فقهاء در عملیات استنباط حکم شرعی از کلام شارع (روایات)، برای اثبات اینکه کلام مزبور، کلام شارع مقدس می‌باشد، از قرائن داخلی یا خارجی از جمله عمل مشهور و ذکر روایت در کتب اربعه یاری می‌جویند. برخی از آن‌ها همچون ملا محسن فیض کاشانی^۷ و شیخ حر عاملی^۸ می‌گویند همین که روایت در کتب اربعه آمده باشد، می‌توان به آن استمساک نموده و عمل کرد. مرحوم میرزای نائینی نیز تا حدودی همین را قبول دارند و معروف است که می‌فرمودند: «المناقشة فی أسناد روایات الکافی جریئة العاجز».^۹

ولی ما حتی اگر این مبنای ملا محسن فیض کاشانی و بیروان ایشان را هم بپذیریم، با توجه به اینکه ادله احکام شرعی مختص به روایات کتب اربعه نمی‌باشد، برای تشخیص معتبر و غیر معتبر بودن روایاتی که در سایر کتب آمده‌اند، به علم رجال نیاز پیدا می‌کنیم.

غالب فقهاء قائلند: چنانچه مشهور به یک روایت عمل کرده باشند ولو سنداً ضعیف باشد، حجت می‌باشد و چنانچه از یک روایت اعراض نموده باشند و لو سنداً صحیح السند باشد، از حجیت می‌افتد و نمی‌توان برای استخراج حکم شرعی بدان استناد نمود. این گروه می‌گویند: عمل مشهور، کاشف از وجود قرائنی نزد مشهور است که

به واسطه آن قرائن اطمینان پیدا کرده‌اند روایت مزبور از امام (علیه السلام) صادر شده است؛ و اگر آن قرائن به دست ما می‌رسید، برای ما نیز اطمینان حاصل می‌شد روایت مزبور از امام (علیه السلام) صادر شده و هم چنین اعراض آن‌ها کاشف از وجود خلل و نقصی در روایت مزبور می‌باشد و گرنه بدون علت معنا ندارد از روایت مزبور روی گردانده باشند. قائلین به این نظریه برای اثبات نظریه خود به سیره عقلائیه استناد می‌نمایند؛ بدین بیان که: هرگاه شخص ثقه‌ای خبری دهد و طبقه خبرگان و نخبگان از مضمون آن اعراض کنند، سایرین نیز از ترتیب اثر دادن به آن خوداری می‌نمایند.

اصولیون از نظریه اول در مورد عمل مشهور، به «مقویت یا جابریّت ضعف سند به وسیله عمل اصحاب یا شهرت» و از نظریه دوم در این باره به «تضعیف سند به واسطه عمل مشهور» تعبیر می‌نمایند.

مرحوم آیت الله العظمی خوئی (رحمته الله) در این زمینه می‌نویسند:

«ومن الغریب إنکار بعض المتأخّرين الحاجة الى علم الرجال بتوهم أنّ کلّ روایة عمل بها المشهور فیهی الحجة. و کلّ روایة لم يعمل بها المشهور لیست بحجة، سواء أکانت روائها ثقات أم ضعفاء»^{۱۰}

ولی آنچه واضح به نظر می‌رسد: عدم اعتبار عمل مشهور در حجیت و عدم حجیت یک روایت می‌باشد.

چرا که:

اولاً ممکن است چنانچه آن قرائن به دست ما می‌رسید، موجب اطمینان ما به صدور روایت نمی‌شد؛ بنابراین نظریه جابریّت ضعف سند از نظر کبروی صحیح نمی‌باشد.

ثانیاً چنانچه ما از نظر کبروی بپذیریم

عمل مشهور موجب تقویت یا تضعیف یک روایت می‌شود، از نظر صغروی با توجه به اینکه بسیاری از کتب فقهی قدماء به دست ما نرسیده^{۱۱}، نمی‌توانیم احراز نماییم که به این روایت مورد نظر عمل نموده‌اند یا از آن اعراض کرده‌اند.

ثالثاً حتی آن‌گونه که قائلین به تأثیر عمل اصحاب، می‌گویند، اگر بپذیریم قریب ۸۰٪ روایات موجود در کتب فقهی را مشهور فقها یا به آن‌ها عمل کرده‌اند یا از آن‌ها اعراض نموده‌اند^{۱۲}، باز هم این تعداد از روایات، بخش کوچکی از منابع روایی ماست، در حالی که بخش اعظم منابع روایی ما در زمینه‌های مختلف به خصوص مسائل فرهنگی - اجتماعی، سیاسی - حکومتی، قضایی - اداری، معماری - شهرسازی و...، با توجه به اینکه، [به دلائلی، از جمله نبود ساختار حکومتی - قضایی شیعی،] مورد ابتلاء شیعیان نبوده، فقها اصلاً متعرض آن‌ها نشده‌اند و در خصوص این دسته از روایات، خبری از عمل یا اعراض مشهور وجود ندارد. لذا حتی اگر نظریه مقووت و مضعفیت عمل مشهور را بپذیریم، باز برای استنباط احکام شرعی به خصوص در زمینه‌هایی که در گذشته قابل ابتلاء نبوده، به دانش رجال نیازمندیم. به قول فقیه متطبوع و مدقق مرحوم آیت الله خوئی رحمته الله: «لیست کل مسألة فقهية كان أحد القولین أو الأقوال فيها مشهوراً و كان ما یقابله شاذاً فالحاجة الى علم الرجال باقية مجالها»^{۱۳}.

بنابراین با توجه به اینکه علم رجال جزء علوم مقدماتی اجتهاد بوده و تقلید در آن جایز نمی‌باشد، ضروری است همه ما به‌طور جدی به تحصیل دانش رجال بپردازیم و بدانیم اطلاق اجتهاد بر اجتهاد منهای رجال یا اجتهاد همراه با تقلید در

رجال، در حقیقت اطلاق از روی مسامحه است، و اجتهاد به معنای حقیقی نخواهد بود. همین‌طور شایسته است بدانیم: ما برای تحصیل دانش رجالی که هم در بخش نظری (قواعد رجالیه) و هم در بخش عملی (تطبیق قواعد مزبور بر مصادیق و استخراج ترجمه و استنباط وثاقت و عدم وثاقت زوات) نیاز به پی‌ریزی اساسی و بازنویسی مجدد^{۱۴} دارد، نیازمند فراگیری شیوه مطالعه متناسب با فرآیند اجتهاد و نیز شیوه استاندارد کاریست دانش رجال در عملیات استنباط هستیم؛ و چنانچه بر اساس چنین شیوه‌ای پیش نرویم، باز هم به اجتهادی مناسب دست نخواهیم یافت. البته فراگیری هر دو شیوه مزبور، فقط منحصر به دانش رجال نمی‌باشد؛ بلکه ما در سایر دانش‌های مقدماتی اجتهاد همچون ادبیات عرب (صرف، نحو، اصول نحو، لغت و بلاغت)، منطق، تفسیر، قواعد فقهیه^{۱۵} و اصول فقه نیز احتیاج شدیدی به این دو شیوه داریم و بایستی مجدانه درصدد پی‌ریزی و استخراج این شیوه‌ها برآمده و بر اساس آن‌ها به آموزش و فراگیری بپردازیم، که این شاء الله شاهد اجتهادی مناسب باشیم.

این کوتاه‌گفتار مجال بیان شیوه مزبور در مطالعه دانش رجال و کاریست آن در فرآیند اجتهاد نمی‌باشد؛ بلکه به گفتگویی مفصل نیاز دارد که توفیق آن را از خداوند منان خواستاریم.

پی‌نوشت‌ها:

۱. لزوم تبعیت شخص مسلمان به عنوان عبد الهی در علم کلام بحث و اثبات می‌گردد.
۲. قال الشهيد السعيد السيد محمد باقر الصدر (رحمه الله): «بعد أن آمن الانسان بالله و الاسلام و الشريعة، و عرف أنه مسؤول بحكم كونه عبداً لله تعالى عن امتثال أحكامه يصبح ملزماً

بالتوفيق بين سلوكه في مختلف مجالات الحياة و الشريعة الاسلامية، و باتخاذ الموقف العملي الذي تفرضه عليه تبعيته للشريعة، ولأجل هذا كان لزاماً على الانسان أن يعين هذا الموقف العملي و يعرف كيف يتصرف في كل واقعة. [دروس فی علم الاصول، الحلقة الاولى، ج ۱، ص ۴۶، نشر المؤتمر العالمي للامام الشهيد الصدر (قدس سره)]
 ۳. كفاية الاصول، خراسانی، محمد، انتشارات آل البيت، ص ۴۶۸
 ۴. معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواة، خوئی، ابوالقاسم ج ۱ ص ۲۰
 ۵. معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواة، الخوئی، ابوالقاسم ج ۱ ص ۱۱
 ۶. از حيث اثبات اینکه کلام شارع هستند یا نه؟
 ۷. الوافی ج. فیض کاشانی، محسن، ص ۱۱
 ۸. وسائل الشیعه، العامی، حرّ ج ۲۰، ص ۱۰۴، فوائد پایانی کتاب: فائده ۹
 ۹. دروس تمهیدیه فی القواعد الرجالیة، محمد باقر الایروانی، ص ۹۹
 ۱۰. معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواة، خوئی، ابوالقاسم ج ۱ ص ۲۱
 ۱۱. شاهد بر این مدعا آن است که بسیاری از کتبی که شیخ طوسی و نجاشی در کتب فهرست و رجال خود نقل کرده‌اند امروز در دست ما نیست.
 ۱۲. جلسه ۲۶ درس خارج اجتهاد و تقلید محمد جواد فاضل لنکرانی در تاریخ ۱۸ آذرماه ۱۳۸۲، پایگاه اطلاع رسانی آیت الله شیخ محمد جواد فاضل لنکرانی
 ۱۳. معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواة، خوئی، ابوالقاسم، ج ۱، ص ۲۱
 ۱۴. همانگونه که برخی از بزرگان همچون علامه عظیم الشان مجلسی (رضوان الله تعالی علیه) فرموده‌اند. [بحار الانوار، مجلسی، محمد باقر، باب انازلنا، ذیل روایات خرّش که متهم به فساد مذهب است.]
 ۱۵. علم اصول نحو از آن جهت که در اتخاذ مبنای ادبی که پایه برخی استدلالات فقهی است نقش دارد، جزء علوم مقدماتی اجتهاد می‌باشد. ر. ک. سراغز اصول نحو، رجب زاده، سجاد.

۱۶. برخی از فقهاء قواعد فقهیه را به عنوان یک دانش مستقل پنداشته‌اند یا خواهان تأسیس دانش مستقل برای پرداختن به آن شده‌اند. [رک القواعد الفقهية، المکارم شیرازی، ناصر، ج ۱ ص ۱۷: ان من حقها [القواعد الفقهية] ان یفرد لها علم مستقل، کیف و نحن فی حاجة شديدة منها فی طيات كتب الفقه.]



ضرورت و شیوه آموختن فلسفه

مصاحبه با استاد شهریار

(قسمت اول)

حجت الاسلام و المسلمین استاد محمدرضا شهریار از اساتید سطوح عالی حوزه علمیه تهران هستند که دروس سطح را در محضر اساتیدی همچون حجت الاسلام بیان الحق نوری (از شاگردان مرحوم ادیب نیشابوری)، آیت الله حاج آقا حسین عسکری و آیت الله‌ها شمی، گذراندند. همچنین دروس خارج را نزد آیات عظام: آیت الله‌ها شمی، آیت الله حاج آقامجتبی تهرانی تلمذ نمودند و در دروس فلسفه از اساتید مبرز نظیر: سید رحمت الله طالقانی از شاگردان با واسطه مرحوم سید حسین بادکوبه‌ای، شیخ حسین مدرس و مرحوم آیت الله خسروشاهی و مرحوم آیت الله گیلانی بهره‌مند شدند. استاد شهریار از سال ۷۵ تاکنون به تدریس فقه و اصول و به ویژه دروس حکمت و فلسفه اسلامی در حوزه‌های مطرح تهران از جمله مروی، مجتهدی، چیدر و ... مشغول می‌باشند؛ همچنین به امر استادشان حضرت آیت الله مصطفوی از سال ۱۳۷۰ تا سال ۱۳۸۶ به تدریس دروس فقه و اصول و فلسفه در دانشگاه امام صادق (ع) اهتمام داشته است. علاوه بر این در مجموعه‌های تخصصی کلام و تفسیر نیز به تدریس و فعالیت‌های علمی اشتغال دارند.

به جهت اهمیت جایگاه مباحث فلسفی در دروس حوزه‌های علمیه و نقش فلسفه در زندگی، مصاحبه‌ای با ایشان انجام دادیم که مشروح قسمت اول آن را در این شماره از نظر می‌گذرانید.

می‌کند، و الا در اصل تصدیق به اینکه انسان حق طلب است و از کذب، دروغ، ناحق و باطل پرهیز دارد؛ افراد انسانی هیچ اختلافی با همدیگر ندارند.

نظر بنده این است که ما فلسفه را با قید فلسفه اسلامی تعریف کنیم و از ضرورت تعلیم فلسفه اسلامی گفتگو کنیم. گذشته از اینکه فلسفه از چه زمانی ترجمه شده و به عالم اسلام آمده است، اصلاً مهد فلسفه در حوزه‌ها و در میان علمای حوزه بوده است. مثلاً شما ببینید در حوزه تشیع، فلسفه در دامان فارابی - که اکثراً در تشیع ایشان اتفاق نظر دارند- شیخ الرئیس، خواجه نصیر و تا حدودی شیخ اشراق و در دامان شاگردان اینها رشد کرده است. لذا جناب علامه می‌فرمایند، فلسفه در بدو امر، دارای ۲۰۰ مسئله بوده و هنگامی که در بلاد اسلامی و در میان مسلمانان به خصوص حوزه تشیع ورود پیدا می‌کند تبدیل به ۷۰۰ مسئله می‌شود. بنابراین وقتی سخن از فلسفه اسلامی به میان می‌آوریم، واژه اسلام یک جوهر و یک جنس

پیام مروی: یادگیری فلسفه، چه ضرورتی دارد؟ با این همه اختلافاتی که بر سر مسائل فلسفی وجود دارد ما به عنوان یک موجود اندیشمند و متفکر و از طرفی به عنوان طلبه علوم دینی چه ضرورتی دارد با فلسفه آشنایی پیدا کنیم و آن را بیاموزیم؟

بسم الله الرحمن الرحیم. ما اگر بخواهیم این ضرورت را درست تفهیم کنیم، باید یک نظری به تعریف فلسفه داشته باشیم. مرحوم علامه طباطبایی در ابتدای بدایة الحکمه و نهایة الحکمه می‌فرماید: چون انسان موجودی حقیقت طلب است و میخواهد حق را از باطل و واقعیت را از غیر واقعیت تشخیص دهد نیاز به یک علم دارد. ایشان با تعبیر «مست الحاجة بادی بدء الی معرفة احوال الموجود» می‌فرمایند در بدو امر احتیاج، ما را به سمتی کشاند که علمی برای تشخیص حق از باطل داشته باشیم.

تشخیص حق از باطل یکی از ضروری ترین امور حیاتی بشر است و انسان هم به دنبال آن است. گاهی در مصادیق و روش‌ها اشتباه

برای فلسفه است و جدا شدنی نیست.

پیام مروی: اینطور که شما فرمودید، فلسفه و اسلام یکی شده است، پس چرا نیاز به قید اسلامی دارد؟

قید اسلامی، قید احترازی است؛ چون ما فلسفه غیر اسلامی هم داریم، لذا ما می‌گوییم مراد ما از فلسفه، فلسفه اسلامی است. چه این که مخالفین فلسفه مدعی هستند که فلسفه از یونان آمده است و منفک از معارف قرآن و اهل بیت است و البته این خطای بزرگی است که آن‌ها مرتکب شده اند؛ زیرا فلسفه بعد از اسلام، علی‌الخصوص حکمت متعالیه و روش صدرا المتألهیین و اتباع صدرا المتألهیین در واقع عین آن چیزی است که در اکثر موارد در متن قرآن و روایات آمده است. حال اگر کسی می‌گوید که این‌ها مطابقتی با قرآن و روایات ندارد، مغالطه و سفسطه‌ای بیش نیست، این‌ها در طول سالها مشخص و روشن شده است هرچند مخالفان هم آزاد هستند نظر خودشان را بگویند.

ملاصدرا تمام کتاب‌هایش بر مبنای مبدا و معاد است. این، یعنی اصول دین که شامل بحث نبوت و امامت و معاد هم می‌شود. همچنین حکیم سبزواری که در ابتدای شرح منظومه تعریفی از فلسفه ارائه می‌کنند که به نظر من این تعریف، ضرورت فراگیری فلسفه را هم نشان می‌دهد: "هو العلم بالله و ملائکة و کتبه و رسله" و بعد ایشان می‌گویند که این مصداق این آیه شریفه است: ﴿أَمَّا الرَّسُولُ فَمَا نُزِّلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا تَفَرَّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾
سوره بقره آیه ۲۸۵

لذا ملاصدرا به قدری مباحث فلسفه را با اصول اعتقادات گره زده است که برخی ایشان را متکلم خواندند چون بسیار تقید به مسائل اعتقادی داشته است. که البته اگر ملاصدرا را متکلم هم بخوانند این اشکالی ندارد؛ زیرا اعتقاد ما این است که کلام شیعه مخصوصاً از زمان خواجه نصیر رشد زیادی کرده است. در زمان خواجه نصیر از فلسفه به عنوان یک ابزار برای ارتقاء علم کلام استفاده شده است و کتاب‌های کلامی ایشان در واقع کتاب‌های فلسفی-کلامی است و دیگر ما تفکیکی بین فلسفه و کلام بعد از زمان خواجه نداریم. البته در زمان ملاصدرا و شاگردان ایشان و کسانی مانند مرحوم سبزواری و دیگران که دست به تألیف زده‌اند؛ می‌توان گفت آثار ایشان از یک سو کلامی است و از دیگر سو کاملاً فلسفی است چون با سبک فلسفی نوشته شده است. لذا از زمان این بزرگان کلام ما به‌طور کامل از کلام اشاعره و معتزله متفاوت می‌شود.

پیام مروی: اگر بتوانیم تعریف فلسفه اسلامی را واضح و روشن بیان کنیم؛ به نظر شما این اختلافات موجود حل نمی‌شود؟

ما یک اختلاف اساسی با مخالفین فلسفه داریم که حالا نمی‌خواهیم به آن بپردازیم. آن‌ها با منطق هم حتی مخالف‌اند. شما در استدلال و در اعتقادات اگر منطق نداشته باشید، معلوم نیست چگونه می‌خواهید پیش بروید. نتیجه این تفکر این خواهد شد که بحث اعتقادات هم منحصر می‌شود به یک سری نقلیات که وقتی شما مبانی عقلی نداشته باشید، از آن جا که آن مباحث از مبدأ عقل آمده است بنابراین آن‌ها را هم درست نمی‌فهمید. ولی اگر شما بخواهید اهل بیت را بشناسید ملاحظه می‌کنید که مبانی کلام ایشان به اصول کافی و به توحید صدوق و نهج البلاغه و امثال کتب می‌رسد. اگر شارحین این کتب را بررسی کنید عمده‌تاً کسانی بوده‌اند که این مبانی عقلی را قبول داشته اند.

پیام مروی: همانطور که فرمودید، این که انسان یک موجود حق طلب و به دنبال کشف واقع است یک امر بدیهی است، اگر ممکن است کمی در رابطه با مبانی حق طلبی و علاقه انسان به کشف واقع بفرمایید و این که چرا حضرت ختمی مرتبت ۹ می‌فرمایند: «اللهم ارنی الاشیاء کما هی؟». این شناخت اشیاء و کشف واقع ریشه در چه دارد؟ کمالی برای انسان به حساب می‌آید یا خیر؟ چون وقتی به کسانی که مخالف فلسفه هستند می‌گوییم ما برای اثبات دین نیاز به فلسفه داریم؛ در پاسخ می‌گویند همین که اجمالاً ما می‌دانیم خدایی در عالم هست و پیغمبری دارد و دینی برای ما آورده است و از وجود معاد گفته است شما همین مطالب را قبول داشته و به آن تعهد داشته باشید، کفایت می‌کند. حالا این که «هو معکم اینما کنتم» به چه معناست و مراد از تعبیر روایی همچون «إن الله تبارک و تعالی داخل فی الاشیاء لا بالممازجه و خارج عنها لا بالمزایله» یعنی چی؟ این گروه معتقدند این موارد را در برزخ حضرت امیرالعلیه خودشان توضیح می‌دهند و یا خود خداوند اگر لازم بود برای ما توضیح می‌دهند، کشف واقع در این حد به درد ما نمی‌خورد. اگر ممکن است در این خصوص توضیحی بفرمایید.

یک زمانی ما در مقام جدال با این‌ها هستیم که نیازمند یک جواب جدلی است. اما یک موقع اینطور نیست و ما می‌خواهیم طرف مقابل هم استفاده‌ای ببرد که نیازمند جواب برهانی است. جواب جدلی این است که اگر دانستن اجمالی کافی باشد، خب در فقه هم باید همین را گفت که اگر اجمالاً بدانیم در اسلام احکامی هست کافی است، پس چرا فقها در فقه به این میزان زحمت می‌کشند و از اجتهاد و اصول حرف می‌زنند؟ یادگیری اجمالی وظیفه کسی است که مشغول به این علوم نیست و موفق به تحصیل در این حوزه نشده است. بله چنین شخصی در فقه هم به تقلید اکتفا می‌کند. اما این از ضروریات

شیعه است که در اصول دین تقلید جایز نیست، و هر کسی باید به قدر فهم خود استدلال کند. تقلید در فروع دین جایز است. مرحوم شیخ هم در ابتدای رسائل آورده که مکلف یا التفات تفصیلی به احکام دارد یا ندارد، خب التفات تفصیلی معنایش همان اجتهاد است. پس همان گونه که در آن جا علم اجمالی برای حجت بودن معارف دین کفایت نمی کند و باید تا حد اجتهاد پیش رفت در این جا هم همینطور است و اگر اجتهاد و موشکافی در مسائل فلسفه لازم نیست، پس در سایر علوم هم نباید این امر را لازم شمرد.

اما مسئله برهانی این جا وجود دارد. این همه تشویق هایی که نسبت به علم آموزی در کتب روایی ما از سمت اهل بیت : وجود دارد، آیا آن علمی که اهل بیت : فرموده اند فرا بگیرید چه علمی است؟ اگر بخواهید بگویید آن علم فقط فقه است، که این از ظاهر آن روایات هم بر نمی آید چون در برخی از روایات به اقسام علوم مختلف تصریح شده است. مثل فرمایش حضرت رسول ﷺ: «الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ أَيْةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ» و یا مانند روایتی که فرمودند: هیچ علمی بالاتر از معرفت خداوند نیست و «معرفه الله، أنفع المعارف» و اینکه فرمودند افضل علوم، معرفت حق تعالی است. ملاحظه کنید چقدر روایت به این مضمون ما داریم!

پس اینهمه تشویقی که از اهل بیت : برای فراگیری علم بیان شده برای چیست؟ برای علم، کمال و عقل و آن همه مراتب و فضائلی که برای هر کدام گفته شده از قبیل: «مداد العلما افضل من دماء الشهداء» و «من سلک طریقاً یطلب فیہ علماً سلک الله به طریقاً الی الجنة» و امثال این روایات آیا اینها فقط برای شنیدن و لذت بردن است و یا آنها میخواهند با این تعبیر در ما ایجاد حرکت کنند تا ما سوالات ضروری را که حتی از کودکی برایمان ایجاد شده را پاسخ دهیم؟ در مقابل سوال کودکان که خدا چیست و کجاست چه جوابی داریم بدهیم؟ ما به سن بلوغ که رسیده بودیم می رفتیم محضر علما و همین سؤالات را از ایشان می پرسیدیم. وقتی راجع به صفات خالق سوالاتی را مطرح می کردیم، برخی در جواب می گفتند اینها به شما چه ارتباطی دارد؟! ذهنشان را مشغول این مطالب نکنید! خب این نحوه جواب دادن ممکن است برخی را به انحراف بکشاند. شما ببینید مرحوم شهید مطهری در کتاب علل گرایش به مادی گری می فرماید یکی از دلایل گرایش جوانان به این مکاتب این بوده که اینها جواب درستی برای سوالاتشان دریافت نمی کردند سراغ کسانی نمی رفتند که جواب های عقلی به اینها بدهند، بنشینند حوصله کنند و با اینها مباحثه کنند. لذا مباداشناسی، معادشناسی و پیغمبر شناسی جزء فطریات انسان است و انسان برای جواب دادن به این فطریات است که دنبال این علوم می رود. در واقع این سوالات فطری باعث ایجاد

این علم شده است.

مطلب دیگر این است که علم و معرفت، مخصوصاً علوم عقلی، غذای روح انسان است، سنخیت با جان انسان دارد. انسان نمی تواند آن نیازی را که با آن سنخیت دارد و طالب رفع آن است، بی پاسخ بگذارد. شما به برخی از مکاتب نگاه کنید جواب هایی که به این سوالات داده اند جواب های غلطی است، مثل عرفان ها و فلسفه های غلط. آن دسته افراد عمدتاً جوان که دنبال جواب برای این سوالات فطری بودند، در اثر القانات این مکاتب انحرافی به جواب های غلط رسیدند. حال ما در حوزه علوم اسلامی حرفمان این است که این فلسفه بهترین روش برای پاسخ به این شبهات است و در خدمت دین هم می باشد و گاهی معتقدیم فلسفه جنبه آلی نسبت به سایر علوم دینی دارد؛ در خدمت تفسیر و روایات ماست و در خدمت دین ماست، چطور می توانیم این علم را کنار بگذاریم؟

پیام مروی: با توجه به چیزی که فرمودید، نقش این تفکر فلسفی در حیات انسان به عنوان یک موجود اندیشمند چیست؟ یعنی داشتن این دید فلسفی چگونه در زندگی بروز پیدا میکند؟

جواب شما را فقط با اشاره به یکی از مباحث فلسفه می گویم. یکی از اقسام علل اربعه در فلسفه علت غایی است. انسان غایت و هدف از هر فعل اختیاری را قبل از ورود به آن فعل می داند، چه اینکه دانستن آن ضروری است. هر رفتار و منشی که انسان در زندگی دارد یک موقع منشأ آن خیال و وهم است و یک موقع مبدأ پیدایش رفتار انسان، عقل است. لذا نحوه زندگی او به تبع این تصور که مبدأ فعل چیست و به تبع تصدیق آن، متفاوت می شود؛ مثلاً فردی را تصور کنید که می خورد، می آشامد، زندگی می کند، تجارت می کند اما با مبانی وهمی و خیالی، شما به یک معنا می توانید بگویید زندگی او وهمی و خیالی است، عقلی نیست. سلطان وهم و خیال بر او حاکم است. زندگی اش یک بازی است چنانچه قرآن می فرماید: «إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ»

اما کسی که مبدأ رفتارش عقل است و حتی مبدأ خوردن و آشامیدن و خوابیدن و معاشرت کردن او با دیگران عقل است، حیات این فرد یک حیات معقول و عقلانی می شود. این شخص دیگر داخل در آیه «إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ» نمی شود بلکه مصداق «وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» است. این دسته از افراد، «ترک ما لا یعنی» می کنند و از چیز بیهوده پرهیز می کنند و این عقل است که تشخیص می دهد چه چیزی فایده عقلانی دارد و چه چیزی از امور موهوم و بی فایده است. بنابراین ضرورت دارد که علمی برای تشخیص غایت فعل وجود داشته باشد، علمی که بتواند غایت از اخلاق را برای ما مشخص کند. این بحث فلسفی بود و بحث قرآنی و روایی مرتبط با این مطلب



پیام مروی: آیا از نظر شما شروع بحث فلسفه از سطح دوم مناسب است؟

خیر! بحث من این است که معمولاً طلبه‌هایی که وارد حوره می‌شوند چون دیپلم دارند و ۱۲ سال درس خوانده‌اند، استعداد این را دارند که آرام آرام مباحث فلسفی حتی از پایه اول به آنها آموزش داده شود. البته منظورم این نیست که حالا شروع فلسفه آنها از کتاب *بدایة الحکمه* باشد. یادم هست چند سال پیش حوزه این برنامه را پیاده کرد که ظاهراً بخشی از آن، کتاب آشنایی با علوم اسلامی آقای مطهری بود، قسمت حکمت و فلسفه را در برنامه‌ها قرار داده بود. به نظر من می‌شود جوانی که ۱۲ سال درس خوانده، دیپلم گرفته از همان سال اول ورود به حوزه شروع به خواندن فلسفه کند. البته این بستگی به دید و اندیشه ما هم دارد، ما اگر بخواهیم این فرد را با یک ذهن استدلالی بار بیاوریم، باید از همان سال اول برنامه را بگذاریم. مثلاً در سال اول، آشنایی با فلسفه شهید مطهری را بگذارید و در سال دوم، بخش‌هایی از کتاب آموزش فلسفه، و در سال سوم، فلسفه مقدماتی آقای عبودیت را بگذارید که وقتی این طلبه وارد بدایه می‌شود به مشکل برخورد، چون کتاب بدایه، کتاب ابتدایی در فلسفه نیست، بلکه بنا به یک تعبیری خلاصه‌ای از اسفار است، چند کتاب فارسی را باید برای طلبه بگذاریم تا اول با این اصطلاحات آشنا شود. تازه اینها مباحث عمومی فلسفه است؛ بحث تخصصی در فلسفه که خیلی فراتر از این آموزش‌ها ست.

پیام مروی: پس نتیجه صحبت‌های شما این شد که طلبه در ابتدا به عنوان فلسفه عمومی، کتب را از آغاز شروع کند و بعد از آن قائل به تفصیل شویم؛ کسانی که می‌خواهند تخصصی کار کنند سراغ مباحث و کتب سنگین‌تر بروند و کسانی که قرار است در فقه

هم که کاملاً مرتبط با بحث فلسفه است. ما در روایات داریم که مؤمن حکیم است، رفتارش از روی حکمت است. حکمت، به معنای علم و عقل و معرفت است. حتی خوردن را ملاحظه کنید قرآن در مورد یک عده‌ای می‌فرماید: «يَا كُلُونْ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ» برخی در خوردن شان هیچ غایت و هیچ هدف بلند عاقلانه و حکیمانه ندارند، کاملاً در خوردن و خوابیدن تابع شهوت و وهم و خیال خود هستند و هیچ قصد عقلایی از خوردن ندارند. امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: «تَعْلَمُ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ أَوْ هَمَجٍ زَعَاغٌ أَتَّبَاعُ كُلِّ نَاعٍ» اگر کسی به دنبال این کمال نباشد با هر باد و طوفانی به این طرف و آن طرف کشیده می‌شود و استواری و استحکام لازم که یک مومن باید داشته باشد را ندارد.

پیام مروی: نظر شما درباره وضعیت فعلی آموزش فلسفه در حوزه چیست؟ آیا مناسب است یک طلبه‌ای که در پایه هفت با کتاب *بدایة الحکمه* شروع به خواندن فلسفه می‌کند، و بعد از یک سال، در پایه هشتم، آموزش این علم دچار فترت شود و در پایه ۹ و ۱۰ آموزش مباحث فلسفی را با کتاب نه‌پایه ختم کند؟ این وضعیت را چطور ارزیابی می‌کنید؟

یک وقت ما در حوزه، فراگیری عموم درس‌ها را ملاحظه می‌کنیم و یک زمانی تخصص مطرح می‌شود. اگر ما بخواهیم به فلسفه و یادگیری آن به دید تخصصی نگاه کنیم، طبیعی است که این روش، روش درستی نیست. یعنی اینکه شما ۷ سال در حوزه باشید و تازه از پایه هفتم، شروع به خواندن فلسفه کنید و قصد شما هم رسیدن به مطالب تخصصی فلسفه باشد، نه، این روش مناسب نیست. حالا بحمدالله در تهران و قم مراکزی هست که برنامه‌های خاصی در رشته فلسفه و کلام در سطح دوم و سوم گذاشته‌اند.



و اصول مجتهد شوند راهشان را جدا کنند.

بله برای کسانی که می‌خواهند وارد اجتهاد در فقه و اصول بشوند، اصلا برای آنها نه‌ایه علامه لازم نیست همان کتاب بدایه، آنهم به میزانی که برای فهم مطالب اصول فقه لازم است برای ایشان کفایت می‌کند.

پیام مروی: آیا کتاب بدایه و نه‌ایه، کتب آموزشی حساب می‌شوند و یا باید بازنویسی آموزشی بشوند؟ یعنی کتاب علامه به همین سبک و سیاقی که نوشته شده خوب است در حوزه خوانده شود؟ یا مطالب لازم است به قلم اشخاصی مثل جناب عبودیت بازنویسی شود و به عنوان متن آموزشی ارائه شود؟

من نیاز به تصرف در این دو کتاب نمی‌بینم، همین‌ها برای آموزش کافی است. ولی اگر ما به‌طور جدی بخواهیم کسی در فلسفه کار کند، کارگاه‌های آموزشی را باید در کنار آن بگذاریم. باید یک جلسه برای درس بگذارید و یک جلسه بحث کارگاهی داشته باشید که اینها بروند کار کنند و با اساتید مختلف بحث کنند، صحبت کنند و در مصادیق گوناگون، سوالات مختلف مطرح شود تا هم مطالب را بهتر هضم کنند و مهم‌تر اینکه از فلسفه چه استفاده‌ای می‌توان کرد؟ در بعضی از دانشگاه‌های دنیا در هر رشته‌ای که باشند، یک دوره فلسفه را می‌گذرانند برای اینکه ذهنشان عمق پیدا کند و آن روشمندی در علوم را فرا بگیرد، حتی در رشته پزشکی این را قرار داده‌اند.

نکته دیگر اینکه الان در دنیا بحث فلسفه‌های مضاف مطرح است. شما حوزه را ملاحظه کنید، فقه حوزه واقعا منبع حقوق است. اما چیزی که ما در اینجا کمبود داریم، مسئله فلسفه حقوق است. فلسفه حقوق از خود حقوق مهم‌تر است. حالا شما نگاه کنید در دنیا فلسفه ادبیات و فلسفه زبان هم مطرح هست. خلاصه آنکه فلسفه

ظرفیت برای استفاده‌های گوناگون دارد.

پیام مروی: به نظر شما آیا متون اصیلی مثل اسفار، شواهد الربوبیه و یا منظومه یا نه‌ایه لزومی دارد به زبان امروزی و ساده‌تر بازنویسی شود؟ چون برخی می‌گویند متن شواهد یا اسفار خیلی مغلق است و ما مطلب را که فهمیدیم و دقت کردیم دیدیم لازم نبود آن مطالب را با این عبارات پیچیده بیان کنند، می‌توانست این مطالب در قالب عبارات ساده‌تر بیان شود. آیا به نظر شما بازنویسی این کتب به زبان امروزی ضرورت دارد؟

لزومی در دست بردن به این کتب نیست. مشکل، عدم آشنایی با اصطلاحات است. کسی آمده در کلاس شواهد نشسته است که با ابتدایی‌ترین اصطلاحات فلسفه آشنا نیست. آن‌ها را باید در کتاب‌ها و کلاس‌های فارسی حتی قبل از بدایه، همراه با بکارگیری اساتید ورزیده و در ضمن داشتن کارگاه‌ها بیاموزند و حل کنند. خصوصا در کتب فلسفی و علوم معقول چون نسبت به علوم حسی، قدری نامأنوس ترند لازم است که قبل از ورود به این علوم، مقدمات ورود به آنها لحاظ شود. البته این سخن به معنای آن نیست که مطلقا با ویرایش کتب مخالفتی داشته باشیم، نه، این کتب مثل معادنی هستند که شما به قدر نیاز خودتان باید از آن برداشت کنید و به زبان روز حتی در بیرون از حوزه بیان کنید.

این بحثی است که در جاهای دیگر دنیا کار می‌شود که چگونه فلسفه برای مردم بیان شود و در زندگی مردم وارد شود. این یک امر ضروری است که حالا برخی از ما ممکنه از اسمش فرار کنیم، ولی واقع این است که ما داریم با فلسفه زندگی می‌کنیم. فلسفه یعنی سوال کردن، یعنی پرسش و پاسخ. این جزء ضروریات زندگی است. ادامه دارد...



نویسنده:
استاد محمد محمدی



مهارت ورزی در نگارش

مهارت طرح نویسی

مقدمه

یکی از مشکلاتی که بسیاری از جوانان به ویژه قشر طلاب با آن درگیر هستند ناتوانی در امر نگارش است؛ بسیاری از آنان وقتی قلم به دست می‌گیرند، قادر نیستند خواست‌های خود را به سهولت و بدون تشویش خاطر به رشته تحریر درآورند. کتب متعددی هم در این باره نوشته شده است ولی به نظر می‌رسد مشکل در جای خود باقی است و کسی با خواندن کتاب‌هایی نظیر «آیین نگارش» و یا «چگونه نویسنده شویم»، نویسنده نشده است.

برخی نویسندگی را فن و مهارت دانسته و توصیه می‌کنند که تنها راه رسیدن به آن نوشتن است و می‌گویند هر چه می‌توانی بنویس از نامه نویسی، خاطره نویسی، داستان و ... برخی دیگر راه رسیدن به نویسندگی را در مطالعه می‌دانند و سفارش می‌کنند که کتاب‌هایی مانند داستان‌های کوتاه و بلند، مطالب علمی و مقالات سیاسی، ادبی، اجتماعی و ... مطالعه کنند. و عده‌ای پا را از این فراتر گذاشته اصول و قواعد دستور زبان و درست نویسی را برای نویسنده شدن کافی می‌دانند و کتاب‌هایی نیز در این زمینه نوشته‌اند. حقیقت این است که نگارش حاصل دانش، تفکر و مهارت است. وقتی می‌خواهیم درباره موضوعی مطلبی را بنویسیم ابتداء باید

و آگاهی کافی در مورد آن موضوع را کسب نماییم سپس لازم است در اطراف آن مبحث خوب بیاندیشیم و سؤالات مربوط به آن را پاسخ دهیم و در مرحله آخر با یاری جستن از تجربیات نگارشی، برداشت خود را به رشته تحریر درآوریم. باید توجه داشت که نگارش وقتی صورت می‌گیرد که این سه عنصر (دانش، تفکر و مهارت) فراهم شوند. موفقیت در امر نگارش، همچون هر کار دیگر، نیازمند آگاهی و بهره‌گیری از روش‌های خاص آن است این دفتر براساس اصول صحیح روش‌های کسب آموزش نگارش با سه ویژگی مورد اشاره تهیه و تنظیم شده است

کسب علم و دانش

نگارش درباره هر موضوعی مستلزم کسب دانش مربوط به آن است. هر چه میزان مطالعه و کسب علم و آگاهی بیشتر باشد حاصل و نتیجه بهتری عاید ما می‌گردد. اساساً نویسنده در هر نگارشی علاوه بر دانش تخصصی مربوط به موضوع به دانش عمومی نیازمند است. دانش عمومی مانند شناخت فرهنگ، دین، ادبیات، تاریخ، هنر و ... نیازهای ضروری برای نوشتن هر مطلب حتی مقالات علمی است چرا که دانش عمومی فهم زبان مشترک بین نویسنده و خواننده را میسر می‌سازد.

روش فکر کردن در يك موضوع

شرح و توصیف یک مفهوم خاص می پردازد. مانند:

- عدالت در اسلام
 - توسعه و پیشرفت
 - اقیانوس
 - تاریخ مشروطیت
- نوشته استدلالی گونه دیگر از نوشتار است که در آن نویسنده به ذکر دلایل و مطالبی درباره اظهار نظر و عقیده ای می پردازد.. مانند:
- دعا امید را در انسان زنده نگه می دارد.
 - تاریخ؛ چراغ راه آینده بشریت است
 - پایبندی به ارزشهای دینی و اخلاقی، دوری از تجمل گرایی، مسئولیت پذیری، صداقت و صله رحم، از شاخصه های مهم در سبک زندگی اسلامی است.
- معرفی قرآن مجید با توجه به ویژگی های آن، بهترین روش ترویج دین اسلام است
- محور اصلی در نوشته های تفسیری، شناخت مفاهیم و موضوعات است و براساس آن نویسنده به تعریف و توصیف مفهوم و یا موضوع مورد نظر پرداخته و به شرح و بسط آن می پردازد.
- نوشته های استدلالی، حول محور نظریه و ایده نوشته می شود و به بیانی مبنای نگارش در این گونه نوشته ها، اظهار نظر نویسنده در موضوعی خاص است که نویسنده برای متقاعد کردن خواننده با ذکر دلایل و شواهد، به شرح و بسط عقیده مورد نظر خود می پردازد.
- طرح نوشته بنا به نوع نوشتار متفاوت است در نوشته های تفسیری از «طرح نوشته تفسیری» و در نوشته های استدلالی از «طرح نوشته استدلالی» استفاده می شود.

طرح نوشته تفسیری

ساده ترین روش برای نگارش «طرح نوشته تفسیری»، تهیه فهرستی از رؤوس مطالب است که می خواهیم درباره آن توضیح دهیم. بدین صورت که ابتدا فهرستی از رؤوس مطالبی که به ذهنمان می رسد بدون در نظر گرفتن تقدم و تأخر بر روی کاغذ نوشته سپس آن را بدقت می خوانیم تا اینکه هیچ مطلب مهمی از قلم نیفتد، آنگاه نکات اصلی را با توجه به اولویت و ارتباط معنایی به ترتیب شماره باز نویسی می کنیم. بعد از طرح نوشته به شرح و بسط هر کدام از رؤوس (فهرست) می پردازیم. بدین ترتیب مقاله و نوشته ما آماده می شود. لازم به ذکر است برای شرح و بسط می توان از مفاهیمی مانند: تعریف، تقسیم، توصیف، مقایسه و... که در بخش دوم به آن اشاره شده است استفاده کرد مثلاً برای طرح نوشته مقاله ای با موضوع «جنگ نرم»

ما اگر شیوه فکر کردن در یک موضوع را خوب یاد بگیریم و ذهن خود را متوجه موضوعی بکنیم، آن وقت است که می توانیم بنویسیم. اصولاً در هر موضوعی که می خواهیم بنویسیم، ابتدا باید آن موضوع را خوب بشناسیم (تعریف)، به ظرائف و دقائق آن توجه کنیم (تجزیه و تقسیم)، توصیف کاملی از آن داشته باشیم (توصیف)، با موضوعات و مفاهیم دیگر مقایسه کنیم (مقایسه)، دلایلی برای اثبات آن بیاوریم (استدلال) نیز شواهدی برای تأیید آن آورده (شواهد) و در نهایت علل و نتایج موضوع را بیان کنیم.

با یاد گرفتن این موارد می توانیم حرفی برای گفتن داشته باشیم و مطالبی درباره موضوع مورد نظر به نگارش درآوریم.

تمرین نوشتن

مهم ترین ضعف در آموزش نگارش پرداختن بیش از حد به مباحث تئوری و نظری است. در آموزش نگارش باید به همان اندازه که می خوانیم و می شنویم، بنویسیم. باید در باره مسائل و مباحث اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، فلسفی، علمی، هنری، تاریخی، فرهنگی و... مطالبی بنویسیم، تمرین کنیم و از نوشتن نهراسیم. و بدانیم که نوشتن فن و مهارت است همچون رانندگی و شنا کردن؛ با خواندن قواعد این دو نمی توان راننده و یا شناگر شد. باید خود را به آب سپرد تا شناگری قابل شد. پس باید نوشت و تمرین کرد و آن را جدی گرفت. «نوشتن یا نگارش عملی است که بشر بوسیله آن اندیشه هایش را مصور می کند به بیانی دیگر نوشتن نوعی رسانه مجازی برای انتقال اطلاعات است که با آن می توان مفاهیم و اندیشه ها را بیان و صورت بندی کرد، و یا آنها را پرورش و اشاعه داد..

گزارش، مقاله، نامه، داستان و... شکل های مختلف نوشته است. ثبت علوم و اطلاعات به منظور روشنگری زوایای مختلف آن و یا ابزار عقیده و نظر برای متقاعد کردن خواننده اهدافی است که در شکل های مختلف نوشته ها دیده می شود.

طرح اولیه نگارش

شروع نگارش مانند ساختن ساختمان به طرح اولیه و نقشه نیاز دارد. نوشتار همچون احداث بنا به نقشه و طرح اولیه نیازمند است. طرح نوشته، طرح اولیه و نقشه کلی نگارش مقاله، گزارش و کتاب است. با فراگیری طرح نوشته اولین گام مؤثر در نگارش برداشته می شود.

نوشته ها بطور کل به دو گروه «تفسیری» و «استدلالی» تقسیم می شوند. نوشته تفسیری گونه ای از نوشتار است که نویسنده به

می‌توان به موارد اشاره کرد.

تعریف جنگ نرم

تاریخچه جنگ نرم

تفاوت جنگ نرم با جنگ سخت

اهداف جنگ نرم

ابزارهای جنگ نرم

روش‌ها و تاکتیک‌های جنگ نرم

راه‌های مقابله با جنگ نرم

یکی دیگر از روش‌ها برای تهیه «طرح نوشته» استفاده از طرح

سؤال به فراخور موضوع است. پرسش‌ها می‌مانند:

چيست؟ چگونه است؟ کجاست؟ چه کسی است؟ کی ساخته

شده است؟ برای چیست؟ از کیست؟ چه قسمت‌ها می‌دارد؟ و ...

اصولا طرح نوشته‌ها با توجه به نوع نوشته و موضوع مختلف

است. مانند: ارائه گزارش از یک بازدید، شرح حال نویسی و ... در

اینجا به چند نمونه از طرح نوشته‌ها در موضوعات مختلف توجه

کنید:

• طرح نوشته مقاله ای درباره «شرح حال نویسی»

۱. تولد / زادگاه / پدر و مادر

۲. کودکی / نشو و نما / حوادث کودکی

۳. تحصیلات

۴. مهاجرت

۵. اساتید

۶. یاران و شاگردان

۷. تحول روحی و فکری

۸. آثار

۹. عقاید و افکار

۱۰. مرگ و ...

۱۱. و طرح مطالبی که از ویژگی‌های فرد مورد بحث است.

• طرح نوشته مقاله‌ای درباره جغرافیای تاریخی اماکن

۱. مشخصات و موقعیت جغرافیایی

۲. نام‌های متعدد در طول تاریخ

۳. پیدایش و قدمت

۴. دوره‌های مختلف

۵. دوره حاضر

• طرح نوشته مقاله‌ای درباره يك رویداد تاریخی، وقایع و

مناسبت‌ها

۱. زمان و مکان وقوع حادثه

۲. توصیف و شرح واقعه

۳. علت وقوع واقعه

۴. آثار و نتایج واقعه و حادثه

برای نگارش طرح نوشته در زمینه موضوع مورد بحث باید

خوب مطالعه نموده و اطلاعات لازم را به دست آورد. از طریق

مطالعه کتب و بررسی پیشینه آن و با مشورت اساتید مربوطه این

اطلاعات بیشتر می‌شود. باید توجه داشت هر چقدر اطلاعات ما در

باره موضوع مورد نظر بیشتر باشد این فهرست و طرح اولیه کامل‌تر

و جامع‌تر خواهد بود.

به‌طور کلی برای طرح اولیه به دو چیز نیاز است:

۱. مطالعه بیشتر درباره موضوع

۲. فکر کردن درباره موضوع

هر چقدر بیشتر درباره موضوع بیندیشیم و آن را به اجزاء و ابعاد

کوچک‌تر تقسیم کنیم فهرست نگارش ما بیشتر و بهتر خواهد شد.

به طرح نوشته‌های زیر که درباره موضوع خاص تهیه شده است

اگر با دقت توجه کنید در می‌یابید که با مطالعه بیشتر آن می‌توان

مطالب را عمیق‌تر و دقیق‌تر مورد بررسی قرار داد و در نتیجه مقاله

خود را غنی‌تر کرد.

• طرح نوشته مقاله‌ای با موضوع «توسعه و پیشرفت»

• تعریف توسعه یافتگی

• خاستگاه توسعه یافتگی

• مبانی توسعه یافتگی

• ابعاد مختلف توسعه یافتگی

• عوامل توسعه یافتگی در غرب

• شاخص‌های کمی و کیفی توسعه یافتگی

• کشورهای توسعه یافته

• طرح نوشته مقاله‌ای با موضوع «دعا»

۱. تعریف دعا

۲. جایگاه و اهمیت دعا با ذکر آیات و روایات

۳. نقش و تأثیر دعا در زندگی

۴. شرایط استجابت دعا

۵. موانع استجابت دعا

۶. انحاء استجابت

۷. زمان و مکان دعا



نویسنده: سیدرضا هاشمی

طلبه پایه ششم
مدرسه علمیه مروی

معرفی و نقد کتاب شرح خطبه فدک

اثر آیه الله آقامجتبی طهرانی رحمته الله علیه

معرفی کتاب «خطبه فدک»

۱- بخش اعظم متن کتاب برگرفته از ۱۷ جلسه سخنرانی مرحوم آیت الله حاج آقا مجتبی طهرانی (ره) در سالهای ۱۳۷۴ با محوریت شرح مختصر خطبه حضرت زهرا علیها السلام است و بخش اندکی از آن متعلق به سخنرانی ایشان در ایام فاطمیه سال ۱۳۸۷ می باشد. کتاب، متشکل از سه فصل می باشد، که به ترتیب عبارتند از ۱- سخنرانی حضرت ۲- محاجه حضرت با ابوبکر ۳- بازگشت به خانه. و در چاپ های جدید متن کامل همراه با ترجمه در بخش پایانی کتاب نیز درج گردیده است.

نکته حائز اهمیت این کتاب به لحاظ ساختاری این است که هر فصل با توجه به محتوا به بخش های مناسبی تقسیم بندی شده است و برای عبارات و بخش های هر فصل عناوین بسیار خوبی انتخاب گردیده است که قبل از خواندن ترجمه و شرح کوتاه آن، اصل مطلب به خوبی منتقل می گردد و به عبارت دیگر می توان گفت: مروری اجمالی بر فهرست کتاب منجر به اشتیاق کثیری برای خواندن کتاب می شود.

خطبه فدک در منابع شیعی مثل بحارالانوار، احتجاج، بلاغات النساء،

می بایست بنا بر وسع خود نسبت به نشر و گسترش مفاهیم این خطبه ها در جامعه تلاش داشته باشد تا خود و دیگران را از این معارف به حق الهی بهره مند سازد. در این میان موسسه مصابیح الهدی اقدام به انتشار کتاب «خطبه فدک» با تکیه بر بیانات حضرت آیت الله مجتبی طهرانی (ره) داشته است که در این نوشتار سعی می شود ضمن معرفی اجمالی کتاب مورد نظر، به برخی نقدهای وارد بر آن نیز اشاره شود.

مقدمه:

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و خاندان اهل بیت: به مناسبت های مختلف خطبه هایی ایراد فرموده اند که از معروفترین آن می توان به خطبه های غدیر، فدک، شقشقیه، خطبه عاشورایی امام حسین علیه السلام و خطبه حضرت زینب علیها السلام در شام اشاره نمود. خطبه هایی که هر کدام دارای اهمیت غیرقابل وصفی می باشد چندان که زبان از توصیف و شرح کامل آن ها قاصر است. ولی با این حال هر انسان متدین دغدغه مند و توانا



الشافی، دلائل الامامه، الطرائف، کشف الغمه و... آمده است اما شارح، ترجمه و شرح خطبه را بر اساس متن مندرج در کتاب شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید در ذیل نامه امام علی (علیه السلام) به عثمان بن حنیف انجام داده است که ابن ابی الحدید در این باره می‌گوید: «من خطبه را از طریق عامه نقل می‌کنم و به منابع شیعیان کاری ندارم.» که مراد وی کتاب «سقیفه و فدک» احمد بن عبدالعزیز جوهری می‌باشد.

۲- اساس کتاب، شرحی ما بین ترجمه و توضیح می‌باشد که به همین جهت از آن نمی‌توان به یک اثر مفصل و جامع یاد کرد. هر چند شارح در بخش‌هایی از کتاب همچون فصل دوم «محاجه حضرت زهرا (علیها السلام) با ابوبکر» توجه چندانی به ترجمه نمی‌کند و شیوه تمام شرح‌گونه را انتخاب می‌کند که از نظر نگارنده بهترین بخش کتاب محسوب می‌گردد. گرچه بدون اشکال هم نیست و در ادامه به اشکال مورد نظر اشاره خواهد شد. شارح دقت زیادی را در ترجمه خطبه انجام داده است به طوری که ایشان در کنار توجه به اختلاف عبارات در نسخه‌ها، احتمال متفاوت بودن مخاطب را نیز در ترجمه دخیل کرده است که به عنوان نمونه می‌توان به ترجمه و توضیح عبارت «تَسْتَجِیْبُوْنَ لِہِتَافِ الشَّیْطَانِ الْغَوِیِّ» در صفحه ۱۰۸ کتاب اشاره داشت که حضرت آیت الله مجتبی‌ی تهرانی (ره) این چنین بیان می‌کنند: «اگر فرض کنیم مخاطب حضرت سردمداران سقیفه باشد منظور از این جمله آن است که سردمداران سقیفه از ایشان تبعیت کردند و اگر منظور حضرت

کسانی که تسلیم خدعه‌ها و توطئه‌های از پیش طراحی شده سردمداران سقیفه شدند و با آن‌ها بیعت کردند، باشد، در این صورت حضرت، سردمداران سقیفه را به شیطان تشبیه کرده و بیعت کنندگان با آن‌ها را اشخاصی می‌داند که به خاطر هوای نفس از آن‌ها اطاعت کرده اند.»

۳- شرح و توضیح خطبه با تمسک بر روایات و آیات می‌باشد که شرح روایی خطبه در قیاس با شرح قرآنی از ظهور و بروز بیشتری برخوردار است، هر چند شارح بارها تأکید بر آن دارد که هریک از عبارات این خطبه از جنس قرآن است و مفاهیم و مضامین قرآنی را به کار گرفته و اشاره دارد و به جهت اهمیت این مطلب به چند نمونه از آن در این نوشتار اشاره می‌گردد.

❖ «من هرگاه این خطبه را می‌خوانم می‌بینم جملات آن از قماش آیات است هر جمله اش آیه‌ای است. یک وقتی این تعبیر را کردم که برای برخی ثقیل بود گفتم: اگر انسان ادعا کند پیکره حضرت زهرا (علیها السلام) پیکره‌ای است که اوصاف الهی از جمله کلام الله در آن بروز و ظهور نموده، ادعای اغراقی و گزافی نکرده است.» (صفحه ۳۶) ❖ «اما آن چه زیبا است این که هریک از عبارات این خطبه یا مفهوم آیه را به کار گرفته یا با مضمون آیه‌ای از قرآن کریم همراه است.» - (صفحه ۱۰۶)

❖ «چقدر این تعبیرات و استفاده حضرت از قرآن کریم در خطبه زیبا است و از معجزات آن حضرت به شمار می‌رود!» (صفحه ۱۵۱)

۴- حضرت آیت الله مجتبی‌ی تهرانی (ره) ضمن عدم اغراق دانستن آیه بودن

عبارات خطبه فدکیه، ادعایی دارد مبنی بر این که حضرت امیر (علیه السلام) الگوگیری‌هایی را از خطبه فدک داشته‌اند که در صفحه ۴۵ این چنین ذکر می‌گردد: «آدمی وقتی دقت می‌کند می‌بیند در بین ابناى بشر امیرالمومنین (علیه السلام) واقعاً خدای صحبت است حال سوال این است که آیا حضرت زهرا (علیها السلام) خطبه‌های امیرالمومنین (علیه السلام) را شنیده بود و از آن‌ها الگوگیری کرده بود؟ در اینجا مطلب تازه‌ای را می‌خواهم بگویم و آن این که علی (علیه السلام) این معانی را از حضرت زهرا (علیها السلام) گرفته بود.»

سپس ایشان در ادامه پاسخی را با توجه به ثقیل بودن این مطلب برای اذهان بیان می‌کند که بدین گونه می‌باشد: «تمام خطبه‌های علی (علیه السلام) بعد از وفات پیغمبر (صلی الله علیه و آله) است و علی (علیه السلام) در طول حیات پیغمبر یک خطبه هم ندارد. اما این عبارات را حضرت زهرا (علیها السلام) چند روز پس از وفات پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بیان کرده است این است سرّ آن احترامی که رسول اکرم به حضرت زهرا (علیها السلام) می‌گذاشت.»

همچنین در شرح عبارت "نصیر منکم علی مثل خزی المدی و وخز السنان فی الحشاء" مندرج در صفحه ۱۱۳ شاهد مثال دیگری را از الگوگیری حضرت امیر بیان می‌کند و می‌گوید: با خواندن این جملات انسان به یاد جملات نهج البلاغه در خطبه شقشقیه می‌افتد که امام علی (علیه السلام) می‌گوید: «فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلٰی مَا تَأْخُجُ فَصَبْرٌ وَفِي الْعَيْنِ قَدْ دُی وَفِي الْخَلْقِ شَجَا أَرَى ثِرَاتِي تَهْبَأُ» چقدر این جملات شبیه عبارات حضرت زهرا (علیها السلام) است! اگر کسی بگوید حضرت علی (علیه السلام) این عبارات را از حضرت

زهره علیه السلام گرفته حرف گزافی نزده است.

۵- ایشان در فصل دوم کتاب با عنوان محاجه حضرت با ابوبکر در صفحه ۱۶۱ به بیان دلیل مطرح شده از سوی علی بن فارقی استاد ابن ابی الحدید در عدم تصدیق حضرت زهره علیه السلام از سوی خلیفه اول می‌پردازد، دلیلی مبنی بر این که اگر امروز خلیفه اول بنا بر ادعای حضرت فدک را به او می‌داد، فردا می‌بایست ردای خلافت را بنابر ادعای حضرت به همسرش اعطا می‌کرد و از خلافت عزل می‌گشت.

سپس شارح خطبه در نقد علت بیان شده توسط استاد ابن ابی الحدید، می‌گوید: «اما اگر از من بپرسید می‌گویم این‌طور نیست زیرا بحث امروز و فردا نبود حضرت در همان روز به صراحت، مسئله غصب خلافت را هم مطرح کرد، اصلاً از نظر حضرت، فدک و خلافت به هم مربوط و متصل بودند نه دو مسئله جدا از هم.» حضرت استاد مجتبی‌تهرانی (ره) در ادامه روش اتخاذ شده خلیفه اول در مقابل استدلال‌های عقلی و شرعی حساب شده همراه با حالت تهاجم حضرت زهره علیه السلام نسبت به مردم را به بیانی شیوا و امروزی این‌گونه در صفحه ۱۵۶ توصیف می‌کند: «برای پایمال کردن حق، وارد شیوه‌ای می‌شود که من نامش را عوام مالی گذاشته‌ام. امروز هم با این شیوه روبرو هستیم گاه کسی حق دیگری را ضایع و به او تعدی و تجاوز می‌کند و بعد عده‌ای می‌آیند و به مظلومی که می‌خواهد حرفش را طلب کند می‌گویند: آقا از شما بعید است! این برخوردها شایسته شما نیست حالا این نفهمی کرده شما چرا

این‌طور تند برخورد می‌کنید؟!»

سپس ایشان در صفحه ۱۶۰ ضمن طبیعی دانستن چنین رفتارهایی از سوی بازیگران سیاسی و شیطان صفت‌ها در هر عصری، به تشریح شیوه‌های شیطانی اتخاذ شده می‌پردازد: «در این شیوه شیطانی، ظالم معمولاً از میان ادعاهای مظلوم چند ادعا را که قابل انکار و آن‌چنان مهم نیست انتخاب کرده و به آن‌ها اقرار می‌کند و بعد هم آرام آرام مسائل اصلی را به حاشیه می‌برد این سیاست شیطانی در هر عصری روی می‌دهد یعنی ظالم همیشه همه حقایق را انکار نمی‌کند چون در این‌صورت هر آدم معمولی هم می‌فهمد که او باطل است و در نتیجه او را از صحنه بیرون می‌کنند.»

البته شارح علت آمیختگی حکومت اسلامی صدر اسلام به چنین بازیگری و بند اندازی را رسوخ نکردن ایمان در قلوب می‌داند و از تأثیرگذاری عبارات آنان بر صمیمیت و صفای باطن آدمی سخن می‌گوید و مدعی می‌گردد که اصلاً صمیمیت و صفای باطن آدمی با این عبارات ظاهراً زیبا و باطناً شیطانی از بین می‌رود و گویی ظلمتی به سراغ آدمی می‌آید و منجر به کسلی می‌گردد.

۸- شارح جمع‌بندی خود را از مجموعه گفتارهای حضرت زهره علیه السلام در مواجهه با عوام فریبی‌های خلیفه اول در صفحه ۱۷۶ مختصراً این‌گونه بیان می‌کند: «حضرت زهره علیه السلام هم می‌گوید: شما زیر پوشش دین و مقدس بازی حق را پایمال می‌کنید و به علاوه به من تهمت هم می‌زنید امان از هنگامی که خلاف شرع

را در قالب شرع، و متشرع را خلاف کار و بالعکس، خلاف کار را متشرع جلوه دهند که در این صورت و علی‌السلام السلام.» ۹- آیت الله مجتبی‌تهرانی (ره) در بخش‌های مختلف شرح عبارات خطبه فدکیه اصرار دارد که همه ما می‌بایست نسبت به دین و حکومت دینی دغدغه داشته باشیم و هر لحظه باید به وضع خود بیاندیشیم تا مبادا راحت‌طلبی و حب نفسی که منجر به عقب‌نشینی جماعت انصار گشته است در ما هم ریشه بدواند و منجر به عدم ایستادگی در راه دفاع از نظام حکومت اسلامی گردد؛ چرا که ما می‌بایست به یاد داشته باشیم فقط به گروه انصار اختصاص نداشته است.

ایشان در ادامه ضمن طرح سوالات متعدد برای ارزیابی خود می‌فرمایند: «گروهی که در آن مجلس به عنوان مخاطب حضرت حضور داشتند به حکومت اسلامی حقیقی پشت کرده بودند آن هم برای لطمه خوردن به منافع شخصی و رفاه دنیوی به هر حال هر یک از ما باید بیاندیشد که وضعیت چگونه است و تا چه حد مصداق فرمایشات حضرت خواهد بود.» همچنین به مشاهدات عینی خود اشاره می‌دارد که چه مخلصان و متدینینی که از اول با انقلاب بودند اما بعد از مدتی روحیه‌های خود را از دست دادند و یکسره به دنبال مسائل مادی رفتند و تسلیم نفس شدند.»

البته ایشان در ذیل عبارت مندرج در صفحه ۹۶ بیان می‌کنند که حضرت اشاره به یک اصل تاریخی دارند مبنی بر آن‌که در تاریخ همواره پس از یک تحول

معمولاً افراد بی لیاقت خود را وسط معرکه می‌اندازند و فرصت طلبی می‌کنند و بیشترین لطمه را به حق و عدالت می‌زنند همان کسانی که چیزی از خود ندارند و این دسته پس از رحلت پیغمبر اکرم ﷺ از فرصت استفاده کردند و به صحنه بازگشتند.

۱۰- شارح پس از پایان شرح مختصر خطبه و اذعان به این که بسیاری از مطالب ذکر نشده است آخرین نکته را نسبت به هدف از ذکر این مباحث این چنین متذکر می‌گردد: « همه این مباحث مقدمه‌ای است برای نیل انسان به هدف از خلقت یعنی آدم شدن. "مکتب آدم ساز" تنها "مکتب اهل بیت" است و غیر از آن راهی وجود ندارد و الا چند متر زمین و حتی خلافت هم فی نفسه برای آنان پوچ است... اما با این انحرافات راه بشر به سوی خدا گرفته شد زیرا بدون علی و آل علی ﷺ کسی به خدا نمی‌رسد و این حقیقت را حضرت زهرا ﷺ می‌دانست که چنین از حق و حقیقت دفاع می‌کرد و حقایق را برای ثبت در تاریخ در این خطبه بیان می‌فرمود.»

برخی از نقدهای وارد بر کتاب:

۱- در کتاب حاضر با وجود آن که از روایات کثیری در شرح عبارات استفاده شده است و طبیعتاً با توجه به آن که مطالب از سخنرانی‌ها برگرفته شده است و در این مجالس ذکر منبع روایت کمتر و یا اجمالاً صورت می‌گیرد، شایسته بود مؤسسه مصابیح الهدی با در نظر گرفتن اهمیت منابع و اسناد روایات بر قوت محتوای کتاب بیفزاید و حتی متن کامل

روایات را در پاورقی‌ها درج کند. البته این انتقاد در بخش ترجمه عبارات آن نیز وارد است؛ چرا که هیچ ارجاعی به فرهنگ لغت‌ها، نه در متن اصلی و نه در پاورقی نشده است.

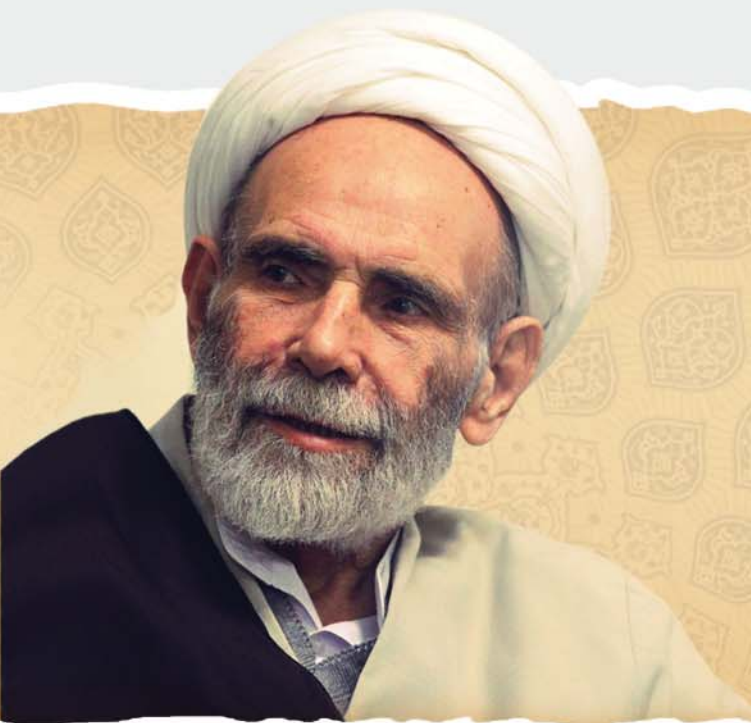
از نظر نگارنده مهم‌ترین انتقادی که به کلیات کتاب می‌توان وارد دانست "فقدان پاورقی‌های مناسب" اعم از منابع اسناد، توضیح اصطلاحات و غیره می‌باشد. امید است موسسه مذکور با برطرف کردن این ضعف و خلأ استفاده حداکثری را برای خوانندگان شرح خطبه فدک ایجاد کند.

۲- همانطور که در بخش ۴ اشاره شده است. فصل دوم کتاب دارای اشکالی می‌باشد و آن هم این که ایشان در صفحه ۱۵۵ استفاده‌ای را از جواب خلیفه اول می‌کند که بدین شرح می‌باشد:

« فَأَجَابَهَا أَبُو بَكْرٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَانَ... باید توجه کرد که چرا ابوبکر پاسخ می‌دهد؟ همان‌طور که در ابتدای خطبه گفته شد حضرت زهرا ﷺ پس از این که به مجلس وارد شدند و نشستند ابتدا حمد الهی کردند اَلْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أُنْعَمَ و سپس ذکر شهادت و توحید و نبوت و معاد و بعد مسئله رحلت پیامبر اکرم ﷺ و تا آخر خطبه و در هیچ جای خطبه هم خطاب ایشان به شخص خاصی نبود و در روایت هم آمده بود که ثُمَّ التَّفَثُّ إِلَيَّ أَهْلِ الْمَجْلِسِ یعنی سپس به حضار مجلس توجه کردند و در جای دیگر هم در ضمن خطبه حضرت فرمود أَنْتُمْ عِبَادَ اللَّهِ یعنی باز هم مخاطب را جمع قرار دادند، اما چرا ابوبکر پاسخ می‌دهد؟ علت پاسخگویی ابوبکر این است که اولاً آن حضرت مسأله

غصب فدک را مطرح کرد و ضمیر هم مرجع خودش را پیدا می‌کند. ثانیاً؛ حضرت مسأله غصب خلافت را مطرح کرد و در هر دو مورد اصلاً اشاره و کنایه هم در کار نبود، بلکه صراحت داشت که منظور کیست، ضمن آن که حضرت اشاره هم داشت که این‌ها از مهاجرین بودند که چنین کردند نه از انصار، پس معلوم می‌شود که چرا ابوبکر اقدام به پاسخ می‌کند.»

با توجه به عبارات مذکور، شارح ادعا می‌کند مبنی بر آن که تا آخر خطبه و در هیچ جای خطبه هم خطاب حضرت به شخص خاصی نبوده است ولی با کمال تعجب با رجوع به صفحه ۱۱۸ کتاب به خلاف این قضیه پی می‌بریم که عبارات حضرت این چنین می‌باشد: « أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ أَغْلِبَ عَلَى إِرْثِي؟ أَيُّ مُسْلِمَانِ آيَا مِنْ مَغْلُوبٍ شُومَ بَرِ ارْثِم؟ يَأَيُّنَّ أَيْ قُحَافَةً أَيْ كِتَابِ اللَّهِ أَنْ تَرِثَ أَبَاكَ وَلَا أَرِثَ أَيْ؟ أَيُّ پَسْرَابِي قُحَافَةَ آيَا دَر قُرْآنِ آمَدَه كِه تَوَاز پَدَرْت ارْث بَبِرِي وَلِي مِنْ اَز پَدَرْم ارْث نَبَرْم؟ ».



اشاره‌ای مختصر به زندگینامه آیت الله حاج آقامجتبی تهرانی (۱۳۱۶ - ۱۳۹۱)

با آنکه هنوز مدت زیادی از استفاضه این طلبه فاضل و جوان از محضر زعیم عالم تشیع، حضرت آیت الله العظمی بروجردی نگذشته بود، این مرجع کم نظیر رحلت کرد و بار هدایت امت را به دوش خلف صالح خویش چون حضرت امام خمینی (ره) نهاد. حال که امر خطیر مرجعیت متوجه حضرت امام شده بود، ایشان شاگرد فاضل خود، یعنی حاج آقا مجتبی تهرانی را مأمور به جمع‌آوری فتاوا و تنظیم اولین نسخه از رساله عملیه و مناسک حج خویش گردانید که در همان ایام به چاپ رسید و در دسترس مقلدان قرار گرفت.

حضرت استاد برای انجام این امر مهم، ضمن بهره‌گیری از دست‌نوشته‌های متعدد استاد خویش، با ایشان هم‌بحث شد و رساله‌ای دقیق و علمی آماده کرد که بعدها جزو دقیق‌ترین رساله‌های منسوب به امام خمینی (ره) مطرح شد. همه این امور در زمانی اتفاق افتاد که هنوز کمتر از بیست و پنج سال از عمر شریف حضرت استاد می‌گذشت.

ایشان علاوه بر یادگیری فقه و اصول در محضر استاد بی‌بدیل خود، چندین سال نیز از مشرب اخلاقی و عرفانی آن عارف کامل و

حضور یابد و سطوح عالی دروس حوزوی را نیز به اتمام برساند.

این عالم وارسته با جدیت و پشتکار بسیار، دروس سطح را به سرعت تمام کرد و در سنین نوجوانی به محضر علمی بزرگانی چون امام خمینی، مرحوم آیت الله العظمی بروجردی، آیت الله العظمی گلپایگانی و مرحوم علامه طباطبایی راه یافت.

در جدیت و پشتکار معظم‌له همین نکته کافی است که به فرموده خودشان، در زمانی که مشغول به دروس سطح بودند، دو مرتبه تمام وسائل الشیعه را مطالعه کردند تا برای شرکت در درس خارج آماده شوند.

ایشان با نبوغ و پشتکاری که از خود نشان دادند، در جوانی به درجه رفیع اجتهاد رسیده و به زودی توانستند از نزدیکان و خصیصین حضرت امام قرار گیرند. مقبولیت علمی ایشان نزد استاد خویش، به اندازه‌ای بود که حضرت امام به طلبه خوش‌فکر و جوان خود اجازه داد تا تقریرات و نوشته‌جات درس بیعتشان را جمع‌آوری کرده و به صورت یک اثر مستقل منتشر کند.

ایشان در همین ایام، کتاب مکاسب محرمه حضرت امام، همچنین دوجلد رسائل اصولی ایشان را تنظیم و منتشر کردند.

آیت الله مجتبی تهرانی در سال ۱۳۱۶ در خانواده‌ای از اهل علم، معرفت و شهادت در تهران به دنیا آمد. پدر ایشان مرحوم آیت الله میرزا عبدالعلی تهرانی، از شاگردان مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، فقیهی مجاهد و عارفی سترگ بود که در زمان تاریک حکومت پهلوی اول، با همراهی و رفاقت مرحوم آیت الله شاه‌آبادی بزرگ، به اقامه جماعت در مسجد جامع بازار تهران مشغول بود و در امر تربیت نفوس مستعد و راهنمایی سالکان الی الله تعالی اهتمام ویژه داشت. وی طبق رسم تمامی خاندان‌های علم و معرفت، تحصیل در علوم دینی و اشتغال به علوم حوزوی را از دوران کودکی آغاز کرد و در امر تحصیل علوم، جدیت فوق‌العاده‌ای داشت.

ایشان با هدایت و ارشاد والد بزرگوار خود، برای مدت چهار سال به مشهد مقدس مهاجرت کرد و در سایه الطاف حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) مشغول به گذراندن سطح گردید و از محضر اساتید برجسته‌ای چون ادیب نیشابوری بهره برد.

سیس به قم مهاجرت کرد تا در حوزه نوپای آن دیار، که به تازگی تمامی اهل علم جهان تشیع را به سوی خود جذب می‌کرد،



گمنام و مؤثر به تربیت نیروهای جوان و کارآمد برای انقلاب اسلامی پرداختند لذا جلسات درس خارج ایشان مملو از طلاب سطوح عالی بود که برای انجام وظیفه به تهران آمده بودند و از فضای علمی قم فاصله داشتند. این جلسات آن قدر مفید و کم نظیر بود که بسیاری از فضلا را به خود جذب کرد و حسرت دوری از فضای علمی قم را به رضایت و شکرگزاری شرکت در این جلسات علمی تبدیل نمود.

از طرفی دیگر، جلسات عمومی اخلاق و معارف اسلامی که قبل از انقلاب نیز برپا بود و از سال ۱۳۵۶ به طور منظم و هفتگی دایر می‌گردید، مأمّن بی نظیری برای بسیجیان مخلص حضرت روح‌الله و سکوی پرشی برای دلدادگان و حیات‌یافتگان انقلاب اسلامی بود که تازه از زیر یوق جهالت ستم‌شاهی‌هایی یافته و به نور حکومت الهی منور گشته بودند و بی صبرانه و مشتاقانه به دنبال معارف عمیق اسلام بودند.

آن استاد فرزانه در دی سال ۱۳۹۱ و در سن ۷۷ سالگی دار فانی را وداع گفت.

منبع: به نقل از خبرگزاری جمهوری

اسلامی، چهارشنبه، ۱۳ دی سال ۹۱

برخی مقاطع زمانی به دلیل ممانعت حکومت جور، تعطیل می‌شد، همچنین حضور در بازار تهران و هدایت و رهبری مردم کوچه و بازار، از اهمّ فعالیت‌های معظم‌له پیش از انقلاب بود. حضور عادی آیت الله تهرانی در تهران و فعالیت‌های مخفی ایشان در راهنمایی و رهبری مجاهدان انقلابی، آن قدر مفید و مؤثر بود هنوز هم برکات آن در میان اهالی تهران، باقی و جاری است، که بعد از مدت‌ها سر تا کیدهای حضرت امام مبنی بر مراجعت ایشان به تهران را روشن ساخت. عنایت ویژه حضرت امام به تهران موجب شد که حضرت استاد، تا امروز در عاصمه جهان تشیع بماند و نعمتی بی‌بدیل برای اهل این دیار باشد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و با آغاز ولایت و زعامت حضرت روح‌الله، همچنین با توجه به سوابق درخشان و مراودات حضرت استاد با امام امت، انتظار می‌رفت که ایشان یکی از مسؤولین نظام اسلامی شده و گوشه‌ای از بار این انقلاب را به دوش بکشند. اما بنا به فرموده خودشان، ایشان با دعا به درگاه خدای متعال و توسل به حضرات معصومین، خود را از قبول مسئولیت‌های آشکار کنار کشیدند و با حضور در صحنه نیروسازی برای انقلاب، همچنان به صورت

عالم ربانی سیراب گردید و با دیدگاه‌های اجتماعی و سیاسی امام امت به خوبی آشنا شد.

این استضاءه از خورشید حیات بخش امام و دیگر اولیای الهی ادامه داشت تا آنکه جرقه‌های بیداری اسلامی ملت ایران زده شد و امام خمینی از کشور تبعید شد. بعد از این واقعه دردناک، حضرت آیت الله تهرانی نیز سه سال بعد، به نجف رفت تا هم سیر معنوی خود را در سایه فیوضات امیرالمؤمنین (علیه السلام) و دیگر ائمه هدی: تکمیل نماید و هم از تربیت استاد خویش بی بهره نماند. اما این معیت زیاد طول نکشید و حضرت امام به ایشان امر کردند که به ایران برگشته و در تهران حضور داشته باشند. لذا ایشان در سال ۱۳۴۹ به زادگاه خود بازگشت و به کارهای مهم و بر زمین مانده مشغول شد.

حضرت استاد از زمان بازگشت به تهران، تا پیروزی انقلاب شکوهمند امامت و ولایت در ایران، ضمن اقامه جماعت در مسجد جامع بازار، تدریس سطوح عالی خود را در مدارس علمیّه تهران آغاز کردند و تربیت و هدایت جوانان انقلابی را به دست گرفتند. از جلسات بسیار محرمانه با برخی انقلابیون فعال گرفته تا جلسات عمومی اخلاق که در



اخبار مدرسه

خبرهای معاونت پژوهش

بخشی از مهمترین برنامه‌های جاری معاونت پژوهش

الف- برنامه‌های آموزشی:

۱) دوره آموزشی پژوهشی امامت‌شناسی . وسط استاد: میرزا

محمدی

اهداف دوره:

- ◀ تبیین مباحث امامت به عنوان محور اصول اعتقادات تشیع
- ◀ خارج ساختن مباحث معرفتی امامت شناسی از مهجوریت
- ◀ توانمند سازی طلاب در دفع شبهات اعتقادی با تکیه بر محور امامت.

۲) آشنایی با عناصر داستان و نقد رمان ؛ توسط استاد: احمد

شاکری

اهداف دوره:

- ◀ آشنایی طلاب با فضای ادبیات داستانی؛
- ◀ آگاهی طلاب از خلأهای موجود برای کار در عرصه ادبیات داستانی و نیز اطلاع از میزان ضرورت کار حوزویان در این عرصه؛
- ◀ زمینه‌سازی و ایجاد فضای احساس نیاز در طلاب برای راه‌اندازی دوره‌های آموزشی آشنایی با ادبیات داستانی و فهم و نقد داستان؛
- ◀ ایجاد زمینه مناسب برای افزایش انگیزه طلاب جهت قلم‌زنی در عرصه ادبیات داستانی و توانمندی نقد روشی و مبنایی و محتوایی در حوزه داستان‌نویسی؛

ب- برنامه‌های ترویج فرهنگ پژوهش

۱) تولید نشریه علمی - فرهنگی؛

نشریه فعلی با عنوان پیام مروی در قالب فصلنامه منتشر خواهد شد که به خواست خدای متعال تا پایان سال تحصیلی جاری در نظر است ۳ شماره از آن به مرحله انتشار برسد.

۲) راه اندازی سایت معاونت پژوهش؛

۳) تشکیل گروه مجازی پژوهشگران حوزه علمیه مروی در شبکه پیام‌رسان ایتا؛

۴) مسابقه طراحی و تولید نشریه؛

ب- برنامه‌های تولید علم

۱) اجرای پروژه احیای مفاخر مدرسه علمیه مروی

اهداف طرح:

- ◀ معرفی عالمان ربانی و تعظیم و تکریم تراث علمی مدرسه فخریه مروی؛
- ◀ معرفی الگوهای علمی و پژوهشی مدرسه فخریه مروی؛
- ◀ انگیزه بخشی پژوهشی به اساتید و طلاب در قالب معرفی آثار علمی پیشینیان؛
- ◀ آشنایی با مهارت شرح حال نگاری به عنوان یک مهارت بنیادین پژوهشی که خاستگاه علومى چون رجال و تراجم نویسی و تاریخ اسلامى است.



معاونت پژوهش به منظور شناسایی و احیای شخصیت معنوی و علمی اساتید، متولیان و مفاخر حوزه علمیه فخریه مروی، حسب امر تولیت معظم حضرت آیت‌الله تحریری (دام ظلّه) از مهرماه سال جاری اقدام به اجرای پروژه احیای شخصیت‌ها و مفاخر حوزه علمیه مروی نموده است. گستره طرح پروژه مورد نظر شامل بررسی زندگی‌نامه، آثار و تألیفات، مکتب فکری و علمی، خدمات و شاگردان، سیره عملی و اخلاقی، و تأثیرگذاری هریک از مفاخر آن حوزه در تحولات اجتماعی و سیاسی عصر خود می‌باشد.



برنامه‌های آینده معاونت تهذیب:

- ۱) طرح شناسایی مبلغان فعال و علاقه‌مند به امر تبلیغ جهت برنامه‌های پیش‌بینی شده؛
- ۲) برگزاری کارگاه‌های تبلیغی در حوزه‌های کلاس‌داری، منبر و روضه‌خوانی، تبلیغ نوین و...؛
- ۳) اعزام جهادی مبلغان به مناطق محروم؛
- ۴) برگزاری کارگاه‌های مشاوره در موضوعات مدیریت تحصیلی، کنترل غرایز و احساسات، ازدواج و همسر‌داری، تربیت فرزند، رفاقت و دوستی و...؛
- ۵) سرکشی و ارتباط با خانواده‌های طلاب معیل؛
- ۶) مراسم عمامه‌گذاری به دست پر برکت مقام معظم رهبری (مدظله)؛
- ۷) برگزاری جشن تلبیس در مدرسه؛
- ۸) برگزاری جلسات و محافل قرآنی حفظ، قرائت، مفاهیم و تفسیر؛
- ۹) برپایی غرفه تبلیغی با موضوعات مشاوره و قرآن، بیان احکام و پاسخ به شبهات در بازارچه مروی؛
- ۱۰) برپایی همایش خانواده و تقدیر از همسران صبور و همراه طلاب محترم؛
- ۱۱) سرکشی به حجرات و پی‌گیری امور اخلاقی و نیازمندی‌های معنوی طلاب و... .

تاکنون با برگزاری جلسات متعدد و تشکیل کارگروه مورد نظر از بین طلاب محترم مدرسه علمیه مروی، طرح شناسایی دو تن از شخصیت‌های فاخر این مدرسه به نام‌های مرحوم ملاعبدالله زنوزی (والد مرحوم ملاعلی مدرس زنوزی) و مرحوم میرزا ابوالقاسم کلانتر در دستور کار قرار گرفته است.

اعضای کارگروه‌ها عبارت‌اند از آقایان: علی شیبانی، علیرضا لعل‌آب‌دار، علی امیریور، حمیدرضا غمکش ورمزیاری، سید مصطفی قلعه‌نویی، فرزین مرسلی، مصطفی رشیدی، داود ذوالفقاری. به گزارش دبیر اجرایی کارگروه احیای مفاخر، کارگروه اول با عنوان کارگروه احیای شخصیت مرحوم ملاعبدالله زنوزی با برگزاری بیش از سه جلسه هم‌اکنون در مرحله گردآوری منابع، هماهنگی، گفتگو و مصاحبه با برخی از بزرگان و تهیه طرح برنامه پروژه مورد نظر قرار دارد و بحمدالله قسمت قابل توجهی از منابع در خصوص آن مرحوم را گردآوری و بعضاً خریداری نموده است.

خبرهای معاونت تهذیب

فعالیت‌های معاونت تهذیب و تبلیغ مدرسه علمیه مروی، در سه حوزه مشاوره و خانواده، تبلیغ و اخلاق، و قرآن و سنت در حال انجام است.

بخشی از مهمترین فعالیت‌های انجام شده تاکنون:

- ۱) راه‌اندازی اتاق مشاوره با بهره‌مندی از اساتید مجرب در حوزه‌های روان‌شناختی، خانواده، ازدواج، تحصیلی، اخلاق، تربیت فرزند و ارائه مشاوره به ده‌ها نفر از طلاب محترم؛
- ۲) راه‌اندازی فاز اول طرح استعدادسنجی علمی و شغلی طلاب مدرسه مروی (ویژه طلاب پایه ششم)؛ (طرح مذکور توسط دکتر حجت‌الاسلام و المسلمین حسینی نژاد برگزار می‌گردد.)
- ۳) پیگیری تلبیس طلاب محترم و برگزاری جلسه با مسئولین محترم استان و اخذ اجازه برای برگزاری کارگاه‌های تلبیس اختصاصی در خود مدرسه؛
- ۴) برگزاری کارگاه آموزشی اصول و فنون مرثیه‌نمایی؛
- ۵) ارائه خدمات جهت اعزام طلاب و کارکنان مدرسه به مراسم پرفیض اربعین حسینی؛
- ۶) راه‌اندازی کانال اطلاع‌رسانی تهذیب در پیام‌رسان سروش و بارگذاری مطالب اخلاقی و معنوی.



روایت‌گری و داستان‌نویسی در حوزه‌های علمی مصاحبه با احمد شاکری

احمد شاکری (متولد ۱۳۵۳، تهران) نویسنده و منتقد ادبی و عضو هیئت علمی گروه ادبیات اندیشه پژوهشکده فرهنگ و مطالعات اجتماعی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، از منتقدان جدی ادبیات داستانی پس از انقلاب است.

سوابق حوزوی

طلبه حوزه علمیه مروی تا سال ۱۳۹۶
اتمام دروس سطح و اشتغال به دروس خارج

سوابق فعالیت‌های ادبی

- سردبیری سابق فصل نامه قلم
- عضو سابق هیئت مدیره انجمن قلم ایران
- تدریس چندین دوره عناصر داستان و داستان نویسی
- عضو سابق شورای سردبیری ماهنامه ادبیات داستانی
- عضو شورای سردبیری ماهنامه ادبیات داستانی
- عضو هیئت داوری در چندین جشنواره از جمله 'شهادت غنی پور' قلم زرین؛
بیسیج دانشجویی؛ جایزه ادبی اصفهان؛ قصه‌های قرآنی و ...
- نقد فیلم‌های مطرح سینمای ایران در مطبوعات
- نقد داستانها و رمانهای معاصر در مطبوعات

مهمترین آثار:

سرزمین پدری (مجموعه داستان)
بازتاب (مجموعه نقد پنج رمان: آتش بدون دود، من او، کشتی پهلو گرفته،
در جستجوی من، شیدا)
عریان در برابر باد (رمان)
نفس (مجموعه داستان)
باران نیمروز (مجموعه داستان)
جستاری در اصطلاح‌شناسی و مبانی ادبیات داستانی دفاع مقدس
انجمن مخفی (رمان)

جوایز دریافتی:

• اعطای جایزه قلم زرین در بخش داستان به رمان انجمن مخفی، شناخته شدن
به عنوان کتاب سال در سال ۱۳۸۷ و رمان برگزیده کتاب سال در هشتمین جشنواره
کتاب سال شهید حبیب غنی پور
• جستاری در اصطلاح‌شناسی «اعطای جایزه قلم زرین در جشنواره نشان دهخدا و
انتخاب کتاب و مبانی ادبیات داستانی دفاع مقدس در هجدهمین همایش کتاب
سال حوزه به عنوان اثر شایسته تقدیر

دکتر احمد شاکری عضو هیأت علمی گروه ادبیات اندیشه پژوهشگاه در مصاحبه با رسانه انقلاب، پیرامون نقش روحانیت در نویسندگی سخنانی ارائه کرده است که بخش اول این مصاحبه را در این شماره می‌خوانیم.
از اینجا شروع کنیم که خیلی‌ها ورود طلاب و روحانیت را به عرصه داستان‌نویسی مدرن مقایسه می‌کنند با حافظ و سعدی و اگر بخواهند داستانی‌ترش کنند با آقاجفی قوجانی در "سیاحت شرق" مقایسه می‌کنند. می‌گویند این ادامه همان حرکتی است که در تاریخ بوده است و چیز جدیدی نیست. اما از نظر فرم کار و ویژگی‌هایی که داستان‌نویسی مدرن دارد طبیعتاً یک سری تفاوت‌ها وجود دارد. در ابتدای بحث می‌خواستم ببینم این نوع نگرش به نوشتن طلاب را شما قبول دارید؟

در ابتدا لازم هست تشکر کنم از توجه مجموعه شما و دوستانتان به این موضوع. در طول سالیانی که در حوزه ادبیات داستانی بوده‌ام و اخبار و رویدادهای علمی و پژوهشی و حساسیت‌های رسانه‌ای را دنبال کرده‌ام، این شاخه یعنی ادبیات طلاب و به خصوص داستان‌نویسی طلاب را کمتر دیده‌ام که مورد توجه قرار بگیرد. اگرچه بعضاً دوره‌ها و جشنواره‌ها و کتاب‌هایی از این طیف وجود دارد. اما یک برابری و بررسی تحلیلی درباره نحوه شکل‌گیری، آسیب‌ها، نقاط قوت و تاریخچه این موضوع کمتر مورد بحث واقع شده است.

از نظر تاریخی به نظر می‌رسد روایت‌گری در حوزه‌ها یک سبقه تاریخی دارد که کهن هست و دوره جدید از نظر مقایسه با این تاریخ یک دوره ی پسینی محسوب می‌شود. اما به نظر می‌رسد این قیاس در شناخت واقعیت فعلی ادبیات داستانی طلاب، همان مقداری که قیاس دوری است به همان اندازه، قیاس ادبیات داستانی نوین ما با ادبیات پیش از دوره مشروطه، قیاس کارآمدی نیست. دلیلش هم این است که در

تحلیل تاریخچه ادبیات داستانی معاصر بعد از مشروطه، ما در زمینه رویکردها و خصوصیت‌ها، به لحاظ متنی و فرمی و حتی گرایش‌های اصولی در مکاتب ادبی عموماً واردکننده و مصرف‌کننده و ترجمه‌کننده ادبیات داستانی غرب بوده‌ایم. به تعبیری سنت ادبی ما به خصوص در حوزه داستان‌نویسی به ادبیات امروز ما وصل نشده است.

بسیاری از مشکلات امروز ما در این حوزه از همینجا ناشی می‌شود. ورود غالبی که در بستر فکری و فرهنگی غرب تولید شده است، به صورت دقیق نقد نشده است، واکنش ما منفعلانه بوده و در نتیجه با مشکلاتی روبرو شده‌ایم. ادبیات داستانی طلاب هم دقیقاً از همین قاعده پیروی می‌کند. بلکه آن چیزی که تحت عنوان داستان‌نویسی طلاب راه افتاد عموماً بعد از انقلاب و با اندک رونقی در سال‌های اخیر هست. یعنی اگر مقداری عقب بروید غیر از آقای جواد محدثی و تک‌چهره‌هایی مثل او که آن‌ها هم نوعاً داستان به معنی مدرن آن نمی‌نوشتند، چقدر چهره می‌توانید پیدا کنید؟ لذا ادبیات داستانی میان طلاب با یک تأخیر قابل توجهی از داستان‌نویسی مدرن در تاریخ ادبیات ما شکل گرفت. پس به نظرم این قیاس ما را به نتیجه نمی‌رساند و بلکه شاید ما را از تحلیل واقعیت‌های موجود در داستان‌نویسی طلاب منحرف هم بکند.

در همین زمینه به مرور یک سری داستان‌نویسان هم آمدند و طلاب را آموزش دادند. یک سری مدارس در قم و دیگر مکان‌هایی که نزدیک به حوزه‌های علمیه بود تأسیس شد تحت عنوان مدارس هنری. به تعبیر من یک جنبشی راه افتاد که طلاب گرایش زیادی به سمت داستان‌نویسی پیدا کردند. کارهایی منتشر شد که به نظر رسید این آثار از جهت فرمی مقداری تعلق خاطر به کارهای غربی در آن‌ها دیده می‌شود. از یک طرف هم اگر دقیق‌تر بشویم انگار چون کار توسط یک طلبه و روحانی نوشته می‌شد که اشراف بیشتر روی موضوعات داشت و شاید درک بهتری از اطرافش داشت و به عنوان متون دست اول هم کارهای غربی را مطالعه کرده بود، به یک سری مرزهایی در این آثار نزدیک شدند که شاید برخی داستان‌نویسان مذهبی نزدیک نمی‌شدند. این را برای واضح‌تر شدن قضیه می‌گویم. گاهی یک سری روابط و نکات طوری پرداخت شدند که شاید در مواردی اگر یک رمان را از یک طلبه مطالعه کنید در نگاه اول نتوانید تشخیص بدهید که نویسنده‌اش یک طلبه بوده است. این را چطور ارزیابی می‌کنید؟

تا حدودی با این مطلب شما موافق هستم که در داستان‌نویسی طلاب هم انحراف‌هایی چه از نظر شکلی و چه محتوایی به وجود آمده است. همانطور که در ادبیات داستانی ما هم این مورد وجود

دارد. اما برای اینکه به این موضوع برسیم به نظر می‌آید در ادامه پرسش نخست شما و پاسخ بنده باید نکاتی را اضافه کرد.

اگر این گسست را بین اکنون و گذشته ادبیات داستانی بپذیریم و اینکه این گسست به طریق اولی چون هم تأخر زمانی‌اش بیشتر است و هم عمق شکافش بیشتر است در ادبیات داستانی طلاب وجود دارد، این گسست باید به یک نقطه عطفی می‌رسید که می‌توان گفت پیروزی انقلاب اسلامی است. یعنی آنقدر که پیروزی انقلاب اسلامی در داستان‌نویسی شدن و حرکت طلاب به سمت ادبیات داستانی مؤثر بود حتی در کلیت ادبیات داستانی کشور مؤثر نبود. پیش از انقلاب جریان‌های متعدد لیبرال و چپ می‌نوشتند. حتی برخی معتقدند که اتفاقاً نمونه‌هایی از بهترین آثار داستانی مدرن مربوط به قبل از انقلاب است. یعنی رونقی که ادبیات داستانی در دهه چهل داشت هیچگاه تکرار نشد. من به این معتقد نیستم ولی حداقل طیف روشنفکر خودشان به این معتقد هستند که دهه ۸۰ به بعد دهه رکود ادبیات است. چهره‌هایی مثل هدایت و چوبک و حتی محمود و گلشیری و... دیگر وجود ندارند. لذا نکته من این است که آن اتفاقی که با انقلاب اسلامی در تحول ادبیات و شکل‌گیری ادبیات جدید رخ داد به مراتب در حوزه‌های علمیه خیلی بیشتر بود تا در کلیت ادبیات داستانی ما.

چطور می‌شود که مبدأ شکل‌گیری داستان‌نویس، انقلاب اسلامی است ولی نتیجه آن خیلی با خودش تناسبی ندارد؟

حال نکته این است که ما معتقدیم انقلاب ما از نظر جهت و غایت، هدف، ارزش‌ها و مبانی انقلابی اسلامی بود. رهبری روحانیت و مرجعیت و امام را داشت. شرکت‌کنندگان در آن افرادی بودند که خواهان تشکیل حکومت اسلامی و ارزش‌های اسلامی مثل عدالت، استعمارستیزی و اصلاح امور به سمتی که جامعه اسلامی شود، بودند. سوال بزرگی که در اینجا پدید می‌آید این است که چطور می‌شود مسبب شکل‌گیری دوره جدید، انقلاب اسلامی است ولی مسبب خیلی تناسبی با این سبب ندارد؟ یعنی چطور می‌شود که مبدأ شکل‌گیری داستان‌نویس انقلاب اسلامی است ولی نتیجه آن خیلی با خودش تناسبی ندارد؟ چون اصلاً این ایده که باید داستان به حوزه‌ها برود را انقلاب مطرح کرد. قبل از انقلاب و حتی بعد از آن یک نوع گرایش پرهیزکننده جدی در حوزه‌ها نسبت به هنر و به خصوص هنرهای نوین مثل سینما و داستان وجود داشته و همچنان هم وجود دارد. این گرایش پرهیزی دلایلی دارد مثل اینکه برخی از مدرسان علوم معقول، ورود طلبه‌ها و شاگردان علم معقول خود را به حوزه‌های خیال و هنرهای خیال‌انگیز ممنوع می‌دانند به دلایلی که خودشان مطرح می‌کنند.

برخی اساساً اعتمادی به این زمینه ندارند و آن را فاسد و مفسد و ضال و مضل می‌دانند. به خصوص به دلایلی که قبل از انقلاب بود. چون قبل از انقلاب فضای سینمای ما به شدت فاسد بود. هنوز هم تا حدودی فاسد است. حوزه ادبیات داستانی ما فاسد بود و هنوز هم در برخی از محافل فساد در آن وجود دارد. دلیل دیگر این است که شاید این حوزه‌ها را به نحو دقیقی نمی‌شناختند. یعنی منتقدین سینما، سینما نرفته بودند؛ منتقدین داستان، داستان نخوانده بودند. مثلاً مقام معظم رهبری می‌گفتند: «من در دوران طلبگی که در آن زمان خیلی معمول نبود طلبه‌ها رمان بخوانند، من رمان را لای روزنامه‌ای می‌پیچیدم که مخفیانه آن را بخوانم.»؛ یعنی معدود از طلاب روشنفکر به دنبال رمان خواندن بودند. ضمن اینکه تلقی‌هایی وجود داشته است. مثلاً وقتی شهید مطهری از صادق هدایت یاد می‌کند این را ذکر می‌کند که می‌گویند خواندن داستان‌های هدایت و به خصوص «بوف کور» موجب شده جوامع به سمت خودکشی روی بیاورند. خوب چنین نمونه‌هایی در ادبیات ما تبلیغ می‌شد. بازخوردش هم این بود که حوزه پرهیز می‌کرد.

این انقلاب اسلامی بود که فضای جدید، مخاطب جدید، نویسندگان جدید پدید آورد. اصلاً حضور جدیدی را برای روایت معرفی کرد. جایگاه زن فرق کرد. قهرمانان دینی وارد شدند. غایت و هدف ادبیات، اهداف و صدور انقلاب به نحو جهانی، ثبت خاطرات انقلاب و وقایع تاریخی و... اتفاقاتی بود که با انقلاب رخ داد. ولی سوال این است که چنین سبب نورانی چرا موجب نورانیتی به وزان خودش نشد؟ در ادبیات انقلاب اسلامی و دفاع مقدس هم وقتی این نور پرفروغ روی ادبیات ما افتاد، ادبیات پرفروغی را ایجاد

نکرد. اینکه می‌گویند ادبیات در شأن دفاع مقدس نداریم همین است. فرض کنید یک چراغ پرفروغی دارید که روی یک کاغذ چرکی افتاده است. آن را روشن کرده ولی نه آنقدر روشن. هنر روایی و داستانی ما باید آئینه‌ای باشد که وقتی به آن نگاه می‌کنیم مثل این باشد که به خورشید نگاه کرده باشیم.

حالا چه رسد به اینکه برخی

روایت‌ها آن نور را هم

ظلمت تعریف

می‌کنند. مثلاً

ادبیات سیاه و

به تعبیری ضد جنگ اینطور است. خوب چرا؟ دلیلش باید بررسی شود.

پس بعد از انقلاب بود که ادبیات در حوزه رونق پیدا کرد. اصلاً اینکه چرا بعد از انقلاب ادبیات وارد حوزه شد، خودش یک مبنایی دارد. یعنی ادبیات بدون دلیل وارد حوزه نشد. خود مقام معظم رهبری می‌فرمایند هیچ اندیشه‌ای ماندگار نمی‌شود مگر اینکه در قالب هنر دربیاید. خوب این فهم تقریباً در قاطبه دولتمردان و اهالی فرهنگ وجود داشت که انقلاب، هنر می‌خواهد و البته هنری که در خدمت انقلاب باشد. این نکته هم برای همه به عنوان پیشفرض وجود داشت که ما هنری متناسب با انقلاب می‌خواهیم. هنر انقلاب اسلامی به تعبیری هنر انقلابی و اسلامی است. نمی‌تواند ضد اسلام و انقلاب باشد. در هنر دفاع مقدس باید هنر دفاع مقدس حضور داشته باشد. هنر دفاع مقدس نمی‌تواند بر ضد تقدس شمشیر بکشد.

اولین پرسشی که الآن از لحاظ نظری جدی‌تر شده است ناظر به ماهیت این ادبیات است. این ادبیات حالا چه هست؟ این سوال خیلی بزرگ و پیچیده‌ای است. تا الان هم به ماهیت ادبیات دینی و ادبیات دفاع مقدس و انقلاب اسلامی نتوانسته‌ایم برسیم و یا اگر هم رسیده‌ایم نتوانسته‌ایم تئوریزه‌اش کنیم. ولی به پاسخ این سوال به شدت نیاز داشته‌ایم. ادبیات ما هر قدمی که بخواهد بردارد ناظر به شناختی است که ما از ادبیات دینی داریم. ادبیات دینی چیست؟ نویسنده بدون اینکه تصویری از ادبیات انقلاب داشته باشد که نمی‌تواند بنویسد. منتقد بخواهد نقد کند، معیارهایش را از کجا می‌گیرد؟ دولتمرد و برنامه‌ریز و مدیر ما هم بخواهد در این زمینه تصمیم بگیرد و برنامه‌ریزی کند باید بداند مقومات و اسباب و لوازمش چیست.

فکر می‌کنید علت اصلی اینکه ما هنوز نتوانسته‌ایم به این تعریف برسیم چیست؟ آیا این است که داستان و ادبیات داستانی نوین نسبتی با انقلاب اسلامی ندارد؟ یا اینکه شاید خیلی‌ها صورت مسئله را پاک کرده‌اند و گفته‌اند ما چیزی به عنوان ادبیات دینی نداریم. چون از نظر فلسفی و سبقه‌های داستان، چون چیز سرگرم‌کننده و غفلت‌آوری است بازنمای حقیقت نمی‌تواند باشد به آن صورتی که بخواهد از آن ادبیات دینی بیرون بیاید. مثلاً اینکه ما هنوز کار خوبی به آن

صورت که بخواهد زندگی ائمه علیهم‌السلام

را نشان بدهد نداشته‌ایم.

چرا؟ چون رمان‌نویس

و داستان‌نویس



دستش بسته است. نمی‌داند تا چه مقدار می‌تواند به مرزها نزدیک شود. اگر هم نزدیک شود چه مسائلی را در پی خواهد داشت. شاید می‌گویند اصلاً چنین چیزی وجود ندارد و ما باید به دنبال فرم‌های دیگری برای گفتن حرف‌های انقلاب بگردیم.

فرمایش شما تا حدودی برمی‌گردد به ضرورت پژوهش. یعنی در این زمینه ضرورت پژوهش چیست؟ آیا به تعریفی رسیده‌ایم یا نه؟ این تعریف موانعی دارد. این موانع کدام‌اند؟ موانعی که به اساس پژوهش آسیب می‌زنند چیست؟ خوب این ممکن است بحث ما را وارد فضای دیگری بکند که اعم از این بحث است و آن بحث پژوهش نظری در حوزه ادبیات داستانی است. این‌ها علل و اسباب و تاریخچه خود را دارد. کارهایی هم در این زمینه انجام شده است. مسائل متعددی هنوز حل نشده باقی مانده است. ما آسیب‌های متعددی از این رویه خورده‌ایم که خودش یک پژوهش عظیمی می‌خواهد و ما از آن مغفولیم. پژوهش پژوهی در حوزه ادبیات داستانی معاصر به نظر من یک زمینه بکرو بسیار مهمی است. وضعیت فعلی دانشگاه‌های ما در حوزه پژوهشی که کاملاً ترجمه‌ای و وابسته و بر ضد ادبیات انقلاب دارند کار می‌کنند از همین جا ناشی می‌شوند.

ما در پی احساس نیاز و درک و فهمی از ادبیات انقلاب حرکت کردیم. یعنی احساس کردیم که نیاز هست که انقلاب ادبیات داشته باشد ولی در چستی و مؤلفه‌های آن از همان زمان تصور و تردیدات و پرسش‌هایی وجود داشته است.

ما در پی احساس نیاز و درک و فهمی از ادبیات انقلاب حرکت کردیم. یعنی احساس کردیم که نیاز هست که انقلاب ادبیات داشته باشد ولی در چستی و مؤلفه‌های آن از همان زمان تصور و تردیدات و پرسش‌هایی وجود داشته است. بهتر است بگوییم در آن زمان حتی پرسش‌ها هم به نحو دقیق شناخته نشده بود. یعنی نمی‌دانستیم که چه می‌خواهیم. نمی‌دانستیم سوالمان چیست. به همین دلیل می‌بینید در طی سه-چهار دهه تصورات مختلف از این مقوله موجب تولید و برنامه‌ریزی‌های مختلف شده است.

از این یک مرحله جلوتر بیاوریم. سوال این است که ارکان ادبیات انقلاب چیست؟ اولاً به شما عرض کنم که یکی از خطاهای استراتژیک ما در طول این ۴ دهه تمرکزمان بر تولید خلاقه داستان و به خصوص رمان بوده است. حتی امروزه هم برخی از اهالی نظر گمان می‌کنند ما می‌توانیم تولید رمان بکنیم و اگر هدفی برای ادبیات انقلاب مطرح باشد، آن صرفاً تولید رمان است. البته اهمیت تولید خلاقه به هر حال قابل چشم‌پوشی نیست. ولی نکته این است که ما سایر ارکان مهم در عرصه ادبیات را فراموش کرده‌ایم. یا مطلقاً فراموش کرده‌ایم و یا

آنقدری فراموش کرده‌ایم که اساساً ارتباط ارکان دیگر را با تولید رمان درک نکردیم. یعنی گمان کرده‌ایم سرمایه‌گذاری ما صرفاً روی تولید داستان، ما را به داستان خوب می‌رساند. در حالی که ارکان متعددی وجود دارد که مهمترین آن‌ها پژوهش و نقد است. وقتی ما می‌گوییم به دنبال رمان انقلاب اسلامی هستیم اولین چیزی که این فرد پیش از آنکه دست به قلم ببرد و رمان بنویسد به ذهنش می‌رسد و یا حداقل در حین آن، این است که از چستی آن سوال کند. چستی رمان انقلاب، فلسفه رمان انقلاب است. روش این کار، نوشتن داستان نیست. روش این کار پژوهش است.

متأسفانه ما از حوزه پژوهش و نقد غافل شده‌ایم. مخصوصاً در دهه اول انقلاب بررسی کنید نهادهایی که تلاش کردند بعضاً دلسوزانه هم بود، سوال این بود که چطور می‌شود تولید رمان کرد. از بین تمام انتخاب‌هایی که ادبیات در حوزه پژوهش، نقد، تبلیغ، جشنواره، توزیع، نشر، آموزش و... دارد، تولید را انتخاب کردند. حالا این هم پایان کار نیست. دوباره سوال مطرح می‌شود که برای تولید رمان چه باید کرد؟ یکی از نکاتی که مطرح بود این بود که رمان دینی با چه عنصری رمان دینی می‌شود؟ همه این‌ها در پس‌زمینه این تصمیمات وجود داشته است. آیا در بین ۴ رکن علت فاعلی و غائی و صوری و مادی کدامیک در تولید رمان دینی مؤثر است؟ برخی می‌گفتند علت صوری است؛ یعنی تکنیک. لذا نتیجه این شد که گفتند ما باید به شکل رمان دینی دست پیدا کنیم. یعنی به تعبیری شکل رمان غربی اسبی نیست که به هر کسی سواری بدهد (همان تعبیری که درباره سینما هم به کار می‌برند). شما باید به ساختاری برسید به عنوان ساختار رمان دینی. برخی قائل به علت مادی شدند. گفتند انقلاب ما موضوعاتی دارد که البته با موضوعات دیگر متفاوت است. دین ما موضوعاتی دارد که مسلماً با موضوع دیگر ادیان تفاوت دارد. برای نوشتن رمان دینی نه نیازی به تکنیک خاصی هست و نه نیازی به آدم خاص. می‌توان رمان دینی را به یک نویسنده لیبرال داد به شرط آنکه ماده‌اش را در اختیارش قرار بدهیم. سفارش بدهیم و محصول بگیریم. خوب این روند هم به تولید رمان‌هایی انجامید که در عمل ثابت شد هیچ تناسبی با دین ندارند. یعنی اینگونه نیست که رمان دینی فقط با ماده‌اش دینی باشد.

عده‌ای هم راجع به غایت آن صحبت کردند. یعنی گفتند رمان دینی باید تأثیر دینی داشته باشد. این هم خیلی مهم بود. تأثیر دینی به هر قیمتی و با هر وسیله‌ای. این تجویزکننده ورود برخی چیزهایی است که شما هم در سولاتان مطرح کردید. آیا ما می‌توانیم به هر موضوع و مسئله‌ای به هر نحوی بپردازیم به این بهانه که تأثیرگذار است؟

ادامه دارد....

تازه‌های نشر

انسان و گستره حقوق بندگی

(شرح رساله حقوق امام سجاد علیه السلام)



شرح رساله حقوق امام سجاد علیه السلام با عنوان «انسان و گستره حقوق بندگی» به قلم حضرت آیت الله محمدباقر تبریزی؛ استاد اخلاق و تولیت معظم حوزه علمیه مروی و به همت نشر «بوستان کتاب» در تابستان سال ۱۳۹۷ منتشر شد.

رساله حقوق امام سجاد علیه السلام منشوری است که شخصیت حقیقی انسان را به طور خاص ترسیم می‌کند و بیان می‌دارد که شخصیت آدمی چگونه و با چه اعمال و رفتار و اوصافی ظهور می‌یابد. این اظهار خضوع آگاهانه در برابر ذات اقدس الهی از راه‌های گوناگونی بروز می‌یابد که از آن با «عبودیت خالصانه» به عنوان حق بزرگ خداوند تعبیر شده و با حقوق گوناگون دیگری که در رابطه وجودی انسان با سایر افراد شکل می‌گیرد قابل اجراست. در رساله حقوقی امام سجاد علیه السلام حضرت پیش از بیان حقوق پنجاه‌گانه‌ای (مثل حق نفس، زبان، گوش، چشم، شکم، دست و پا، پدر و مادر، فرزند، همکار و...) که بر عهده انسان است، نخست حق الله را بیان می‌فرماید تا معلوم گردد حقوق دیگر، با این حق در ارتباط بوده و این حق سرچشمه دیگر حقوق است. در این کتاب، ابتدا رابطه و شئون وجودی موجودات به ویژه انسان با حق تعالی بیان شده و سپس با استفاده از آیات و روایات توضیح داده شده که این رابطه، چه اقتضائاتی دارد و با اجرای این اقتضائات، انسان می‌تواند به کمال حقیقی خود نائل شود. در مجموع، رساله حقوق بر تبیین سه حق استوار است: اول، وظایف و رابطه وجودی انسان با خداوند متعال (بندگی مطلق)؛ دوم، وظایف و رابطه وجودی انسان با خود و اعضا و جوارحش (حق انسان بر خویش)؛ سوم، وظایف و احکام رابطه انسان با انسان‌های دیگر (حقوق دیگران).

ره‌نمای طریق

نوشته آیت الله محمد علی جاودان



کتاب «ره‌نمای طریق» مشتمل بر ۵۸۰ سؤال پرسیده شده از آیت الله جاودان و پاسخ‌های ایشان است که توسط مؤسسه‌ی ایمان ماندگار تهیه و منتشر شده است. سؤالات این مجموعه طی ۵ سال از سوی مردم به خصوص جوانان و از طریق پایگاه اینترنتی آیت الله محمد علی جاودان مطرح شده و پس از چند مرحله انتخاب، تصحیح و تحقیق توسط محققین، در بخش‌ها و موضوعاتی متنوع چاپ شده است. پرسش‌های اخلاقی، عبادی، تحصیلی، قرآنی، مسائل ازدواج و خانواده و مسائل فرهنگی و... در این کتاب مطرح شده است.

رهبرانقلاب اسلامی در مرداد ماه سال جاری در ابتدای این کتاب که حاوی پاسخ‌های مکتوب و عالمانه آیت الله جاودان به پرسش‌های مردم و به ویژه جوانان در مسائل مبتلابه آنان در حوزه‌های گوناگون اخلاقی، اعتقادی و معنوی است چنین مرقوم فرمودند: «بخش عمده‌ای از کتاب مطالعه شد، مطالب سودمند بسیاری در آن هست که برای جوانان دانستن آن لازم یا راه‌گشا است. خداوند به همه آن‌ها توفیق دهد و مؤلف محترم را محفوظ بدارد بمنّه و کرمه».